برگزیده متون نظم و نثر فارسی

میراث ادبی علمای شیعه

سیدرضا باقریان‌موحد

بسم الله الرحمن الرحيم

میراث ادبی علمای شیعه: برگزیده متون نظم و نثر فارسی

نویسنده:

رضا باقریان موحد

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میراث ادبی علمای شیعه: برگزیده متون نظم و نثر فارسی

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : میراث ادبی علمای شیعه: برگزیده متون نظم و نثر فارسی/سیدرضا باقریان موحد

مشخصات نشر : قم: مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۲

مشخصات ظاهری : ۲۴۵ص.

شابک : ۱۵۰۰۰ریال:۹۶۴-۷۸۰۸-۷۹-۸

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

شماره کتابشناسی ملی : ۳۳۲۰۴۶۷

ص:۱

اشاره

میراث ادبی علمای شیعه

کد: ۷۵۱

نویسنده: سیدرضا باقریان موحد

ناشر و تهیه کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

لیتوگرافی: سروش مهر

چاپ و صحافی: نگارش

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۲

شمارگان: ۱۵۰۰

بها: ۱۵۰۰ تومان

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پست الکترونیکی: Email: IRC@IRIB.COM

تلفن: ۲۹۳۵۸۰۳ و ۲۹۱۰۶۰۲ نمابر: ۲۹۳۳۸۹۲

شابک: ۸-۷۹-۷۸۰۸-۸-۷۹-۷۸۰۸-۹۶۴ :ISBN۹۶۴

دیباچه

دیباچه

چهره درخشـانِ عالمان فرزانه، هماره در آسـمانِ علم و ادبِ این مرز و بوم، نمایان و تابنـده است و همیشه نویـدِ پایان زمسـتانِ جهل و تاریکی و آغاز بهارِ ایمان و معنویت را می دهد.

این فرهیختگـانِ وارسته که بر قله هـای رفیع علم و ادب جـای داشـتند و زمین از دربرگرفتنِ اقیـانوس جانشان به تنگ آمـده و روح بلنـدشان را به مینویِ بهشت پیونـد داده بود، از رشـحاتِ قلمِ خود، تحفه هـای بسـیار را به یادگـار گذاشـته انـد که اینک میراثِ ارزشمندی برای ما محسوب می شود.

گرچه از حضور جسـمانی شـان محرومیم، امـا آثـار ارزشـمندشان را ارج می نهیم و در این زمـانه، مشـتاق تر از همیشه، انتظارِ بارشِ افکار نابشان را داریم تا حیاتی نو در کالبد ادب و دیانت و دانشمان دمیده شود.

«میراث ادبیِ علمـایِ شـیعه» گلگشـتی است در بوسـتانِ همیشه سـبز متون ادبی و عرفـانی و اخلاقیِ عالمـان شـیعه که به همتِ پژوهشگر ارجمند، جناب آقای سیدرضا باقریان موحد سامان یافته است.

هرچند دستیابی به اندیشه های ناب و متعالیِ آن فرزانگان، به طور کامل برایمان میسر نیست اما پژوهشگر محترم، به مصداق:

«آب دریا را اگر نتوان چشید

هم به قدر تشنگی باید چشید»

گزیده ای از متون نظم و نثر آن ادیبان و سخنورانِ نامی را فراهم آورده است.

در پایان به صفای دل و روحِ درد آشنایِ آن فرزانگان درود می فرستیم و میراثِ ماندگارشان را به یادگار در کتیبه خاطرمان تازه می سازیم. باشد که از طپشِ قلمشان که هم چنان حیات دارد، پویندگانِ طریق ادب را در پیمودنِ راه کمال و فضیلت مصمم سازیم. امید است که این اثر، مقبولِ طبع ظریفِ ادب دوستان قرار گیرد و ره توشه برنامه سازان باشد.

انّه ولیّ التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پیش گفتار

اشاره

پیش گفتار

زیر فصل ها

تعریف ادب

ادب در زبان فارسی و عربی

تعریف ادب

تعریف ادب

ادب (a.dab) در لغت به معنایِ ظرافت، دانش، هنر، اخلاق نیکو، نگاه داشتن انـدازه و حدّ هر چیزی، نیک گفتاری، حُسـن تناول، حُسن معاشرت، آزرم، حرمت، موقع شناسی و کسی را به میهمانی خواندن است.

ادب بـا واژه هـایی چون فرهنـگ، سـنت، عادت، آیین و راه و رسم مترادف است؛ اما در مفهوم عام، مجموعه آثاری است که در هر زبـان نوشـته می شونـد و در اصـطلاحِ ادبی، سـخن منظوم یـا منثوری است که مقصود از آن، بیـانِ عواطف و احساساتِ گوینده یا نویسنده باشد، هم چنین بتواند احساسات و عواطفِ خواننده را برانگیزد و نیز قابل نقد و تفسیر باشد.

به سـخن دیگر، ادبْ زبـانی است که پرورده شـده و سـرشتِ زیبـا شـناختی یافته است. با آنکه واژگانی که در ادب به کار می روند، کمابیش همان واژه هایی هستند که در زبان کاربرد دارند، ادبْ زبانی شورانگیز و درونمایه های هنری دارد.

موضوعاتِ ادبی برگرفته از طبیعت و زنـدگی انسان است. به عبارتِ دیگر ادب / ادبیات / علم ادب، مجموع نوشـته ها از گونه های حماسه، نمایشنامه، رمان، داستان، غزل و نظایر آن است.

پیشینیان در تعریفِ علم ادب آورده اند: «ادب، علمی است که به کمک آن، انسان خود را از خلل و خطا در سخن نگاه دارد.» در جواهرالادب، در تعریفِ علمِ ادب چنین آمده است: «علم ادب، علمی است صناعی که به کمک آن اسلوب های مختلف کلام بلیغ در هر یک از حالاتِ خود شناخته می شوند.»

به تعریف دیگر، علم ادب یا علم سخن سنجی، عبارت از معرفت به احوالِ نظم و نثر از حیثِ نادرستی و درستی، خوبی و بدی و مراتب آن بوده است.

ادب در معنای امروزی، عبارت از سخن سنجی، آشنایی با احوالِ نظم و نثر و مراتب آنها، باز شناختن درست از نادرست، خوب از بد و نیز فنّ بیان عقاید، افکار و عواطف است و لازمه آن آشنایی به احوالِ نظم و نثر و مراتبِ هر یک از آنهاست.

ادب به معنی ادبیات، خوب نوشته ها، تاریخ، جغرافیا، زبان شناسی، فلسفه و آداب بحث و مناظره نیز آمده است.

اجزای علمِ ادب عبارت اند از واژه شناسی، صرف، نحو، ریشه شناسی، معانی، بیان، بدیع، عروض، قافیه، خط، نقد شعر، انشا، قوانین قرائت و تبارشناسی. در سده های اخیر، اجزایی دیگر چون امثال و حکم، معما و ماده تاریخ نیز به علم ادب افزوده شده اند.

ارکانِ علم ادب، شامل قوایِ فطری ــ عقلی (ذکا، خیال، حافظه، حسّ و ذوق) قوانین و اصولِ نظم و نثر و حُسن تألیف و انواع انشا، شعر و فنونِ خطابه، مطالعه تصانیف ادیبان و بررسی در جزئیات آنها، مطالعه در

سبک های ادیبان کلاسیک و پیروی از سخنوران و زبان آوران در آفرینش نظم و نثر است.(۱)

ادب در زبان فارسی و عربی

ادب در زبان فارسی و عربی

گروهی از پژوهشگران، ادب را هم ریشه واژه پهلوی آیین (Ayin / Ayem) به معنی راه و روش دانسته اند؛ چرا که این واژه در بسیاری از آثار پهلوی چون مینویِ خرد و یادگار جاماسب، در معنی راه و روش و آداب و شیوه های رفتار و شکل و گونه آمده است و ابن مقفع (۱۴۲ ق) با ترجمه اونک نامک از پهلوی به عربی، باعثِ ورود واژه ادب به زبان عربی شده است. می توان گفت که واژه اَدْبْ (adb) در عربی به معنای به مهمانی فرا خواندن و واژه اَدَب (a.dab) در فارسی به معنی روش، هم ریشه هستند.

گویا اعراب، نخست ادب را در معنی روش و فنون جنگ، سپس در معنیِ مطلق آداب و منش و بعدها به معنی آداب مجلس و به میهمانی فرا خواندن به کار برده اند.

واژه ادب، پس از اسلام به معنی تعلیم و تربیت به کار می رفته است. در بررسی آثار روزگار امویان، این اصل قوت می گیرد که واژه ادب در آغاز درباره آموزش از راهِ روایتِ شعر، قصه، خبر و تبارنامه به کار رفته است. در این دوره، واژه ادب در مقابل علم به کار می رفته است.

یکی از اشتقاقاتی که اعراب از واژه ادب ساخته اند، کلمه ادیب بود. آنها اصطلاح ادیب را در معنای شاعر، هنرمند، فرهیخته، سخن دان و دانای

۱- فرهنگ نامه ادبی فارسی، ج ۲، ص ۳۰.

علوم ادب به کار می برند.

واژه ادیب از گذشته های دور در معنایی وسیع تر از امروز به کار می رفت. قُدما ادیب را در مفهوم عالمی فرهیخته، چیره دست در ادبیات، شعر، فلسفه، آگاه به ظرایف سخن و ادب و نیز انسان گرا به مفهوم اصیل آن به کار می گرفتند. ادب در دوره عباسیان در معنای تهذیب و تعلیم به کار می رفت.

از سده سوم هجری، واژه ادب به علمِ شناسایی اشعار و اخبار آنها اطلاق می شد و نویسندگان در این معنای ادب، کتاب های گوناگونی آفریده اند.(۱)

* * *

خلاصه کلام اینکه ادبیات با معانی چندگانه و کاربردهای مختلفش، در ایران سابقه ای بس طولانی و درخشان دارد و مجموعه ای عظیم از کتب و رسالات و مقالاتِ نویسندگان و فرهیختگان این سرزمین برایِ ما به یادگار مانده است که آینه تمام نمایِ تاریخ و فرهنگ ماست.

اوج شکوفایی زبان و ادب فارسی در قرن های پنجم تا هشتم است و میراث ارزشمند آن، جزء شاهکارهای اندیشه بشری و جزء بهترین دستاوردهای معنوی انسانی است.

در رابطه با تاریخ پر فراز و نشیب ادبیات فارسی، تحقیقات بسیاری انجام شده و مقالات ارزشمندی به رشته تحریر درآمده است، اما با این

۱- فرهنگ نامه ادبی فارسی، ج ۲، ص ۳۱.

وجود، زوایا و نکات بسیاری از دیده محققان به دور مانده است. یکی از این مباحثی که کمتر مورد توجه بوده، نقشِ عالمانِ والا مقامِ شیعه در گسترش و شکوفایی ادبیات فارسی است. در این رابطه، تحقیقات کمی صورت گرفته است و جا دارد که محققان و ادب پژوهان حوزه و دانشگاه، به این موضوع مهم به دیده تحقیق بنگرند.

«میراث ادبی علمای شیعه» نگاهی اجمالی به تاریخ ادبیات فارسی دارد و برگزیده ای از متون نظم و نثر عالمانِ شیعه را فراهم آورده است. این تحقیق، دارای یک مقدمه، یک پیشگفتار و چهار فصل است.

در فصل اول، کلیاتی از انواع ادبی و تقسیمات چندگانه آن مطرح شده است و در فصل های دیگر، بعد از تعریف و تقسیم بندی ادبیات غنایی و تعلیمی و داستانی، نمونه هایی از نظم و نثر عالمان آمده است.

در پایان کتاب، فرهنگ لغات و اصطلاحات آمده است که خواننده را در درکِ هرچه بهترِ متون یاری می دهد.

امید است که چاپ این مجموعه، سرآغازی باشد بر انتشار تحقیقاتی گسترده تر و دقیق تر درباره میراث ادبیِ علمای شیعه.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

فصل اول: کلیّاتی از انواع ادبی

اشاره

فصل اول: کلیّاتی از انواع ادبی

زیر فصل ها

انواع ادبی چیست؟

انواع ادبی در ایران

انواع ادبی چیست؟

انواع ادبی چیست؟

انواع ادبی، یکی از گونه هـای جدیـد علوم ادبی و یکی از بخش هـای نظریه ادبیات(۱)است. موضوع اصـلی انواع ادبی، طبقه بنـدی کردن آثار ادبی از نظر ماده و صورت، در گروه های محدود و مشـخص است. در انواع ادبی، این پرسـش مطرح اسـت که آیا هر اثر ادبی برای خود، وجودِ مسـتقلی دارد یا به گونه ای به دیگر آثار ادبی مرتبط است؟ آیا می توان میان گروه هایی از آثـار ادبی، شـباهت هایی یافت؟ به عبارت دیگر، آیا ادبیات، مجموعه ای از آثار پراکنـده است یا بر عکس، بر هر دسـته از آثار ادبی، چه از نظر ماده و چه از نظر صورت، نظم و قانونی حکمفرماست؟

اگر بخواهیم به ادبیات از دیـدگاهِ علمی بنگریم، ناچار بایـد آثار ادبی را طبقه بنـدی کرد و انواعِ مشابه آن ها را در طبقه های ویژه ای قرار داد؛ زیرا مهم ترین ویژگی علم، این است که می توان موضوع مربوط را طبقه بنـدی کرد. این مهم، در ادبیات به وسیله انواع ادبی صورت می گیرد. بدین

۱- ۱۱. Theory of Literature.

ترتیب، انواع ادبی یکی از شعبه های بسیار مهم ادبیات است. در دوران کنونی که اندیشه های بشری به علمی نگری روی آورده، انواع ادبی بیش از پیش مورد توجه پژوهشگران عرصه ادبیات قرار گرفته است.(۱)

نظریه انواع ادبی در غرب، از آرای افلاطون درباره شیوه های باز نمایی (محاکات) بر گرفته شده، ولی پدیدآورنده اصلی نظریه انواع، ارسطو است. هموست که جداگانه از تراژدی، کمدی و حماسه، به عنوان انواع شعر سخن می گوید. هوراس، شاعر رومیِ سده یکم پیش از میلاد نیز در فن شعر خود، بیش تر به درام پرداخته است. گفتنی است که در رده بندی های دوره باستان، نوع غنایی که بیانِ خویشتن شاعر است، جایی ندارد. بنابراین طبقه بندیِ سنتی یعنی غنایی، حماسی و نمایشی، به دوره شکوفایی نبوغ یونان تعلق دارد. در دوره رنسانس، با کشف دوباره فن شعر ارسطو، نظریه انواع ادبی را اساس نظام انتقادی قرار دارند و قواعدی مفصل درباره حماسه و نمایش از آن استنباط کردند. تا حدود سده هجدهم میلادی، شاعران و منتقدان نئوکلاسیک، انواع بر گرفته از ادبیات یونان و روم را محدود و تغییرناپذیر فرض می کردند و قانون های وابسته به هر نوع تا حدودی رعایت می شد، ولی در دوره های بعد، با ظهور نویسندگان و منتقدان جدید، تقسیم بندی انواع ادبی، تعریف ها و ویژگی های آن ها بسیار دگرگون شد. انواع ادبی معاصر، ره آورد نظریه های ادیبان نوظهور است.

۱- سیروس شمیسا، انواع ادبی، ص ۱۳.

انواع ادبی در ایران

اشاره

انواع ادبی در ایران

در ادبیات گذشته ایران، تقسیم بندی آثار ادبی رایج نبوده است، ولی گاهی در آثار ادبی و نیز نوشته های منتقدان، به طبقه بندی هایی برمی خوریم. برای نمونه، شعر را به مدح، هجو، تشبیب، رثا یا حماسه، اعتذار، شکوائیه، حکمت، اخلاق و... تقسیم می کردند(۱). این تقسیم بندی ها که غیر علمی و بیش تر بر حسب صورت و ماده بوده امروزه به شکلی منظم و علمی تدوین شده است که از دو دیدگاه زیر باید به آن پرداخت.

۱. انواع ادبی از نظر شکل و قالب

۱. انواع ادبی از نظر شکل و قالب

انواع ادبی از نظر شکل و قالب به دو بخش شعر و نثر تقسیم شده است. منظور از قالبِ شعری، شکل ظاهری شعر است به اعتبار انواع وزن و تساوی افاعیل عروضی (در شعر سنتی) و تعداد ادبیات یا کوتاه و بلند شدن مصراع ها در برخی گونه های شعر نو و آزاد. مشهورترین قالب های شعر فارسی عبارت است از: مثنوی، قصیده، غزل، قطعه، مسمط، ترجیع بند، ترکیب بند، رباعی، دو بیتی، قالب نیمایی و... .

در بحث انواع ادبی، منظور از نثر، نوشته و گفتاری است که در قیاس با شعر، از نظم و ترتیبی که لازمه کلامِ منظوم است (یعنی وزن و قافیه) خالی باشد. نثر، از قید وزن و قافیه و بحرهای عروضی و هم چنین در بیش تر موارد از تخیل های شاعرانه تهی است. بنابراین، برای بیان هرگونه فکری، از کلام منظوم مناسب تر است و شاید به همین دلیل باشد که انواع

۱- فرهنگ نامه ادبی فارسی، ج ۲، ص ۱۷۵.

دانش های بشری و اندیشه های فلسفی و دینی را در قالب نثر ارایه کرده اند.

آثار منثور فارسی از نظر عبارت پردازی به دو نوع تقسیم می شوند: نثر ساده (مرسل) نثر فنی (مصنوع).

نثر ساده یا مرسل، به نوشته ای گفته می شود که صنایع لفظی و معنوی و سجع، در آن دیده نمی شود.

در این نوع نثر، نویسنده هدف های خود را در کمالِ سادگی و بی پیرایگی می نگارد و از به کارگیری کلمه ها و عبارت های هم آهنگ و واژه های کهنه، دوری می کند.

نثر فنی یا مصنوع دو گونه است: الف) نثر مسجع یا موزون: نویسنده در این گونه نثر، واژه های هم وزن را به نام سجع به کار می برد و جمله ها و نوشته های خویش را با قرینه سازی، آهنگین می کند، مانند: گلستان سعدی.

ب) نثر متکلف: نویسنده در این گونه نثر، با لفّاظی، عبارت هایی مصنوع می نگارد و افزون بر استفاده از سجع و به کار بردن اشعار و شواهد عربی و فارسی، آیه های قرآنی و احادیث، اصطلاحات علمی و واژگان کهنه، استعاره و تشبیه را نیز در کلامِ خود می گنجاند و نثر را به شیوه ای مصنوع، با پیرایه ها و ظرایف ادبی و صنایع لفظی می آراید، مانند: کلیله و دمنه، مقامات حمیدی و مرزبان نامه.(۱)

۲. انواع ادبی از نظر محتوا و مضمون

۲. انواع ادبی از نظر محتوا و مضمون

انواع ادبی را از نظر محتوا و مضمون، به شکل های گوناگونی تقسیم

۱- رزمجو، انواع ادبی، ص ۱۵۳.

بندی کرده اند که مهم ترینِ آن ها را نام می بریم:

۱. ادبیات غنایی (Lyric): اشعار و متن هایی که گزارشگر عواطف و احساسات شخصی نویسنده باشد.

۲. ادبیات تعلیمی (Didactic): اشعار و متن هایی که با هدف تعلیم و آموزش به وجود می آیند و بیش تر جنبه حکمی و اخلاقی دارند.

۳. ادبیات حماسی (Epic): اشعار و متن هایی که ماهیت حماسی دارند و گزارشی است از جنگ ها و قهرمانی های یک ملت.

۴. ادبیات نمایشی (Dramatic): نوشته ای که برای اجرا در صحنه تئاتر یا تصویر برداری تنظیم می شود و از عواملی چون موسیقی، روایت در نمایش و بازیگری بهره می برد.

۵. ادبیات داستانی (Fiction): گونه ای ادبیات منثور که در برگیرنده روایت های تخیلی بوده و هدف آن آموزش یا سرگرم ساختن مخاطب است.

۶. ادبیات عامه پسند (Popular Literature): گونه ای ادبیات که مخاطب آن، توده مردم هستند و بر پایه ذوق و سلیقه آنان پدید می آید.

تاریخ ادبیات فارسی، میراث گران بهایی است از انواع ادبیِ غنایی، حماسی و تعلیمی. باید گفت دیگر انواع ادبی، در سایه این سه نوع، پنهان مانده اند.

درباره هر یک از این سه نوع ادبی و تأثیر آن بر ادبیات فارسی و میزان گسترش یا کاهش هر کدام در هر دوره، تاکنون کتاب های بسیار زیادی نوشته شده است و محققان و منتقدان تاریخچه های کامل و مفصلی بر هر

کدام از این انواع نگاشته اند. این افراد با تحقیق های خود، به بازخوانی تاریخ هزار و دویست ساله ادبیات فارسی پرداخته اند. در این میان، سخن از شاعران و نویسندگان بزرگی هم چون رودکی، عطار، مولوی و جامی و شاعران و نویسندگان گمنامی هم چون حنظله بادغیسی، سیف فرغانی و همام تبریزی به میان آمده است و آثار و نوشته های آنان نقد شده، ولی به شاعران و نویسندگان و ادیبان حوزه های علمیه تشیع، کم تر پرداخته شده است.

میراثِ ارزشمند ادبیِ این عالمان وارسته و فرزانگانِ فرهیخته، آن قدر سترگ، گران سنگ و تازه است که نمی توان به راحتی از کنار آن گذشت و از آن یاد نکرد. یکی از دلایل این گم نامی آن است که تاکنون درباره آثار ادبیِ عالمان، پژوهشی انجام نشده که امید است این اثر، کوششی هر چند ناچیز، در راستای زنده نگاه داشتن میراث گران سنگِ ادبی علمای شیعه باشد.

فصل دوم: ادبیات غنایی

اشاره

فصل دوم: ادبیات غنایی

زیر فصل ها

مقدمه

تاریخچه

۱. تحمیدیه و مناجات (Hymn)

۲. مدیحه سرایی (Praise)

۳. مرثیه سرایی (Elegy)

۴. غزلیات و اشعار عاشقانه (lyricism)

۵. ساقی نامه (Drinkingsong)

۶. حبسیّه(Prison poem)

مقدمه

مقدمه

غنا در لغت، یعنی سرود و نغمه و آواز خوش. این کلمه با معادلِ اروپاییِ خود (Lyric) یعنی شعری که به همراه ابزار موسیقی خوانده می شود، تناسب دارد و در اصطلاح، به شعری گفته می شود که عواطف و احساسات شخصی شاعر را نمایان سازد.

شعر غنـایی، آینه دردهـا و لـذت های روحی، دوستی ها و عشق ها است. در این نوع ادبی، شاعر، خویشـتن خویش را موضوع قرار می دهـد و از فراز و فرود احساسـی هـای شخصـی اش، سـخن به میـان می آورد؛ احسـاس هایی مربوط به خـدا، خانواده، انسان و میهن. با این تفاوت که نوع احساس های وی در برابر مسایل، گوناگون است.

یکی از گونه های ادب غنایی، متن هایی است که از احساس ها و عواطف فردی سـخن می گوید. در این صورت، نویسـنده با نگاهی عاطفی و درونی، به مسایل و مشـکلات خود، رنگ فلسـفی و جامعه شـناختی می دهـد و با طرحِ دیدگاه های روانی و

فلسفی، موقعیت انسان را در ارتباط با زندگی و مرگ، داشتن و نداشتن، خوشبختی و بدبختی و عشق و نفرت، به

شکلی مؤثر توصیف می کند.

گونه ای دیگر از ادب غنایی، اشعار و متون عاشقانه است. اشعار عاشقانه در ادبیات، سه گونه است: گاهی با معشوقی زمینی رو به رو می شویم و در برخی آثار معشوقی آسمانی به چشم می خورد. یا معشوق، گاهی آسمانی و گاهی زمینی است.(۱) در شعر فارسی، گسترده ترین افق معنوی و عاطفی، افق شعرهای غنایی است.

غزل فارسی که یکی از سرشارترین حوزه های شعر به شمار می رود، نمونه کاملی است که می توان همه انواع غنایی شعر را به خوبی در آن دید. در غزل حافظ، مسایل اجتماعی که با بیانی غنایی و بر اساسِ منِ گسترده و اجتماعی شاعر مطرح می شود، با مسایلی خصوصی از قبیل مرثیه دوست یا فرزند، مباحث فلسفی، هجو، طنز، وصف طبیعت، تغزل و... . به هم می آمیزد و رنگی عرفانی به خود می گیرد.

تاریخچه

تاریخچه

قرن چهارم را باید آغاز پیدایش ادبیات غنایی و شعر عاشقانه دانست و رشد و باروری آن را در غزل های زیبای رودکی، شهید بلخی و رابعه بنت کعب قزداری بلخی جست وجو کرد. در قرن پنجم، تغزل در شعر فرخی به کمال می رسد و رفته رفته به عنوان یک نوع ادبی ویژه، مورد توجه شاعران قرار می گیرد. از ابتدای قرن ششم، عرفان و اصطلاحات صوفیه با پیش گامی

۱- انواع ادبی، صص ۱۲۵ _ ۱۱۹.

سنایی، به حوزه غزل راه می یابـد. نوع عارفانه آن که در قرن های بعـد به وسـیله مولانا و حافظ به اوج می رسد، دسـتاورد این قرن است. پس از مشـروطه، به ویژه بـا ظهـور شـعر نو، تقریبـاً همه آثـار شـعری معاصـران در صورتی که مصـداق کامـل شـعر حماسـی یا تعلیمی نباشـند، نمونه هایی از شـعر غنایی هستند؛ با این تفاوت که منِ شاعر در این نوع شعر غنایی، نسبت به مشابه آن در دوره های پیشین، اجتماعی تر و مردمی تر شده است.(۱)

نمونه هایی از ادبیات غنایی عبارت است از:

۱. مناجات نامه: اشعار سنایی و خواجه عبداللّه انصاری.

۲. مدیحه: اشعار انوری و منوچهری.

۳. مرثیه: اشعار سعدی و محتشم کاشانی.

۴. تغزل: غزل های سعدی، حافظ، فیض کاشانی و ملاهادی سبزواری.

۵. عرفان: غزل های مولوی، حافظ، فیض کاشانی و شیخ بهایی.

۶. ساقی نامه: اشعار نظامی، آرتیمانی و ملاصدرا.

۷. حبسیّه: اشعار مسعود سعد سلمان و سید اسماعیل بلخی.

۱. تحمیدیه و مناجات (Hymn)

اشاره

۱. تحمیدیه و مناجات (Hymn)

شـاعران و نویسـندگان، از دیر بـاز به رسم خطبه خوانـان و گوینـدگان، آغاز دیوان و کتاب های خویش را به مناجات و راز و نیاز با پروردگار و ستایش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اولیای دین می آراسته اند. این نیایش ها که

۱- زبان و ادبیات فارسی پیش دانشگاهی، صص ۳۷ ــ ۳۹.

سرشار از مضمون های ژرف و نشانگر ذوق و روحِ لطیف گویندگانِ آن هاست، با ستایش پروردگار و توصیف مقام کبریایی حق آغاز می شوند. برشمردن صفات جمال و جلال الهی و تسبیح او و به ویژه از رحمت و مغفرت خداوندی سخن گفتن، بخش زیادی از این مناجات ها را تشکیل می دهد. سپس گوینده به ناتوانی و نیاز خود می پردازد و گناهانِ خویش را برمی شمرد و از ساحتِ پروردگار بخشش می خواهد.

در ادب فارسی، نمونه های دل پذیری از نیایش و مناجات می توان یافت. نیایش ها و مناجات های منثور خواجه عبداللّه انصاری و تحمیدیه های لطیف و زیبای سعدی و مولوی، نمونه های عالی و با شکوهِ تحمیدیه در ادب فارسی به شمار می آیند.

با درنگی کوتاه در این تحمیدیه ها و مناجات ها، اثرگذاری آیه ها، روایت ها و مناجات هایِ اولیایِ دین را به خوبی در می یابیم. دعاهای دینی و مناجات های ائمه اطهار علیهماالسلام، معمولاً با حمد و ستایش الهی آغاز می گردد و پس از آن، فقر و ناتوانی و نیاز بندگان و در پایان، خواهش ها و عطش های عمیق روحانی و عرفانی مطرح می شود. این نیایش ها شامل مضمون های عالی تربیتی، اخلاقی و معنوی نیز هستند. در ادب فارسی، منظومه هایی به نام الهی نامه یا مناجات نامه به یادگار مانده است که سوز و شور، اشتیاق، لطافت، ذوق و زیبایی و رسایی در آن ها موج می زند.

لحن صمیمی، ساده و روان مناجات ها، این آثار را از دیگر سروده ها و نوشته ها ممتاز می سازد. با زمزمه این نوشته ها، خواننده دامن از خاک

برمی چیند و در عالم پاک و روشنایِ افلاک، سیر و سفر آغاز می کند.(۱)

نمونه هایی از بهترین مناجات نامه ها عبارت است از:

۱. مناجات های خواجه عبد اللّه انصاری.

۲. مناجات نامه ملا عبد اللطیف ابدالی (۷۵۷).

۳. مناجات جهانیان جهانگشت از جلال الدین حسین بخارایی (۷۸۵).

۴. مناجات نامه چراغ از شیخ نصیر الدین محمود دهلوی (۱۰۸۱).

۵. تحفه العابدین از ملاعبد اللّه سمنانی.

۶. ریاض العارفین (شرح صحیفه سجادیه) از مولا بدیع الزمان هرندی.

۷. جواهر مکنونه از ملا مصطفی بن محمد خویی.

۸. حصون الهیه از ابوعلی بن محمد باقر حسینی.

۹. ترجمه فارسی دعای کمیل از محمد باقر مجلسی.

۱۰. زاد المعاد و ربیع الاسابیع از محمد باقر مجلسی.

۱۱. ذخیره الاعمال از یحیی بن محمد باقر مراغی.

۱۲. مفاتیح الجنات از ملا محمد باقر بن محمد مؤمن محقق سبزواری (۱۰۹۰).

۱۳. الهی نامه از آیت اللّه حسن زاده آملی.(۲)

۱۴. مفاتیح الجنان از شیخ عباس قمی.

مناجات های پرشور و عارفانه مولا علی علیه السلام جزء ژرف ترین و زیباترین مناجات ها به شمار می آید. مناجات الهیات، گزیده ای است از این نیایش های آسمانی که ابو عبید اللّه محمد بن عمران مرزبانی (۳۸۴ _ ۲۷۹) از عالمان و محدثان و از مشایخ روایی شیخ مفید و سید مرتضی آن

۱- زبان و ادبیات فارسی پیش دانشگاهی، ص ۲.
۲- فرهنگ نامه ادبی فارسی، ج ۲، ص ۱۳۹۷.

را روایت کرده و خواجه عبدالحق سبزواری در قرن دهم آن را ترجمه کرده است.

نیایش های مولا علی علیه السلام

نیایش های مولاٰ علی علیه السلام

بار خدایا! صلوات ده بر محمد و آل محمد و رحمت کن بر من، چون منقطع گردد از جهان. نشانِ من و محو شود از مخلوقات، یاد من و گردم من از جمله فراموشان چون آن که فراموش شد پیش از من.

بار خدایا! کبیر شد سالِ من و تنگ شد پوستِ من و باریک شد استخوانِ من و دریافت روزگار از من غرضِ خود و نزدیک شد اجلِ من و فانی شد روزهایِ عمر من و برفت آرزویِ من و باقی ماند گناهِ من و محو شد نیکی های من و کهنه شد بدنِ من و پاره شد بندهای من و پراکنده شد عضوهای من.

خداوندا! درمانده ساخت مرا گناهانِ من و بریده ساخت گفتار مرا که هیچ حجتی نماند مرا و هیچ عذری. پس منم اقرار کننده به گناهِ خود، اعتراف کننده به بدی کردنِ خود، اسیر کرده به جرم خود، گریه کرده به کردار خود، واقع شده در دریاهایِ خطایِ خود، حیران و سرگشته از راهِ راستِ خود و بریده شده به خود. پس صلوات ده بر محمد و آلِ محمد و رحمت کن بر من به رحمت خود و درگذر از من به آمرزشِ خود.

ای خدای من! اگر خُرد است در پهلویِ فرمانِ تو کردار من، به درستی که بزرگ است در پهلویِ امیدواری به تو، امید من.

ای خدای من! چگونه باز گردم به نا امیدی از پیش تو، بی روزی شده و حال آن که گمانِ من به کرمِ تو آن بوده که باز گردانی مرا به رستگاری

آمرزیده.

بار خدایا! اگر در خواب کرد مرا غافلی از مهیا شدن برایِ رسیدن به تو، پس به تحقیق که بیدار کرده است مرا شناختن تو، ای خواجه من! به عظیم نعمت های تو.

بار خدایا! اگر غایب شد عقل من از راست کردن آن چه به صلاح آورد مرا، دور نشد یقین من به نظر عنایتِ تو به من، در آن چه نفع کند مرا.

بار خدایا! آمدم به تو غم رسیده که پوشیده ام لباس فقر و فاقت و باز داشته مرا در جایِ ذلیلان، در پیش تو سختیِ حاجت.

بار خدایا! کریمی تو. پس گرامی کن مرا؛ چون من هستم از سؤال کنندگان تو و جوادی به عطا. سپس در رسان مرا به اهلِ عطای خود.

ای خدای من! اگر هدایت نمی کردی مرا به اسلام، هدایت نیافتمی و اگر روزی نکردی مرا ایمان به تو، ایمان نیاوردمی و اگر گویا نمی کردی زبان مرا به دعایِ خود، دعا نکردمی و اگر شناسا نمی کردی مرا به شیرینی شناختِ خود، نشناختمی و اگر بیان نمی کردی برایِ من سختی عذابِ خود، پناه نگرفتمی.(۱)

سید بن طاووس، از عالمان بزرگ قرن هفتم (۵۸۹ _ ۶۶۴) است که در قدر و صفای سیرت و بصیرت، چون او کم می توان یافت. از این عالم بزرگ، کتاب های فراوانی بر جا مانده است که برخی از آن ها را نام می بریم: مهج الدعوات، جمال الاسبوع، فلاح السائل، مصباح الزائر، روح الاسرار و... .

۱- مناجات الهیات، صص ۱۹ _ ۲۲.

کتاب مهج الدعوات و منهج العبادات، گنجینه ای است ارزشمند از دعاها و مناجات هایی که از ائمه اطهار علیهماالسلام به ما رسیده و محمد تقی بن علی نقی طبسی از عالمان قرن دوازده، آن را به فارسی ترجمه کرده است.

دعایِ حضرت مهدی «عج»

دعایِ حضرت مهدی «عج»

ای پروردگار من! کیست آن کسی که خوانده باشد تو را، پس بر نیاورده باشی تو حاجت او را و کیست آن که سؤال کرده باشد تو را، پس نداده باشی تو مطلب او را. آیا کیست آن که امیدوار باشد از تو، پس ناامید کرده باشی تو او را یا کیست آن که نزدیکی جسته باشد به سوی تو، پس دور کرده باشی تو او را.

ای خدای من! و من بنده توام و پسر بنده توام و پسر کنیز توام و من اعتراف کننده ام از برای تو به بندگی و اقرار دارم به آن که تو، تویی خدا که نیست خدایی مگر تو آفریننده منی! نیست خدایی برای من غیر از تو و نیست پروردگاری برای من سوای تو. اقرار دارم به آن که تویی پروردگار من و به سوی توست بازگشتِ من.

دانایم من به آن که تو بر همه چیز توانایی، می کنی آن چه را که می خواهی و ثابت می کنی آن چه را که اراده نمایی. نیست تأخیر کننده ای مر امر تو را و نیست بر گرداننده ای مر حکم تو را و دانایم من به آن که تو اولِ همه چیزهایی و آخرِ همه اشیایی و آشکاری تو و پنهانی تو.

موجود نشدی تو از چیزی و جدا نگشتی تو از چیزی. بوده ای تو پیش از هر چیز و تویی که هستی پس از هر چیز و تویی وجود دهنده برای هر چیز. آفریده ای تو هر چیزی را به اندازه ای و تویی شنوا و بینا و گواهی

می دهم من به آن که تو هم چنین بوده ای و خواهی بود و چنین و همیشه خواهی بود و تویی زنده به خود. همه ستایش ها برای خداست تا آن که راضی شود پروردگارِ ما و بالاتر از خشنودی و سؤال می کنم خدا را آن که رحمت فرستد بر محمد و بر آلِ محمد و آن که پسندیده کند برای من کارِ مرا و پذیرد و قبول نماید توبه مرا. به درستی که خدا قبول کننده توبه و مهربان است.(۱)

ملا محمد باقر سبزواری از عالمان والا مقام و ادیبانِ برجسته قرن دوازدهم است که کتاب های ذخیره و کفایه از مهم ترین آثار اوست.

در کتاب شرح شهاب الاخبار، مناجاتی بسیار پرسوز و گداز به ایشان منتسب است.

زلالِ وصال

زلالِ وصال

الهی! با ذات بی مثالت که عقل های مقربان در آن حیران است،

الهی! به کبریایی جلالت که دل های عارفان از آن لرزان است،

الهی! به رحمتِ بی زوالت که امیدگاهِ عاصیان است،

الهی! به زلالِ وصالت که حیات بخش تشنه لبانِ وادیِ حرمان است،

الهی! به دریایِ احسانت که به قطره ای از آن عالمی معمور است،

الهی! به پرتو جمالت که از آن جهانی پر نور است...،

الهی! به سید انبیا، سرور اصفیا و شفیع روز جزا و محرم حریم کبریا، سلطان ممالک وجود، فرمانروای عوالم غیب و شهود، حاکم روز جزا و مخصوص به شفاعت کبری، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله،

۱- مهج الدعوات، صص ۴۳۵ _ ۴۳۷.

الهی! به سلطانِ سریر ارتضا و پادشاه اقلیم اجتبا، صدرنشین ایوانِ خلافت و شهسوار میدانِ شجاعت، مرهم نِهِ جراحت های سینه رسول، غمگسارِ خاطرِ حزین بتول، مولای مؤمنان و پیشوای متقیان، اسدُ اللّه ِ الغالبُ علیُ بنُ ابی طالب،

الهی! به مهد علیای عصمت و طهارت و گوهر صدفِ عزت و جلالت، سیده نساء و بتول عذرا، فاطمهُ الزهرا،

الهی! به سرو جویبار امامت و مهر سپهر خلافت، میهمانِ خوانِ محنت و ابتلا، شهید مسموم مظلوم، حسن مجتبی،

الهی! به گل بوستانِ رسالت و غنچه گلستانِ ولایت، ثالثِ ائمه هُدی، خامسِ آلِ عبا، خوان سالار خوان شدت و بلا، سرور ارباب محنت و ابتلا، قرهُ العینِ رسولِ ثقلین، ابی عبداللّه الحسین،

الهی! به مهرویانِ حریم قربت،

الهی! به باریافتگانِ انجمن وصلت،

الهی! به تشنه لبانِ زلالِ وصالت،

الهی! به نغمه عندلیبانِ گلشنِ جمالت...،

الهی! از جور نفس خطاکار به جان آمدم، پناهم ده و از مکرِ دیو غدّار عاجز شدم، خلاصم ده.

الهی! از خود ناامیدم، از رحمت خود امیدوارم کن.

الهی! به جرم خویش درمانده ام، لطف خویش را در کارم کن.

الهی! دردم را تو دانی، به دیگری مگذارم.

الهی! اگر چه گنه کارم، جز تو کسی ندارم، به دیگری مسپارم.

الهی! عادت کرده احسانِ خود را از درگاهِ خود مران و خو گرفته رحمت های خود را ناامید مگردان.

الهی! دلم را نور عرفانِ خود ده.

الهی! سوز محبتی در سینه ام نه.

الهی! دیده ای ده که جز ربوبیت تو نبیند.

الهی! دلی ده که عبادتِ تو گزیند.

الهی! سینه ام را مشرق انوارِ خود ساز و دلم را به اسرار محبت اهل بیت بپرداز. از آن باده ای که شورانگیز عاشقان است، قطره ای به کامم رسان و از آن رحمت که امیدگاهِ عاصیان است، بر سرم افشان. آتشین ناله معصیت سوزی در سینه ام نه و آن چه لطف و احسان تو را سزد، آنم ده.

الهی! رحیمی، رحم فرما. کریمی، کرم بنما. نامه گناه این مجرمان را در دریای عفوت محو فرما. یا اله العالمین و یا غافر المذنبین، برحمتک یا ارحم الراحمین.(۱)

کلیات مفاتیح الجنان، تألیف ثقه المحدثین حاج شیخ عباسِ قمی (۱۲۹۴_۱۳۵۹)، گنجینه ای است معنوی از مناجات ها و دعاهایی که از معصومین علیهماالسلام و علمای بزرگ شیعه به یادگار مانده است.

دعای جوشن کبیر

دعای جوشن کبیر

ای بهترین یاد کننده و یادآور شده! ای بهترین تقدیر کن و شکر گزار

۱- شرح شهاب الاخبار، صص ۲۰۳ _ ۲۹۹.

شـده! ای بهترین سـتاینده و سـتوده! ای بهترین شاهـد عالم و مشـهود خلق! ای بهترین دعوت کننـده و دعوت شـده! ای بهترین اجابت کننده دعا و پذیرنده آن!

ای بهترین انیس و مونِس خلقان! ای بهترین رفیق و هم نشـین بندگان! ای بهترین مقصود و مطلوبِ عارفان! ای بهترین حبیب و محبوبِ خاصّان!

ای آن که هر که به درگاهت دعا کنـد، اجابت می کنی! ای آن که هر که اطاعتت کند، او را دوست می داری! ای آن که هر که را دوست می داری، به او نزدیک هستی و ای آن که او به هر که او را نگهـدار شـمرد، مواظبت کنـد او را! ای آن که او به هر کـه امیـد دارد، او را کریـم اسـت و ای آن کـه او بر هر کـه نافرمـانی کنـد، او را بردبـار است! ای آن که در عین عظمت و بزرگی، رئوف و مهربانی!

ای آن که در انجـام حکمتت بزرگـواری! ای آن که لطـف و احسـانت قـدیم است! ای آن که به هر کس که اشتیـاق تو دارد، آگاهی! ای کسی که منتهای آرزوی مشتاقانی! ای کسی که منتهای همت عارفانی!

ای آن که منتهـایِ درخواست طالبـانی! ای آن که ذره ای در جهانیـان در تو پنهـان نیست وای بردبـاری که تعجیـل در عقوبت نمی کنی!

ای بخشـنده ای که بخـل نمی ورزی! ای راست گویی که خلف نمی کنی! ای عطا کننـده ای که خسـته نمی شوی! ای قاهری که مغلوب نمی شوی! ای بزرگواری که به وصف در نمی آیی! ای باعـدالتی که جور نمی کنی! ای بی نیـازی که محتاج نمی شوی! ای بزرگی که ذلّت و کوچکی نداری! ای نگهبانی که غفلت نخواهی کرد!

پـاک و منزهی ای خـدایی که جز تـو خـدایی نیست. به فریـادرس، به فریـاد رس و مـا را از آتشِ قهر و عـذابت نجـات ده، ای پروردگار ما!(۱)

مناجات نامه آیت اللّه العظمی سـید محمد کاظم طباطبایی یزدی (وفات ۱۳۳۷)، بسـیار شورانگیز و عمیق و شامل مضمون های والای معنوی است که با زبانی ساده و شیرین و شیوا، به همراه اشعاری فارسی و جمله های عربی در دسترس ما قرار دارد.

سر منزل مقصود

سر منزل مقصود

الهی! رو به تو آرم، با رخساره زردم و دلِ پر دردم و آه سردم. مگذار نومید برگردم.

الهی! در سـراىِ وجود، تو هسـتی و به جز تو نـدارد کسـی در آن دسـتی و اگر درِ هسـتی بر ممکنـات بستی، همه برگردنـد به نیستی و پستی.

الهی! ای سبب سازِ سبب سوز و ای غم پرداز غم افروز! روزگارم از تو فیروز است و کار و بارم از توبهْ هر روز.

الهی! دلم را خلوتِ خود کن.

دلی ده در آن دل تو باشی

به راهی بدارم که منزل تو باشی

به دریای فکرت فرو برده ام سر

الهی چنان کن که ساحل تو باشی

۱- مفاتیح الجنان، ص ۱۹۱.

الهی! ای خدای خود آی! ای زنده به خود پای (قیوم) و ای بی شریک بی جای و ای در عالم امکان فرمان فرمای.

الهی! عاجزم، ناتوانم، بیچاره ام، سرگردانم، جاهلم، نادانم، طالبم، خواهانم، با کی ام، نالانم. مقصرم می دانم، تائبم و تو را می خوانم؛ راجی ام؛ تویی محل گمانم؛ مُذنبم، ولی از دوستانم.

الهی! دلم در بند توست و گردنم در کمند تو.

الهی! نه از اهلِ زمانه دل تنگ و نه به ادوار فلکی در جنگم؛ زیرا تمام امور منوط به اختیار و قدرت تو و همه ممکنات مقهور و مربوط به فرمان تو است. به فرمانِ تو خرسند و به حکم و قضایِ تو پای بندم.

الهی! مشتِ خاکی را چه شاید؟ و از او چه آید؟ و با او چه باید؟

الهی! ای دانای راز و ای خداوند بی شریک و بی انباز! از وادی جهالتم برهان و به سر منزل علم و معرفتم برسان.

الهی! از جهالت و نادانی از جانِ خود سیر و از حیرت و سرگردانی درگیرم. نه راهی که چاره آن پذیرم و نه طبیبی که دامنش بگیرم، به غیر از توکل به تو نیست تدبیرم.

الهی! ای طبیب دردها و مرض ها و ای رافع علت ها و غرض ها! الیک المُشْتَکی و علیک الَحوالَه.(۱)

۱- الهی نامه، صص ۱۹ _ ۲۱.

مناجات های پر سوز و گداز علامه حسن زاده آملی (۱۳۰۷ ـ) را به حق می توان یکی از شاهکارهای ادبیات عرفانی دانست که سال هاست کام شیفتگان معارف الهی را سیراب می سازد.

فیض حضور

فیض حضور

الهی! به حقّ خودت حضورم ده و از جمالِ آفتاب آفرینت نورم ده.

الهی! راز دل را نهفتن دشوار است و گفتن دشوارتر.

الهی! یا مَن یَعْفُو عَنِ الکَثیر و یُعْطی الکثَیَر بالقَلیل. از زحمت کثرتم وارهان و رحمتِ وحدتم ده.

الهی! چگونه خاموش باشم که در دل، جوش و خروش است و چگونه سخن گویم که خرد، مدهوش و بیهوش است.

الهی! از پای تا فرقم در نور تو غرقم. «یا نور السموات و الارض انعمت فزد»

الهی! وای بر من اگر دانشم، رهزنم شود و کتابم، حجابم.

الهی! چون تا حاضری، چه جویم و چون تو ناظری، چه گویم.

الهی! چگونه گویم نشناختمت که شناختمت و چگونه گویم شناختمت که نشناختمت.

الهی! رجب بگذشت و ما از خود نگذشتیم، تو از ما بگذر.

الهی! عاقبت چه خواهد شد و با ابد چه باید کرد؟

الهی! آزمودم تا شکم دایر است، دل بایر است. یا من یحیی الارض المیته، دلِ دایرم ده.

الهی! همه گویند: خدا کو؟ حسن گوید: جز خدا کو؟

الهی! آن خواهم که هیچ نخواهم.

الهی! ما را یارایِ دیدنِ خورشید نیست، دم از دیدار خورشید آفرین چون زنیم.

الهی! از من برهانِ توحید خواهند و من دلیل تکثیر.

الهی! عقل گوید: الحذر الحذر. عشق گوید: العجل العجل. آن گوید دور باش و این گوید زود باش.

الهی! اگر چه درویشم، ولی داراتر از من کیست که تو دارایی منی.

الهی! در ذاتِ خود متحیرم تا چه رسد در ذاتِ تو.

الهی! روزم را چون شبم روحانی گردان و شبم را چون روز نورانی.

الهی! حَسنم کردی، اَحسنم گردان.

الهی! دندان دادی، نان دادی، جان دادی، جانان بده.

الهی! سرمایه کسبم دادی، توفیق کسبم ده.

الهی! اگر ستار العیوب نبودی، ما از رسوایی چه می کردیم.

الهی! ذوق مناجات کجا و شوق کرامات کجا.

الهی! علم موجب ازدیاد حیرتم شده است. ای علم محض و نور مطلق! بر حیرتم بیفزا.

الهی! اثر و صنع توأَم، چگونه به خود نبالم.

الهی! داغ دل را نه زبان تواند تقریر کند و نه قلم یارد به تحریر رساند. الحمدلله که دلدار به ناگفته و نانوشته آگاه است.

الهی! شکرت، که دولت صبرم دادی تا به ملکت فقرم رساندی.

الهی! شکرت که از تقلید رستم و به تحقیق پیوستم.

الهی! تو پاک آفریده ای، ما آلوده کرده ایم.

الهی! پیشانی بر خاک نهادن آسان است، دل از خاک برداشتن دشوار است.

الهی! انسانِ ضعیف کجا و حملِ قولِ ثقیل کجا.

الهی! حق محمد و آل محمد بر ما عظیم است: اللهم صلی علی محمد و آل محمد.(۱)

مِهرِ عالم افروز

مِهرِ عالم افروز

ای حُسن تو مهر عالم افروز

وی عشق تو آتش جهان سوز

ای مهر تو، سرّ آفرینش

نور تو، چراغ اهل بینش

ای درگه تو، پناه عالم

مسکین تو، پادشاه عالم

ای برتر از آسمانِ افکار

مدهوش تو، چشم عقل هشیار

ای سرّ عیان و عین مستور

با جمله جهان و از همه دور

ای سایه نُه سپهر خضرا

از تابش مهر توست بر پا

۱- الهی نامه، صص ۳ _ ۱۲.

ای محرم سرّ عشق بازان

گنجینه راز بی نیازان

ای عکس رخ تو در دلِ ما

افروخت شرر به حاصل ما

ای ذکر تو، وحی آسمانی

یاد تو، حیاتِ جاودانی

ای فاتح کل، امیر عشقت

تنها نه منم اسیر عشقت

خلقی است به کارِ جست و جویت

راهی است ز هر دلی به سویت

ای نام تو، نقش خاطرِ من

یاد تو، بهشت و کوثر من

بر من کرمی که خوار و زارم

لطفی که تبه شده است کارم

گر لطف تو ره نیاردم پیش

چون ره سپرم به مقصد خویش؟

چون شیوه تو عطاست یک سر

گر کرده من خطاست، بگذر(۱)

حکیم الهی قمشه ای

۱- دیوان الهی قمشه ای، ص ۵۱۴.

پناهِ بی پناهان

پناهِ بی پناهان

الهی! تو سمیع و هم بصیری

علیم و صانع و حیّ و قدیری

عزیز و قادر و قهّار و جبّار

کریم و باسط و ستّار و غفّار

خدایا! تو غنی و من فقیرم

الها! تو بزرگ و من حقیرم

به همراهم ندارم زاد تقوا

ندارم مرکبی ز اعمالِ زیبا

نگردد گر مرا لطف تو شامل

شود جان کندنِ من سخت و مشکل

تویی ای شه پناه بی پناهان

به فریادم برس ای شاه خوبان

خدایا! جز تو معبودی ندارم

دگر مطلوب و مقصودی ندارم

اگر چه مستحقّ آتشم من

ولی امیدوار بخششم من

فقیری گر ز درگاهت برانی

به درگاه که بیند مهربانی؟

فادخلنی الهی فی المطُیعین

و اخرج من جماعات المسئیین(۱)

حاج آقا رضا مدنی کاشانی (۱۳۲۱ _ ۱۴۱۲ ه . ق)

۲. مدیحه سرایی (Praise)

اشاره

۲. مدیحه سرایی (Praise)

مدح در لغت به معنی ستایش و در اصطلاح ادبی، سخنی است که در آن گوینده به توصیف و تحسین و تمجید کسی می پردازد. مدح از نظر موضوع و مضمون به سه دسته تقسیم می شود: نخست، مدح های درباری است که تنها در مدح شاهان و شاهزادگان گفته می شد. دوم، مدح های دینی است که در ستایش بزرگانِ دین، مذهب و عرفان گفته شده است. تفاوت اصلی این مدایح با مدایح درباری این است که مدایح دینی با رضایت قلبی شاعر و بر اساس باورهای مذهبی سروده می شود. مدح های دینی به توحید (در ستایش خداوند)، نعت (در ستایش پیامبر) و منقبت (در ستایش امامان و بزرگان دین و عرفان) تقسیم می شود. سومین دسته از

۱- آیینه دل، ص ۱۶.

مدح، مدح های اجتماعی و اخلاقی است که محور اصلی آن پندهای اخلاقی و نکات ترتیبی خواهد بود.(۱)

بیش تر نویسندگان و شاعران، در آغاز کتاب ها و نامه های خود، پس از مناجات حق تعالی، به مدح حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و ائمه دین پرداخته اند.

در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

دین و دنیا داده عدلش انتظام

هر دو مصراع وجود از وی تمام

امتان خاکسار پر گناه

آبروی خواجه آرَدْشان به راه

روح پاکش صورت رحمان بود

خُلق نیکش معنیِ قرآن بود

انبیا را بود اعمالِ صحیح

روح پاکش هست برهانِ صریح

انبیا را بود رفتار درست

روح پاکش هست پرگار درست

رهروان بودند در راهِ خدا

۱- فرهنگ نامه ادبی فارسی، ج ۲، ص ۱۲۳۴.

رهبر جمله نَبُد جز مصطفی

انبیا چون طیِ راهِ حق کنند

مصطفی را قائد مطلق کنند

مقتدا او باشد اندر هر نماز

کس نداند این جز از رویِ نیاز

از وجودش راه حق انجام یافت

دایره از نقطه اش اتمام یافت

قاب قوسین گشت از وی متصل

جبرئیل از همرهیش منفعل

خوشه چین خرمنش، روح الامین

«لی مع اللّه » زین سبب گفت آن امین(۱)

ملاصدرا

۱- مثنوی ملاصدرا، ص ۱۰۶.

در مدح مولا علی علیه السلام

در مدح مولا علی علیه السلام

امروز امیر در میخانه تویی تو

فریاد رس ناله مستانه تویی تو

مرغ دلِ ما را که به کس رام نگردد

آرام تویی، دام تویی، دانه تویی تو

آن مهر درخشان که به هر صبح دهد تاب

از روزن این خانه به کاشانه تویی تو

آن ورد که زاهد به شام و سحرگاه

بشمارد با سبحه صد دانه تویی تو

آن باده که شاهد به خرابات مغان نیز

پیموده به جام و خم و میخانه تویی تو

آن غل که ز زنجیر سر زلف نهادند

بر پای دل عاقل و دیوانه تویی تو

ویرانه بود هر دو جهان نزدِ خردمند

گنجی که نهان است به ویرانه تویی تو

در کعبه و بتخانه بگشتیم بسی ما

دیدیم که در کعبه و بتخانه تویی تو

یک همت مردانه درین کاخ ندیدم

آن را که بود همت مردانه تویی تو(۱)

میرزا حبیب اللّه خراسانی (۱۲۶۶_۱۳۲۷)

در مدح امام حسن مجتبی علیه السلام

در مدح امام حسن مجتبی علیه السلام

صبا ز لطف چو عنقا برد به قلّه قاف

که آشیانه قدس است و شرفه اشراف

تنها به مصر حقیقت، تو یوسف حسُنی

من و بضاعت مزجاه و این کلافه لاف

تو معنی قلمی، لوح عشق را رقمی

تو خالق عدمی، آن وجود غیب شکاف

اساس ملک سعادت به ذات تو منسوب

وجود غیب و شهادت به حضرت تو مضاف

علوم مصطفوی را لسانِ تو تبیان

معارف علوی را بیان تو کشّاف

محیط بحر مکارم ز شعبه هاشم

مدار و فخر اکارم ز آلِ عبد مناف

۱- در خلوت علی، ص ۱۹۹.

تو را قلمرو حلم و رضا به زیر قلم

به لوح نفس و نقش صیانت است و عفاف

غبار خاکِ درت نوربخش مردم چشم

نسیمِ رهگذرت رشکِ مشکِ نافه ناف(۱)

آیت اللّه غروی اصفهانی

در نعت امام حسین علیه السلام

در نعت امام حسین علیه السلام

بیا به بزم حسین و بشنو از عشّاق

به گوش هوش نوایِ حجاز و شور عراق

بکن مشاهده شاهدانِ شهر سخن

بنوش می ز کف ساقیان سیمین ساق

سرود زهره به تبریک حضرت زهرا

چنان به نغمه که شد مشتری ز طاقت طاق

ز وحدت احدیّت وجود او مشتق

جمال مبدأ کل را به منتهی مشتاق

لطیفه دل والای معرفت زایش

صحیفه کرم است و مکارم اخلاق

۱- دیوان، ص ۸۵.

مرا چو نیست به نیلِ معانی تو راهی

سخن درست نباشد بدین طریق و سیاق

همین بس است که خون تو را خداست بها

از آن که بهرِ عروسش شهادت است صداق

جمال یار تو را بود کعبه مقصود

مِنایِ عشق تو میدان جنگ اهل شقاق

ز اهل بیت تو بود «الوداع» بانگ سماع

شب وصال تو با دوست، بود روز فراق

بر اوج نیزه عروج تو از حضیض زمین

سرِ تو سرّ پیمبر، سنان نیزه براق(۱)

آیت اللّه غروی اصفهانی

در نعت امام سجاد علیه السلام

در نعت امام سجاد علیه السلام

دل بود بیمار آن بیمار عشقِ مه جبین

تن بود رنجور آن رنجور یار نازنین

زیب و زین عالم امکان، علی بن الحسین

نور یزدان، سید سجاد، زین العابدین

سرو باغ استقامت، نخله پُرنور طور

۱- دیوان، ص ۹۸.

گرچه شد بی شاخ و بر آن دوحه علم و یقین

مشرق صبح ازل، مفتون حُسن لم یزل

دردمند شام محنت، مبتلای شامتین

کنز مخفی بود لیکن شهره هر شهر شد

تا شود سرّ محبت، آشکارا و مبین

گنج را ویرانه باید، خاصه گنج معرفت

زین سبب ویرانه آمد، مخزن درّ ثمین(۱)

آیت اللّه غروی اصفهانی

در مدح امام باقر علیه السلام

در مدح امام باقر علیه السلام

دوش دیدم قمری زهره جبین

شاهدی ماه رخ و عرش مکین

سرو بستانِ خرد، نوگل عشق

شاهد محفل جان، شمع یقین

بنده زلفِ سیاهش شب قدر

چاکر روی چو ماهش، پروین

مخزن گوهر اسرار وجود

منبع کوثر و انهار معین

۱- دیوان، ص ۲۰۸.

بر رخش آیت رحمت مسطور

وز لبش معجز عیسی تضمین

واقف و کاشف سرّ لاهوت

فاتح و شارح قرآن مبین

علم را مطلع و حکمت واحد

عقل را حجت و دین را آیین

باهر النور، مه برج کمال

باقر العلم، شهِ کشور دین

باقر العلم که در غیب و شهود

اوست شاهنشه با تاج و نگین

قطب ایمان، شهِ اقلیم بیان

مطلع و مجمع فرقان مبین

نفسش زنده دلان را جان بخش

کرمش گنج فقیر و مسکین

بنده دانش او، اهلِ خرد

خازنِ درگه او، روح امین(۱)

حکیم الهی قمشه ای

۱- دیوان الهی قمشه ای، ص ۳۶۰.

در مدح امام صادق علیه السلام

در مدح امام صادق علیه السلام

بنمود سپهر، صبح صادق را

بگشود نظر، نفوس ناطق را

چرخ از رخ مهر و مه خجل گردید

چون دید رخ امام صادق را

آن مظهر حق، امیر ایمان را

وجه اللّه و کاشف حقایق را

آن شه که به کاخ علم زد پرچم

بگرفت مغارب و مشارق را

در مکتب حکمتش فسون خوانند

افهام سوابق و لواحق را

بگشود بر روی عقل هشیاران

درهای لطایف و حقایق را

در باغ روانِ دوستان بنشاند

شاخ گل و سنبل و شقایق را

افروخت چراغ شرع عاقل را

آموخت کتاب عشق عاشق را

دل جلوه حسن ایزدی داند

سلطان صفا، امام صادق را

در ده به «الهی» از خم عشقش

ساقی قدحی شراب ساعق را

کز پرتو مهر ماه سیمایش

دل بگسلد از جهان علایق را(۱)

حکیم الهی قمشه ای

در مدح امام کاظم علیه السلام

در مدح امام کاظم علیه السلام

چه آیین چرخ کج رفتار دارد

که با نیکان سرِ پیکار دارد

چه دین دارد مگر چرخ بد اندیش

که خوبان جهان را خوار دارد

مگر دارد چه کیش این چرخ بد مست

که کین با مردم هشیار دارد

گهی از کین به پای چوبه دار

مسیح و میثم تمار دارد

گهی آزادمردان صفا را

اسیر مجلس اشرار دارد

۱- دیوان الهی قمشه ای، ص ۳۶۳.

به حبس سندی ابن شاهک مست

مه خوبان، شهِ اخیار دارد

به زندان شاه دین، موسی ابن جعفر

فغان ها در شبانِ تار دارد

شهنشاهی که در چرخ حقیقت

به از خورشید و مه رخسار دارد

ملک بر عصمتش تقدیس گوید

فلک بر رفعتش اقرار دارد

هزاران موسی عمران به تعظیم

سر خدمت بر آن دربار دارد

به زهد از عیسی مریم فراتر

مقامی در دلِ هوشیار دارد

به حلم آن کاظمین الغیظ، یکتا

نشانِ احمد مختار دارد

به علم آن، پیشوای اهل ایمان

مقام حیدر کرّار دارد(۱)

حکیم الهی قمشه ای

۱- دیوان، ص ۳۶۴.

در مدح امام رضا علیه السلام

در مدح امام رضا علیه السلام

من بنده ام شهنشه ایمان را

سلطان دین، شهید خراسان را

تابنده مهر نه فلک عشقم

تابنده ام من آن شهِ ایمان را

آن عقل صرف و جوهر حکمت را

وان بحر علم و کشتیِ ایمان را

آن سرّ غیب و کاشف ما اوحی

وان شارح فواتح قرآن را

آن رازدانِ علم لدّنی را

وان پرده دار شاهد پنهان را

اسرار علم غیب و شهود از وی

آموختند حضرت انسان را

صاحب دلان ز دانش و عرفانش

افروختند شمع دل و جان را

عشاق را ز جام الستی داد

صهبای ناب کوثر رضوان را

هم ظل شاه کشور لاهوت است

هم شمع جمع محفل امکان را

گنجینه جواهر قرآنی

مجموعه ای حقایق فرقان را(۱)

حکیم الهی قمشه ای

در مدح امام تقی علیه السلام

در مدح امام تقی علیه السلام

ای باد صبا بگشا آن طره پرخم را

آور خبر از زلفش کز دل ببرد غم را

از مدرسه علمش درسی به فلاطون گو

وز میکده جودش یک جام بده جم را

از شاه تقی، مدحی ای بلبل گلشن گو

تا باغ جنان سازی این انجمنِ غم را

دریای سخاوت کیست سلطان جواد ای جان

زان بحر کرم دادند یک مشربه حاتم را

چون بارقه علمش بر چرخ زند، پرچم

با خاک کند یکسان صد یحیی اکثم را

گردَم زند از حکمت، آن ناطقه رحمت

بر خاک فرود آرد نُه چرخ معظم را

زان منطق حق بنیوش توحید محقق را

۱- دیوان، ص ۳۶۵.

زان عقل نخست آموز برهانِ مسلّم را

صد یوسف مصری را مشتاق جمالش بین

مدهوش جلالِ وی شاهانِ دو عالم را

یا رب به «الهی» بخش صهبای ولایِ او

تا بر فلک افرازد از عشق تو پرچم را(۱)

حکیم الهی قمشه ای

در مدح امام هادی علیه السلام

در مدح امام هادی علیه السلام

بهار آمد، آراست باغ زمین را

به نظّاره آورد چرخ برین را

پدید آید آن ماه ز آفاق عصمت

که روشن کند دیده حور عین را

مشام جهان شد ز عطرش معطّر

دهد رشک مشک غزالان چین را

عیان ساخت گنجینه سرّ سبحان

۱- دیوان، ص ۳۷۰.

دهم گوهر پاک و درّ ثمین را

ملایک پس از حمد و تسبیح ایزد

ستایند آن ماهروی مهین را

سلامی به اخلاص خاصِ محبان

علی النقی آن شه بی قرین را

همایون شهِ عالم جسم و جان را

فروزان مهِ شیعه پاک دین را

توان دید ز آینه وی خدا را

گشُا بر رخش دیده پاک بین را

جهان شدِ ز گفتار او کام شیرین

چو بگشود لعلِ لب شکرّین را

همی ریخت گنج گهرهای عرفان

سلیمان از او یافت نقش نگین را(۱)

حکیم الهی قمشه ای

۱- دیوان، ص ۳۷۳.

در مدح امام حسن عسکری علیه السلام

در مدح امام حسن عسکری علیه السلام

ستاره عشق تاخت، به چرخ نیلوفری

مهر جمالش ربود دل ز مه مشتری

کوکب اقبال او خیمه بر افلاک زد

ز خیل انجم گرفت، کو کبه مهتری

طره مشکین اوست، آیت شق القمر

طلعت زیبای اوست، حجت پیغمبری

قامت رعنای وی، سدره و طوبای ماست

نرگس مخمور او، جام میِ کوثری

والی ملکِ وجود، قبله اهلِ سجود

منبع احسان وجود، خسرو دین، عسکری

دفتر تفسیر او، کاشف اسرار عشق

درس و اشارات وی، مخزن هر گوهری

خاک درش توتیا به چشم اهل نظر

حُسن رخش دلربا ز مه به خوش منظری(۱)

حکیم الهی قمشه ای

۱- دیوان، ص ۳۷۴.

در مدح امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف

در مدح امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف

دلم قرار نمی گیرد از فغان بی تو

سپندوار ز کف داده ام عنان بی تو

ز تلخ کامی دوران دلم نشد فارغ

ز جام عیش، لبی تر نکرد جان بی تو

نسیم صبح نمی آورد ترانه شوق

سرِ بهار ندارند بلبلان بی تو

لب از حکایت شب های تار می بندم

اگر امان دهدم چشم خون فشان بی تو

چو شمع کشته ندارم شراره ای به زبان

نمی زند سخنم آتشی به جان بی تو

ز بیدلی و خموشی چو نقش تصویرم

نمی گشایدم از بی خودی زبان بی تو

از آن زمان که فروزان شدم ز پرتو عشق

چو ذرّه ام به تکاپوی جاودان بی تو

عقیق صبر به زیر زبان تشنه نهم

چو یاد آید از آن شکرّین دهان بی تو

گزاره غم دل را مگر کنم چو «امین»

جدا ز خلق به محراب جمکران بی تو

حضرت آیت اللّه سیدعلی خامنه ای (۱۳۱۸ _)

در کویِ دوست

در کویِ دوست

من جز رضای دوست تمنّا نمی کنم

جان می دهم به راهش و پروا نمی کنم

گر مدعی شنید ز بیگانگان صدا

غیر از صدای دوست، من اصغا نمی کنم

با من اگر که یار به لطف و عنایت است

اندیشه از قیامت کبرا نمی کنم

بر سفره رضا و قناعت نشسته ام

خود را ذلیل جیفه دنیا نمی کنم

در کشتی نجات تمسک به اهل بیت

تشویش از تلاطم دریا نمی کنم

در سایه ولایت مهدی دین پناه

از کس ز غیر دوست تقاضا نمی کنم

با لطف بندگان و غلامانش اعتنا

بر تاج پادشاهیِ کسرا نمی کنم

با دوستان او همه سر بر ارادتم

با دشمنان یار تولاّ نمی کنم

هستم سگی حقیر به کوی ولی عصر

این است انتظارم و حاشا نمی کنم(۱)

حضرت آیت اللّه صافی گلپایگانی (۱۳۳۷ _)

در مدح حضرت معصومه علیه السلام

در مدح حضرت معصومه علیه السلام

ای دختر عقل و خواهر دین

وی گوهر و درج عزّ و تمکین

عصمت شده پای بند مویت

ای علم و عمل مقیم کویت

ای میوه شاخسار توحید

همشیره ماه و دخت خورشید

وی گوهر تاج آدمیت

فرخنده نگین خاتمیت

شیطان به خطاب «قم» براندند

پس تخت تو را به قم نشاندند

کاین خانه بهشت و جای حواست

۱- در آرزوی وصال، ص ۳۲.

ناموس خدای، جایش این جاست

اندر حرم تو عقل مات است

زین خاک که چشمه حیات است

جسمی که در این زمین نهان است

جانی است که در تن جهان است

این ماه منیر و مهر تابان

عکسی بود از قم و خراسان

ایران شده نور بخش ارواح

مشکات صفت به این دو مصباح

از این دو حرم ز او چه پرسی

حق داند و وصف عرش و کرسی

هر کس به درت به یک امیدی است

محتاج تر از همه «وحیدی» است

حضرت آیت اللّه وحیدی خراسانی

شیخ محمد صالح علامه حائری مازندرانی (۱۲۹۸ _ ۱۳۹۱) از عالمانِ بزرگ و جامع شیعه است. از ایشان دو دیوان شعر، یکی به عربی و دیگری به فارسی به یادگار مانده است. به گفته استاد محمد رضا حکیمی، مرحوم نیما یوشیج، حضور ایشان را درک کرده است. نیما چنان شیفته و مجذوب آن عالم دینی گردید که همه روزه به جز روزهای تعطیل به منزل مرحوم علامه می آمد و به تدریس او در فقه و اصول و حکمت گوش فرا می داد. نیما که چون آهوی رمیده از هر کس می گریخت، با آن مرد روحانی به

شدت انس گرفته بود. مرحوم علامه نیز به وی دل بستگی داشت.(۱)

لافتی الاّ علی

لافتی الاّ علی

شد برون از آستین امروز دستِ کردگار

داشت بر کف، گوهری گیتی فروزی شاهوار

بود هفت اقلیم و نُه طارم برایش استوار

جبرئیلش می ستودی روی تخت زرنگار

از لبش این حُسن مطلع بود درّی آبدار

«لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار»

راز هستی در کف ایزد جز او دیگر نبود

خود جز این گوهر میان کاف و نون اندر نبود

جلوه جان آفرین جز آن جهان پرور نبود

هم جز این یک سطر حرفی بر سرِ دفتر نبود

نی جز این یک فرد در آغاز و در انجام کار

«لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار»

از نسل پیمبر صلی الله علیه و آله

از نسل پیمبر صلی الله علیه و آله

آن مه که درخشنده تر از عرش برین است

در گنج علوم ازلی درّثمین است

۱- ادبیات و تعهد در اسلام، صص ۲۱۲.

خورشید زمین است

حق را به یمین است

در تربیت وتمشیت خلق، امین است

صدملک سلیمان به یمینش چو نگین است

بی مثل و قرین است

نی برتر از این است

بابش حسنِ عسکری از نسل پیمبر

بر وارد و صادر ز کرم مورد و مصدر

در سامره اندر

از سائل و مضطر

حل کرده همه مشکل کوبنده آن در

ز او پاسخ هر نامه سر بسته مسطّر

زان حقه گوهر

یا پاسخ مضمر

ای نیمه شعبان به که تعظیم نمودی

تا ملک محمد به احد میم نمودی

تکریم نمودی

مه نیم نمودی(۱)

۱- آشنایی با فرزانگان بابل، ص ۲۷۱.

۳. مرثیه سرایی (Elegy)

اشاره

۳. مرثیه سرایی (Elegy)

مرثیه، شعری را گویند که در سوگ خویشاوندان، یاران، بزرگان و عالمان دین و ذکر مصیبت ائمه معصومین به ویژه امام حسین علیه السلام و یاران او سروده شده باشد. در مرثیه، شاعر به بیانِ مناقب و برتری های شخص درگذشته می پردازد و از مقام او تجلیل می کند. مرثیه را بر اساس روابط سراینده با شخص درگذشته، به مرثیه رسمی و شخصی و مذهبی تقسیم می کنند. مرثیه رسمی در سوگِ ارباب قدرت و مکنت سروده می شده است. این گونه مراثی را معمولاً ـ شاعران در باری می سرودند. مرثیه شخصی، به مناسبت از دست رفتن یکی از خویشاوندان نویسنده سروده می شد که بسیار هم سوزناک بوده است، مانند مرثیه فردوسی در مرگِ فرزند خود یا مرثیه سوزناک سعدی و حافظ در سوگِ فرزندانشان.

در مرثیه مذهبی، نویسندگان در سوگ امامان و علمای دین می گریند و سوگ نامه می سرایند. این نوع مرثیه در ایران قدمت چندانی ندارد و تقریباً با رسمیت یافتن مذهب شیعه در ایران هم زمان است. نخستین کسی که در ذکر مصیبت های کربلا کتاب نوشت، ملاحسین واعظ کاشفی است که کتاب روضه الشهدا را نوشت. شماری از مرثیه سرایان واقعه کربلا عبارتند از: کمال غیاث الدین شیرازی، بابا سودایی ابیوردی، تاج الدین حسن تونی سبزواری، لطف اللّه

نیشابوری، محتشم کاشانی.(۱)

مجالس المواعظ و البکاء فی ایام عاشورا، مجموعه ای است از گفتارهای واعظ مشهور، حاج شیخ جعفر شوشتری (۱۳۰۳ _ ۱۳۳۰) که در روزهای محرم و اربعین سال ۱۲۹۷ ه . ق ایراد شده است. این بزرگمرد در آثار خود، بی شک مورد توجه ویژه امام حسین علیه السلام قرار گرفته است. سخنانی که از چشمه دل لبریز از یاد خدا و مرگ و قیامت جوشیده و در مصیبت های اولیای حق سوخته است، اکنون نیز پس از گذشت بیش از یک قرن، سوز و گداز و عبرت و تذکر می آفریند و بیداری و توجه و توسل به ارمغان می آورد. برتر از همه این ها، عمق مصیبت های وارده بر حضرت امام حسین علیه السلام را آشکار می کند و از خواننده برای ندای یاری خواهی حسینی «لبیک» می گیرد و راه کربلا را بر روی همگان می گشاید.

شهادت علی اکبر

شهادت علی اکبر

مجلس امروز، مجلسی است که به اصطلاح مردم، اسمش مجلسِ شهادت علی اکبر است، لکن به اصطلاح بنده در خصوص این مجلس می گویم، مجلس وفاتِ حسین است. نه مجلس یک وفات بلکه مجلسِ وفات های حسین علیه السلام است. حالا می خواهم مشخص بشود که در این قضیه وفات حضرت بوده است. قضیه قتلش فرد است.

امروز نقلِ موتِ سید الشهداست، نقلِ احتضار آن حضرت، نقلِ تسلیم اوست. بلکه نقلِ موت ها و وفات ها و احتضارهای آن حضرت است.

سبب این چه چیز است که می گویم؟ فوت و موت آن حضرت در شهادت علی اکبر است. چند مقدمه می خواهد: اول این است که مصیبتی بر

۱- فرهنگ نامه ادبی فارسی، ج ۲، ص ۱۲۴۲.

دلِ شخص، مثلِ مصیبت اولاد نیست در همه مصیبت ها، خصوصاً اگر صفات خوبی در آن فرزند جمع باشد. هر چه صفتش بالاتر، مصیبتِ او سنگین تر است... . علی اکبر در صفاتِ خوبی نظیر نداشت. از چه بابت؟ از این بابت که کسی در آن روز در جمال، در خُلق در حرف زدن، شباهت به پیغمبر صلی الله علیه و آله که افضل است، مثل علی اکبر نبود. در جمال و ملاحت، شبیه پیغمبر بود. سیدالشهدا هر وقت مشتاق می شد به پیغمبر، نگاه می کرد به علی اکبر. جمال، جمال پیغمبر. حرف که می زد اگر کسی پیغمبر را دیده بود و در عقب دیواری بود، خیال می کرد پیغمبر است... اما در مراتب جلالت و تعظیم خدا و معرفت، شنیده اید در راه کربلا وقتی سیدالشهدا در منزلی از خواب بیدار شد گریه کنان، علی اکبر خدمت آن سرور عرض کرد چرا گریه می کنی؟ فرمود: در خواب دیدم هاتفی که می گوید: القوم سیرون و المنایا سرع معهم. عرض کرد: [آیا ما بر حق نیستیم؟] فرمود: بلی فرمود: جزاک اللّه من ولد خیر ما جزا ولداً عن والده. کأنه پدر بزرگوار را تسلّی داد. شجاعتش بگویم. چنان چه پیغمبر شجاعتش را ارث داده است به سیدالشهدا. هم چو می دانم که امیرمؤمنان هم شجاعتش را به علی اکبر ارث داده است. همین روز عاشورا وقتی که رفت برای جنگ، کسی در میان شهدا بعد از سید الشهدا دویست نفر نکشته است... بدان وقتی که دیگر کسی نماند، علی اکبر تنها ماند، خدمت پدر آمد و اذن طلبید. حضرت چه بکند؟ همین که اذن گرفت، حضرت هم چاره ای جز اذن نداشت. حال وقتِ احتضار حضرت است.

بدان که نگاه های پدرها به پسرها چند جور است. این نگاه هم چند

جوره بود. گاهی پدر به پسر نگاه می کند از روی وجد. نگاه دیگر داشت سید الشهدا به علی اکبر، نظر اشتیاق به جدش. یکی نگاه دیگر است که نگاه حسرت می گویند. یکی نگاه خوف است که نمی دانی کارش چه می شود. این نگاه سید الشهدا به علی اکبر هیچ یکی از این ها نبود. نظر مأیوسانه بود. اسلحه بر او پوشانید. این احتضار اول است. پدر را وداع کرد. سوار شد. نمی دانم غصه پدر زیادتر بود که پسر می رود یا غصه پسر که حالا رفت، پدر تنهاست. سوار شد، قدری رفت. حال دیگر حضرت محتضر است. همین که قدری رفت، حضرت اشکش متصل جاری است... او رفت به میدان. حضرت برگشت. مبارز طلبید. رجز خواند. حمله کرد بر لشکر. بعد از آن چند جراحت به بدنش رسید. تشنگی هم بسیار غلبه کرد. برگشت رو به پدر بزرگوار. این احتضار دوم حضرت است که نگاهش به روی علی اکبر افتاد... . عرض کرد: ای پدر! حالا- من مرده ام از تشنگی. آیا راهی به آب هست؟ حضرت چه بکند؟ چه بگوید؟ قدری گریه کرد. او را در بر گرفت. فرمود: زبانت را بگذار در دهانم. امیدوارم که کارت طولی نکشد. بروی به آن عالم، جدّت تو را سیراب کند... رفت به میدان و رجز خواند. جنگ کرد و تتمه دویست نفر را کشت.

از چهار طرف اطراف او را گرفتند. آن وقت منقذ ملعون از پشتِ سر آمد و شمشیری بر فرق مبارک آن حضرت زد. فرق مبارک آن حضرت را شکافت... حالا دیگر این وفات آن حضرت است. شاهدش این حدیث از علیا مکرمه سکینه نقل شده است که: در آن حالت پدر بزرگوارم را دیدم که چشم های مبارکش در اطراف خیمه در گردش است، گویا نزدیک است که روح از بدنش مفارقت کند. حضرت روانه میدان شد و به تأنی راه

می رفت. عکس سایر شهدا که به سرعت بر سر بالین ایشان حاضر می شد و سرّش این است که حضرت را قوّت رفتن نمانده بود. طولی نکشید تا رسید بر سر نعش علی اکبر... چون به نعش مطهر رسید، مصیبتی از این مصیبت ها بالاتر آن که دید زنی بر سرِ نعش علی اکبر است. انا اللّه و انا الیه راجعون.(۱)

در میان هزاران هزار شعری که در بزرگداشت شهیدان کربلا و بیان آن واقعه سروده شده، اشعار این سه شاعر دل سوخته از دیگران برجسته تر است: عمان سامانی، صفی علی شاه و نیّر تبریزی. این اشعار که از ژرفای دل و جان شاعر برخاسته و نشان از اخلاص و عشق حقیقی به امام حسین علیه السلام داشته است، ناگزیر بر دل ها می نشیند و خواننده را با خود به دشت پرحادثه کربلا می برد.

میرزا محمد تقی نیرّ تبریزی (۱۲۴۷ _ ۱۳۱۲) در مدح و رثایِ اهل بیت اشعار بسیاری سروده است که در این میان، کتاب آتشکده نیّر جایگاه ویژه ای دارد.

شهادت علی اصغر علیه السلام

شهادت علی اصغر علیه السلام

شد چو خرگاه امامت چون صدف

خالی از دُرهای دریای شرف

شاه دین را گوهری بهر نثار

جز دُر غلطان نماند اندر کنار

شیر خواره شیرغابِ پرُدلی

نعت او عبد اللّه و نامش علی

۱- مجالس المواعظ، صص ۱۲۳ _ ۱۳۱.

بهرِ تلقین شهادت تشنه کام

از دم روح القدس در بطن مام

داده یادش مام عصمت جای شیر

در ازل، خون خوردن از پستان تیر

کودکی در عهدِ مهد استاد عشق

داده پیران کهن را یاد عشق

طفل خرد اما به معنی بس سترگ

کز بلندی خرد بنماید بزرگ

عشق را چون نوبت طغیان رسید

شد سوی خیمه روان شاه شهید

دید اصغر خفته در حجر رباب

چون هلالی در کنار آفتاب

با زبان حال آن طفل صغیر

گفت باشد کای امیر شیرگیر

جمله را دادی شراب از جام عشق

جز مرا که تر نشد زان کام عشق

جرعه ای از جام و تیر و دشنه ام

در گلویم ریز که بس تشنه ام

تشنه ام، آبم ز جوی تیر ده

کم شکیبم، خون به جای شیر ده

شه گرفت آن طفل مه اندر کنار

یافت دُرّی در دلِ دریا قرار

برد آن مه را به سوی رزمگاه

کرد رو با شامیان رو سیاه

گفت کای کافر دلانِ بدسگال

که به رویم بسته اید آب زلال

گر شما را من گنهکارم به پیش

طفل را نبود گنه در هیچ کیش

زین فراتی که بود مهر بتول

جرعه ای بخشید برسبط رسول

در کمان بنهاد تیری حرمله

اوفتاد اندر ملایک غلغله

رست چون تیر از کمانِ شوم او

پرزنان بنشست بر حلقوم او

چون درید آن حلق، تیر جانگداز

سر ز بازوی یداللّه کرد باز

نوک تیر و حلق طفلی ناتوان

آسمان! باژگون بادت کمان

تیر خورده شاهباز دستِ شاه

کرد بر روی شه آسیمه نگاه

غنچه لب بر تبسم باز کرد

در کنارِ باب، خواب ناز کرد

پس ندا آمد بدو کای شهریار

این رضیع خویش را بر ما گذار

تا دهیمش شیر از پستان حور

خوش بخوابانیمش اندر مهد نور

پس شه آن درّ ثمین در خاک کرد

خاک غم بر تارکِ افلاک کرد

آری، آری، عاشقان روی دوست

این چنین قربانی آرد سوی دوست(۱)

دیوان آیت اللّه غروی اصفهانی (۱۲۹۶ _ ۱۳۶۱ ه . ق) گنجینه ای است ارزشمند از مدایح و مراثی اهل بیت و غزل های پرشور و عرفانی. اشعار او همواره در محافل معنوی و عرفانی خوانده می شده و زینت بخش کتاب های مذهبی بوده است. مُفتقر تخلص می کرد.

۱- سیری در آتشکده نیّر، ص ۱۳۴.

در سوگ حضرت زهرا علیهاالسلام

در سوگ حضرت زهرا علیهاالسلام

سینه ای کز معرفت گنجینه اسرار بود

کی سزاوار فشار آن در و دیوار بود

طور سینای تجلی مشعلی از نور بود

سینه سینای عصمت مشتعل از نار بود

آن که کردی ماه تابان پیش او پهلو تهی

از کجا پهلوی او را تاب آن آزار بود

گردش گردونِ دون بین کز جفای سامری

نقطه پرگار وحدت مرکز مسمار بود

ناله بانو زد اندر خرمنِ هستی شرر

گویی اندر طور غم چون نخل آتش بار بود

صورتی نیلی شد از سیلی که چون سیل سیاه

روی گیتی زین مصیبت تا قیامت تار بود

شهریاری شد به بند بنده ای از بندگان

آن که جبریل امینش بنده دربار بود

از قفای شاه، بانو با نوایی جان گداز

تا توانایی به تن، تا قوّت رفتار بود

گرچه بازو خسته شد وز کار دستش بسته شد

لیک پای همتش بر گنبد دوّار بود

دست بانو گرچه از دامان شه کوتاه شد

لیک بر گردون، بلند از دستِ آن گمراه شد

گوهری سنگین بها از ابر گوهربار ریخت

کز غم جان سوز او خون در و دیوار ریخت

تا ز گلزار حقایق نوگلی بر باد رفت

یک چمن گل، صرصر بیدار از آن گلزار ریخت

غنچه نشکفته ای از لاله زار معرفت

از فراز شاخساری از جفای خار ریخت

اختر فرّخ فری افتاد از برج شرف

که آسمان سیلاب غم از دیده خون بار ریخت

طوطی ای زین خاکدان پرواز کرد و خاکِ غم

بر سراسر طوطیانِ علم اسرار ریخت

زهره زهرا چه از آسیب پهلو درگذشت

چشمه های خون ز چشم ثابت و سیّار ریخت

مهبط روح الامین تا پایمال دیو شد

شورشی سر زد که خون از گنبد دوّار ریخت

از هجوم عام بر ناموس خاص لایزال

عقل حیران، طبع سرگردان، زبان لال است لال(۱)

۱- دیوان غروی اصفهانی کمپانی، ص ۷۶.

مصایب شب عاشورا

امشب شبِ وصال است، روز فراق فرداست

در پرده حجازی، شور عراق فرداست

امشب ز لاله رویان، فرخنده لاله زاری است

رخساره های چون خور، در احتراق فرداست

امشب نوای تسبیح از شش جهت بلند است

فریاد وا حسینا تا نُه رواق فرداست

امشب به نور توحید، خرگاه شاه، روشن

در خیمه، آتشِ کفر، دود نفاق فرداست

امشب زروی اکبر، قرص قمر هویداست

آسیب آن شقایق، تیغ شقاق فرداست

امشب شکفته اصغر، چون گل به روی مادر

پیکان آن گلو را بوس عناق فرداست

امشب خوش است و خرم، شمشاد قد قاسم

رفتن به حجله گور با طمطراق فرداست

امشب نهاده بیمار سر روی بالِش ناز

گردن به حلقه غل، پا در وثاق فرداست

امشب به روی ساقی، آزادگان گشاده

بند گران دشمن بر دست و ساق فرداست

امشب نشسته مولا بر رفرفِ عبادت

پیمودنِ ره عشق روی براق فرداست

امشب شب عروج است در بزم قاب قوسین

هنگام رزم و پیکار، یوم السباق فرداست

امشب شه شهیدان، آماده رحیل است

دیدار روی جانان، یوم التلاق فرداست

امشب بگو به بانو یک ساعتی بیارام

هنگامه بلا خیز مالایطاق فرداست

امشب قرین یاری از چیست بی قراری؟

دل گر شود ز طاقت یکباره طاق فرداست(۱)

* * *

در جهان نشنیده ام، تا بوده این چرخ کبود

کز سلیمان، اهرمن انگشت و انگشتر ربود

دست بیداد فلک دستی جدا کرد از بدن

کز نهاد عالم امکان برآمد داد و دود

گر پیِ دیدار جانان کرد نقد جان، نثار

وه چه جانی؛ یعنی اندر گنج هستی هر چه بود

۱- دیوان غروی اصفهانی کمپانی، ص ۱۳۰.

کرد قربانی، جوانی را که چشم چرخ پیر

چشمه خون در عزای جانگزای او گشود

مادر گیتی چنان در ماتم او ناله کرد

تا که کر شد گوش گردون از نوای رود رود

داد بهر جرعه ای از آب، درّی آبدار

در کنارِ آب دریا آه از این سودا و سود

«قاب قوسین» عروجش بود بر اوج سنان

شد به «او ادنی» روان چون در تنور آمد فرود

از سر نی شاهدِ بزم حقیقت زد چو سر

گمرهان را جلوه شمع طریقت می نمود

سر به نی لیکن ز سرّ عشق جانانش به لب

نغمه ای کان نغمه در مزمار داوودی نبود

با لب و دندان او جز چوب بیداد یزید

همدم دیگر ندانم، داد ازین گفت و شنود(۱)

گلزار اسرار، منظومه ای است از قلم فقیه عالی مقام ملاحبیب اللّه کاشانی. موضوع اصلی این منظومه، حکایت ها و قصه هایی از پیامبران الهی از حضرت آدم تا حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهماالسلام است. مهم ترین بخش این اثر را زندگی امام حسین و شرح شهادت آن جناب تشکیل می دهد. در این منظومه، شرح حوادث عاشورا به ویژه شب عاشورا بسیار سوزناک و اثرگذار نشان داده شده است.

۱- دیوان غروی اصفهانی کمپانی، ص ۱۳۶.

حوادث شب عاشورا

حوادث شب عاشورا

چو شب شد گشت مشغول عبادت

مهیا گشت از بهرِ شهادت

گهی می کرد با حق او مناجات

گهی از سوز دل می خواند آیات

گهی او رو به سوی آسمان داشت

گهی با دوست، اسرار نهان داشت

گهی در حقّ این امت دعا کرد

گهی اندر نماز و گه بکا کرد

گهی اندر وداع دختران بود

گهش اصلاح حال یاوران بود

گهی می کرد از عابد عیادت

گهی می گفت از پند و سعادت

گهی می خواند اشعار غم انگیز

گهی می گفت اسرار دلاویز

گهی می کرد او اظهار مطلب

به نزدِ خواهرش؛ کلثوم و زینب

گهی می داد یاران را تسلّی

گهی می کرد با آن ها تولّی

در آن شب جمع کرد اصحاب خود را

همه یاران و هم احبابِ خود را

ز بعد خطبه او از رویِ اِنها

همی فرمود این مطلب به آن ها

که ای یاران! بدانید این که فردا

کشند این کوفیان از ظلم، من را

همه یاران و خویشانم به یکبار

شهید آیند از شمشیر اشرار

پس ای یاران من! تا شب شما راست

فرار آرید هر سوتان که دلخواست

به غیر از ابتلا و کشتنِ من

نباشد مقصد و مقصود دشمن

غرض از این سخن بود اختیارش

که تا ظاهر شود کامل عیارش

چو دارد عشق راهی بس خطرناک

گریزد از وی الاّ عاشقِ پاک

چو کار عشق بس صعب است و مشکل

نجوید عشق را جز محرم دل

چو کار عشق بس سخت است و سنگین

نباشد ناقصان را عشق، آیین

علی الجمله سه فرقه گشت اصحاب

یکی ماندند با آن شاه اطیاب

گروهی بی خبر چون باد رفتند

خدا را زین سبب از یاد رفتند

گروهی عذرها گفتند و رفتند

دلش را جمله آشفتند و رفتند

که ما را منتظر اهل و عیالند

ز هجر ما همه اندر ملالند

گروه سومین هفتاد و اندند

که در نزدِ خدا بس ارجمندند

همه در عشق حق، شیدا و چالاک

همه در جان نثاری، شیر بی باک

همه از مالِ دنیا چشم بسته

ز قید این علایق، پاک رسته

چو از شاه غریبان آن شنیدند

به سویش هم چو پروانه دویدند

که ای مولای ما ای شبل حیدر

تویی امروز فرزند پیمبر

اگر دست از تو برداریم امروز

نگردد حالِ ما در حشر فیروز

اگر پرسد ز ما جدّت، چه گوییم

ره چاره در آن جا از که جوییم

اگر صدبار افزون کشته گردیم

به خون خویشتن آغشته گردیم

ز دامان تولّای تو ای شاه

نگردد دستِ ما تا حشر کوتاه

چو بشنید این سخن ها شاه عالم

دعای خیرشان فرمود آن دم

پس آن گه گفتشان آن شاه والا

نظر آرید اینک سوی بالا

ببینید این زمان از منظرِ دل

به جنات خلودش، جای و منزل

نظر کردند چون آن باوفایان

همه دیدند منزل های شایان

قصور و جنت و حورش بدیدند

همی آواز «وا شوقا» شنیدند

در آن دم، کشف اسرار نهان شد

مقام علمشان کشف و عیان شد

بدیدند آن چه را باید شنیدن

شنیدن کی شود مانند دیدن

چو منزل های خود زین چشم دیدند

به سوی خنجر و نیزه دویدند

برای تیرها، آن سینه ها را

هدف کردند و هرگونه بلا را

به جانِ خویش گردیدند طالب

شهادت را همه بودند راغب

چو هر یک را در این مقصد طلب بود

طرب اندر طرب اندر طرب بود(۱)

۴. غزلیات و اشعار عاشقانه (lyricism)

اشاره

۴. غزلیات و اشعار عاشقانه (lyricism)

مهم ترین و جذاب ترین بخش ادبیات غنایی را اشعار عاشقانه و عارفانه ای تشکیل می دهد که بیش تر آن ها در قالب غزل آمده است.

«غزل» در لغت به معنی عشق و سخن گفتن با معشوق است و در اصطلاح ادبی، از قالب های سنتی شعر فارسی به شمار می آید که مصراع نخست آن با مصراع های زوج هم قافیه است. درباره خاستگاه غزل فارسی نظریه های گوناگونی مطرح کرده اند. برخی برآنند که غزل فارسی در غزل عربی ریشه دارد. گروهی نیز بر این باورند که شاعران درباری، پیش از سرایش قصیده های مدحیه، تغزل هایی را می سروده اند تا آن ها را آماده داشته باشند و در زمان لازم، بقیه قصیده را بسرایند، ولی برخی از آن ها به شکل قصیده درنیامده و به همان صورت مانده است.

عالمان فرزانه و عارفان واصل بیش تر به غزل پرداختند و نگرش

۱- تشویقات السالکین و...، ص ۲۵۹.

عرفانی به آن بخشیدند و آن را به اوج رسانیدند. غزل های آغازین فارسی که دارای مضامین ساده بود، به مرور پیچیده شد و سادگی خود را از دست داد؛ زیرا موضوعات عرفانی در ذات خود پیچیدگی دارند و از آن ناگریزند. سعدی، مولوی، حافظ و جامی از مهم ترین غزل سرایان ادب فارسی هستند.

در میان عالمان نیز از بزرگانی هم چون: فیض کاشانی، فیاض لاهیجی و ملا هادی سبزواری می توان نام برد. نکته قابل توجه این که بیش تر عالمان بزرگ شیعه، اشعار دل انگیز و غزل های نابی به زبان عربی دارند. مانند: سید رضی، سید مرتضی، علامه طبرسی، قطب راوندی، محقق حلّی، شیخ حرّ عاملی، سید بحر العلوم و...

قابل لطف تو

قابل لطف تو

ابروی توست کشان به هر باب مرا

چو گشاید ز درِ بسته محراب مرا

امشب از یاد تو دل قابل خوش واقعه ای است

کاش می آمد و می برد دمی خواب مرا

من نِیَم قابل لطف تو، مرا پاک بسوز

چوب خشکم، نه نهالم که دهی آب مرا

آب خضرم نکند فایده، آن نخلم من

که درین باغ رسانند به خوناب مرا

تا گدازد تن و پیچم به خود، و ریزم اشک

چرخ چون رشته غم دیده دهد تاب مرا

با کم از کشته شدن نیست «نقی» در رهِ عشق

می کشد کشمکش خنجر قصاب مرا

شیخ علی نقی کمره ای (۱۰۳۱)

قبله گهِ جان ها

قبله گهِ جان ها

ای بسته به موی تو، سر رشته عصیان ها

وی کفر سرِ زلفت، دامِ ره ایمان ها

روزی که کمر می بست آن غمزه به خون ریزی

دیدم که شکست افتاد بر قبله گه جان ها

ترسم که کند ویران معموره عالم را

چشم تر ما؛ یعنی سرچشمه توفان ها

ای مرغ قفس بخروش کآمد به چمن، غنچه

شد غنچه، گل و گل نیز بردند به دامان ها

بر بلبل شوریده کی راه توان بستن

هر چند بری بالا دیوار گلستان ها

در جان «نقی» صد خار، بشکسته و زان گلزار

پر کرده ز گل اغیار، چون غنچه گریبان ها

شیخ علی نقی کمره ای

شمع محفل

شمع محفل

ای روی تو شمع محفلِ ما

روشن به تو دیده و دلِ ما

حُسنت ز تجلیات دم زد

گیسوی تو شد سلاسلِ ما

تا روی تو رهنمایِ ما شد

جز کوی تو نیست منزلِ ما

آن که به عقل راه پوییم

ناقص شود عقل کاملِ ما

ای عشق که حلّ مشکلاتی

بگشای ز لطف، مشکل ما

لب بر لب و جام باده در دست

این است ز عمر، حاصلِ ما

کاری به جز از خداپرستی

ایزد نسرشته در گلِ ما

رایت زده عشق در بیابان

تا جمع کند قبایل ما

یک جلوه نمود یار و برچید

از هر دو جهان، مشاغلِ ما

نُه طاق فلک به مقصد فقر

بر دوش کشیده محمل ما(۱)

علی اکبر نوقانی (۱۳۲۹)

خبر از جنّت

خبر از جنّت

سر چه باشد که فدای قدم یار کنند

یا دل و جان به چه ارزد که در این کار کنند

قبله جان نبود جز رُخ جانان زان رو

عاشقان، قبله خود ابروی دلدار کنند

کی تواند شدن از سرّ اناالحق واقف

هر که او را غمِ آن است که بر دار کنند

خبر از جنت کوی تو ندارند آنان

کآرزوی چمن و رغبتِ گلزار کنند

دردمندان تو هر لحظه دلی می طلبند

تا به دردِ غم عشق تو گرفتار کنند

شرطش این است که بر دار ببیند خود را

هر که با سرّ تواَش واقف اسرار کنند

اهل تحصیل ندارند ز معنی خبری

۱- عالمانه ها و عاشقانه ها، ص ۱۰۰.

سَبَق عشق تو در مدرسه تکرار کنند

گر شوند از میِ اسرار تو واقف، زهّاد

سال ها خادمیِ خانه خمّار کنند

پیش روی تو بود سجده ارباب یقین

گرچه کوته نظران روی به دیوار کنند

آن گروهی که در انکار منند از عشقت

گر ببینند رخت را، همه اقرار کنند

سالکانِ سر کویت چو «نسیمی» شب و روز

در طواف حرمِ کعبه شدن عار کنند(۱)

عماد الدین نسیمی (۷۴۸ _ ۸۳۷)

اشک خونین

اشک خونین

به خرابات روم بهر نگهداریِ دل

تا برِ پیر کنم شِکوه ز بیماریِ دل

او شب و روز بسوزد ز غم هجر بتان

من بسازم به غم و رنج و گرفتاریِ دل

چه زیان ها که نمودم ز رهِ دل خواهی

۱- دیوان نسیمی، ص ۲۰۳

چه ملامت که کشیدم به هواداریِ دل

خواب هرگز نکند آن که دلش بیدار است

ما نکردیم شبی صبح به بیداری دل

هر چه کردیم، علاج دل بیمار نشد

تنگ شد حوصله از بهرِ پرستاریِ دل

اشک من سرخ و رُخم زرد شد و موی سپید

روز من گشت چو شب بهر سیه کاری دل

ای «فنا» چاره دردت نتوان کرد مگر

اشک خونین و دعای سحر و زاریِ دل(۱)

ملا علی معصومی همدانی (۱۲۷۴ _ ۱۳۵۷ ه . ش)

آتش طور

آتش طور

بنما روی و بکن تازه تر ایمانِ مرا

یک تجلّی کن و بستان ز من این جان مرا

دوستان! رحم به حالِ من بیچاره کنید

۱- هم چو سلمان، ص ۳۶.

برسانید به من دلبر و جانانِ مرا

یا رب! این ترکِ پری چهره عجب عیّار است

که کند تازه ز وصلش غم هجران مرا

من که حیران شدم از هجر و وصالش، هیهات

ندهد وصل و نه هجران، دلِ حیران مرا

تا چو موسی نشوی آگه از آن آتش طور

کی خبردار شوی آتش سوزان مرا

تا تو را هست چو زاغان به چمن غوغایی

نشنوی ناله این بلبل بستانِ مرا

بویِ مردار جهان کن ز مشامت بیرون

تا بری لذت این بوی گلستان مرا

تا نسوزد پر وهم و خرد و بالِ امل

«منزوی» کی نگری پیکر عریان مرا

شیخ عباس تهرانی (۱۳۰۹)

طعمِ گفت و گو

طعمِ گفت و گو

بیا به باغ و ببین گل، گرفته بوی تو را

بنفشه برده به سرقت، شکنج موی تو را

بگو به گل که مکن بیش از این به بلبل ناز

ببین که عارضِ من برده آبروی تو را

نوای شور ز مرغ چمن چه شیرین است

مگر گرفته به خود طعم گفت وگوی تو را

گرفت چشم سیاه تو باج از آهو

از آن رمیده ز خلق و گرفته خوی تو را

شب فراق مرا روز وصل در عقب است

چرا که شانه به رخ ریخته است موی تو را

مرا هوا و هوس آن چه بود رفت ز سر

چو راه دادم در دل، هوای کوی تو را

میرزا محمد ثقفی تهرانی (تولد ۱۳۱۳)

بازار آفتاب

بازار آفتاب

چو گشته ام به وصال تو کامیاب امشب

نمی رود به دو چشمم ز وجد، خواب امشب

ز چشم مست تو چندان خراب و مست شدم

که بی اثر شده در من خم شراب امشب

کنون که کار سر زلف یار در کف ماست

چه حاجت است به چنگ و نی و رباب امشب

رخ چو ماه تو ای شوخ، در برابر شمع

شکست رونق بازار آفتاب امشب

ز فیض صحبت یاران و دوستان دارم

نشاط بی حد و شادی بی حساب امشب

حاج شیخ محمود فرساد (۱۳۴۲)

گلزار زندگی

گلزار زندگی

دل را ز بی خودی سرِ از خود رمیدن است

جان را هوای از قفس تن پریدن است

از بیم مرگ نیست که سرداده ام فغان

بانگ جرس به شوق به منزل رسیدن است

دستم نمی رسد که دل از سینه بَر کنم

باری علاج شکر، گریبان دریدن است

شامم سیه تَرَست ز گیسوی سرکشت

خورشید من برآی که وقت دمیدن است

سوی تو ای خلاصه گلزار زندگی

مرغ نگه در آرزوی پر کشیدن است

بگرفت آب و رنگ ز فیض حضور تو

هر گل درین چمن که سزاوار دیدن است

با اهل درد، شرح غم خود نمی کنم

تقدیر غصه دل من، ناشنیدن است

آن را که لب به دام هوس گشت آشنا

روزی «امین» سزا لب حسرت گزیدن است

ص:۸۷

حضرت آیت اللّه سیدعلی خامنه ای

هوای وصل

هوای وصل

مرا هر شب هزاران آه باشد

هزارم سوز دل همراه باشد

هر آن کس را که شوری نیست در سر

به نزدِ عارفان گمراه باشد

نشاید دلبری را جز دلی پاک

اگر چه صورتی چون ماه باشد

جمال گل رخان باشد خیالی

هوای وصلشان دلخواه باشد

گل بی خار زین بستان نچیدند

گدای ره نشین پادشاه باشد

به فصل گل، غنیمت دان تو گل را

که عمر گل بسی کوتاه باشد

غم دل گفته بودم با تو گویم

اگر من را به بزمت راه باشد

برو سالک به امید خداوند

که یار تو همان اللّه باشد

آهِ سینه

آهِ سینه

ز آه سینه سوزان، ترانه می سازم

چو نی ز مایه جان، این فسانه می سازم

به غمگساری یاران چو شمع می سوزم

برای اشک دمادم، بهانه می سازم

پر نسیم به خوناب اشک می شویم

پیامی از دلِ خونین، روانه می سازم

نمی کنم دل از این عرصه شقایق فام

کنار لاله رخان آشیانه می سازم

در آستان به خون خفتگان وادیِ عشق

برون ز عالم اسباب، خانه می سازم

چو شمع بر سرِ هر کشته می گدازم جان

ز یک شراره، هزاران زبانه می سازم

ز پاره های دلِ من شلمچه رنگین است

سخن چو بلبل از آن عاشقانه می سازم

سر و تن و دل و جان را به خاک می فکنم

برای تیر تو چندین نشانه می سازم

کشم به لجّه شوریدگی بساط «امین»

کنون که وقت سفر چون کرانه می سازم

حضرت آیت اللّه سیدعلی خامنه ای

راه عشق

راه عشق

اگر بگویی دست از عشق تو بردارم، ندارم

جز طریق عشق، راهی در نظر دارم، ندارم

چون سرِ کوی تو جانا منزل و مأوا شود

از چنین منزلگهی قصد سفر دارم، ندارم

آن زمانی را که افتادم من اندر دام عشقت

بر زبان، غیر از اذا جاء القدر دارم، ندارم

بس که از هجر تو شد جاری سرشکِ دیده ام

بعد از این خوف من از عمی البصر دارم، ندارم

این قدر جانا مکن ما را چو زلف خود پریشان

روزی از روز پریشانی بَتَر دارم، ندارم

بس کشیدم درد هجران، رفته از کف صبر و تابم

غیر دیدارت تمنّای دگر دارم، ندارم

تا مرا در سر هوای دیدنِ روی تو باشد

آرزوی دیدنِ شمس و قمر دارم، ندارم

بس که محزون اندرین عالم کشیدم درد هجران

ص:۹۰

طاقت صبر و شکیبایی دارم، ندارم

آقا محمد رضا شریعت (۱۳۷۳ ه . ق)

سوز عشق

سوز عشق

گفتم هوای زلف تو از سر به در کنم

ترسم که عمر در سرِ این کار، سر کنم

از قیل و قال مدرسه نگشود کار دل

رفتم به خانقاه که فکر دگر کنم

بگرفت دل از صحبت اَبنای روزگار

خرّم دمی که راه خرابات، سر کنم

خوش بود دل ز ذوق وصالت، ولی چه سود

مهلت نداد هجر که شب را سحر کنم

کارم ز دست رفت، یکی دیده باز کن

تا سینه پیش تیر نگاهت سپر کنم

خامانِ دل فسرده ندارند سوز عشق

تا کی حدیث دل برِ هر بی خبر کنم

من کز شراب لعل تو مستم ز روز عهد

دامن کجا ز باده انگور، تر کنم

محمد تقی نیّر

جام وحدت

جام وحدت

من مست جام وحدتم، بنگر چه سان یا هو زنم

آفاق زیر پا نهم پس دم ز الّا هو زنم

عنقای قاف عزلتم از خلق اندر وحشتم

چون بال بگشایم ز هم، بر باز و بر تیهو زنم

ای ساربان! ای ساربان! لختی فروتر کش عنان

بگذار تا من از میان، خرگه به طرف جو زنم

ای سالکان! ای سالکان! آگه شوید از هالکان

زین سو بگردانید ره، تا خیمه دیگر سو زنم

این راه باشد پر خطر، چون بگذرم این المفر؟

بی هادی و بی راهبر، فریاد «لا تلقوا» زنم

وین رهروان بی محل هر یک فتاده در وَحَل

سرگرم لا تبدو هُبل من لیس الّا هو زنم

مهدی و هادی نور حق، مرآت حق، منظور حق

با طلعت مستور حق، کوسِ محبت جو زنم

سودای عشقش بر سرم، از فرقتش در آذرم

زنجیر از پا بَر دَرَم، آن گه کمند از مو زنم

علی اکبر نوقانی

اشکباران

اشکباران

تا به رخ، آن زلف مشکین را پریشان می کنی

روز و شب را بر من غم دیده یکسان می کنی

لیک چون با شانه آن را می نمایی آشنا

عقده دل می گشایی، مشکل آسان می کنی

زلف در دستِ صبا بگذار و چشم من به راه

اشکباران می کنم تا مشک افشان می کنی

دل ز من در انتظار مقدمت خون شد، ولی

از امید وصل خود، لب را تو خندان می کنی

دوش در بزم حریفان، جلوه کردی بی حجاب

چون به ما نوبت رسد، پیدا و پنهان می کنی

روز با ما محرم و شب با رقیبان گرم راز

تا به کی با دوستان جانا تو دستان می کنی

گر شبی با ما به روز آری و روزی شب کنی

روز را نوروز و شب را روز رخشان می کنی

گر «محمد» جان دهد در راهِ عشقت، زنده است

چون که با او یک نفس، سر در گریبان می کنی(۱)

میرزا محمد ثقفی تهرانی

یاد دوست

یاد دوست

دوست بگو دوست که یادش نکوست

تا نگری نیست جز او، اوست اوست

هم چو الف در همه آفاق جفر

از بلد و خانه و اقلیم و کوست

ماه و ستاره است و فروزنده مهر

کوه و در و خشک و تر و بحر و جوست

اسم فراوان و مسمّی یکی است

آب یکی کوزه و جام و سبوست

یاد خدا مشک دهان است و دل

خه که دهان و دل تو مشک بوست

آینه دل چو شود صیقلی

بنگریش با دل تو روبه روست

وصف دل و وصف خداوند دل

وقت مع اللّه، یکی مو به موست

۱- عالمانه ها و عاشقانه ها، ص ۱۵۰ _ ۱۰۱.

بلکه در آن گاه به حق الیقین

او بود اندر دل و دل اندروست

آن چه در آن حال به جای آوری

خارج از حوصله گفت وگوست

از نفس قدسی روح القدس

در «حسن آملی» این های و هوست(۱)

علامه حسن زاده آملی

راز دل

راز دل

راز دل با تو چه گویم که تو خود راز دلی

کار پرداز دل و سوز دل و ساز دلی

بر سر سدره و بر طوبی و بر شاهق طور

دانه و لانه و بال و پر و آواز دلی

به درستی دل بشکسته ما شد حرمت

آسفونا ببرد غم که غم انباز دلی

دل دنیا زده را دیده بینایی نیست

که تو با جاه و جلالت نظر انداز دلی

دل یکی جدول دریای وجود صمدی است

کش تویی آن که هم انجام و هم آغاز دلی

۱- دیوان حسن زاده آملی، ص ۱۶۷.

«حَسنِ» بی سروسامان و به سر منزل دل

دل و جان باد فدایت که سبب ساز دلی(۱)

علامه حسن زاده آملی

کعبه صدق

کعبه صدق

عاشق چو رو به کعبه صدق و صفا کند

احرام خود ز کسوتِ صبر و رضا کند

در پیش راه بادیه گیر غریب وار

ترک عشیره و بلد و اقربا کند

از صدق، چون قدم بنهد در فنای عشق

اول به پای دوست، سر و جان را فدا کند

آن جا که موقف عرفاتِ محبت است

بر جای سنگریزه، سر از کف رها کند

آن گاه دست و روی بشوید ز خونِ خویش

بر خیزد و نماز شهادت ادا کند(۲)

شهید آیت اللّه غفاری (۱۲۹۳ _ ۱۳۵۳)

۱- دیوان حسن زاده آملی، ص ۱۶۶.

۲- گلشن ابرار، ج ۲، ص ۷۶۳.

سرّ عشق

سرّ عشق

با که گویم غم دیوانگیِ خود جز یار؟

از که جویم ره میخانه به غیر از دلدار؟

سرّ عشق است که جز دوست نداند دیگر

می نگنجد غم هجران وی اندر گفتار

نوبهار است، در میکده را بگشایید

نتوان بست درِ میکده در فصل بهار

باده آرید در این فصل به یاد ساقی

نسزد رفت به گلزار، بدین حال خمار

خم زلفی بگشا ای صنم باده فروش!

حاجت این دلِ غمگین به سرِ زلف برآر

روز میلاد مهین عاشق یار است امروز

مددی کن، سرِ خم را بگشا بر ابرار

حالتی رفت ز دیدار رُخش بر مستان

می نگویم به کسی جز صنم باده گُسار(۱)

امام خمینی رحمه الله

۱- دیوان امام، ص ۱۲۱.

اصحاب طریقت

اصحاب طریقت

بر درِ میکده از روی نیاز آمده ام

پیش اصحاب طریقت، به نماز آمده ام

از نهان خانه اسرار ندارم خبری

به در پیر مغان صاحبِ راز آمده ام

از سرِ کوی تو راندند مرا به خواری

با دلی سوخته از بادیه باز آمده ام

صوفی و خرقه خود، زاهد و سجاده خویش

من سوی دیر مغان، نغمه نواز آمده ام

با دلی غم زده از دیر به مسجد رفتم

به امیدی هله با سوز و گداز آمده ام

تا کند پرتو رویت به دو عالم غوغا

برِ هر ذره به صد راز و نیاز آمده ام(۱)

امام خمینی رحمه الله

۱- دیوان امام، ص ۱۳۸.

چشم بیمار

چشم بیمار

من به خال لبت ای دوست گرفتار شدم

چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم

فارغ از خود شدم و کوس انا الحق بزدم

هم چو منصور، خریدار سرِ دار شدم

غم دلدار فکنده است به جانم شرری

که به جان آمدم و شهره بازار شدم

در میخانه گشایید به رویم شب و روز

که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم

جامه زهد و ریا کندم و بر تن کردم

خرقه پیر خراباتی و هشیار شدم

واعظ شهر که از پند خود آزارم داد

از دمِ رند می آلوده مدد کار شدم

بگذارید که از بتکده یادی بکنم

من که با دست بت میکده بیدار شدم(۱)

امام خمینی رحمه الله

۱- دیوان امام، ص ۱۴۲.

از داغِ غمت

از داغِ غمت

از داغ غمت هر که دلش سوختنی نیست

از شمع رُخت محفلش افروختنی نیست

گرد آمده از نیستی این مزرعه را برگ

ای برق مزن خرمن ما سوختنی نیست

در طوف حریمش ز فنا جامه احرام

کردیم، که این جامه به تن دوختنی نیست

یک دانه اشک است روان بر رخ زرّین

سیم و زر ما شد که اندوختنی نیست

در مدرسه آموخته ای گرچه بسی علم

در میکده علمی است که آموختنی نیست

خود را چه فروشی به دگر کس، به خود ای دل!

بفروش، اگر چند که بفروختنی نیست

گویند که در خانه دل هست چراغی

افروخته، کاندر حرم افروختنی نیست

میرزا حبیب اللّه خراسانی

قبله حق

قبله حق

در میانِ عاشق و معشوق رازی دیگر است

این لب و آن گوش را ساز و نوازی دیگر است

اهلِ صورت از عراق آیند تا سوی حجاز

اهلِ معنا را عراقی و حجازی دیگر است

قبله حقّ و حقیقت عشق باشد عشق و بس

زهد و علم و معرفت هر یک مجازی دیگر است

می نوازد عاشقان را گر شکرخند لبش

عشوه چشم خوشش، عاشق نوازی دیگر است

عشق بی پروا اگر پر سوخت صد پروانه را

شمع را بنگر که در سوز و گدازی دیگر است

مسجد اقصی بود دل، کعبه جان عاشقان

سوی این کعبه در این مسجد نمازی دیگر است

می رسد هر دم ز هر سو کاروان های نیاز

هر نفس معشوق ما را نیز نازی دیگر است

میرزا حبیب اللّه خراسانی

ص:۱۰۱

راه وفا

راه وفا

از راه وفا گاه ز ما یاد توان کرد

گاهی به نگاهی دلِ ما شاد توان کرد

صید دلِ من لایق تیغ تو اگر نیست

در راه خدا آخرش آزاد توان کرد

نالم، مگر از ناله به رحم آورم آن دل

اما که چه با خوی خدا داد توان کرد

زین بعد کسی ناله من نشنود، آری

تا چند مگر ناله و فریاد توان کرد

مستم ز میِ عشق چنان کز پس مرگم

صد میکده از خاکِ من آباد توان کرد

انصاف کجا رفت، ببین مدرسه کردند

جایی که در آن میکده بنیاد توان کرد

منمای به زاهد تو رهِ کوی خرابات

این ره نه به هر بوالهوس ارشاد توان کرد

با غیر «صفایی» مهِ من عهد وفا بست

دل را به چه امید دگر شاد توان کرد

ملا احمد نراقی

ص:۱۰۲

مژده رحمت

مژده رحمت

چون شد که در این غمکده یک هم نفسی نیست

از هم نفسان بگذر و از اصل، کسی نیست

با این همه فریاد ز مردانِ خردمند

هرگز نتوان گفت که فریادرسی نیست

از قافله وحدت، گر گوش تو باز است

در مرحله ای نیست که بانگ جرسی نیست

گر مرغ روان پَرَد، زین تن نهراسد

داند که دگر تنگ تر از این قفسی نیست

با همت، غمکده تا شهر فرحناک

دانی اگر از اهلِ دلی، راه بسی نیست

این جا همه درد است، اگر پیشی اگر پس

خوشا به جهانی که در آن پیش و پسی نیست

جز رفتن از این منزل با مژده رحمت

داناست خدا در دل «جلوه» هوسی نیست

میرزا ابوالحسن جلوه (۱۲۳۸ _ ۱۳۱۴)

مرتبه عرفان

مرتبه عرفان

بنشینم اگر روزی با یار دلاویزم

بر هر دو جهان دامن افشانم و برخیزم

در عشق بسی فخرم از خواری و ننگ آرم

بنهند اگر بر سر تاجِ شهِ پرویزم

از عشق بگو واعظ نز عقل، نه من طفلم

تا آن که توانی کرد مشغول به هر چیزم

این عالم خاکی را بر باد دهم در هجر

این گونه که من سیلاب از دیده فرو ریزم

نه تاب و توانی تا آن که به برش گیرم

نه صبر و شکیبایی تا آن که بپرهیزم

زین رنج چو بگریزم، در رنج دگر افتم

پس چاره که من از خود بی وسوسه بگریزم

بینم که فزون از حد من باز ازو دورم

هر چند فزون از حد با یار بیامیزم

ای «جلوه» نشاید گفت بی نور خداوندی

در مرتبه عرفان، شمس الحق تبریزم(۱)

میرزا ابو الحسن جلوه

۱- عالمانه ها و عاشقانه ها، صص ۲۰۰ _ ۱۵۱.

یاد یار

یاد یار

ساقی به یاد یار بده ساغری ز می

از آن گنه چه باک که باشد به یاد وی

من ژنده پوش یارم و دارم به جان او

ننگ از قبای قیصر و عار از کلاه کی

تا کی دلا به مدرسه طامات ترهات

بشنو حدیث یار دو روزی ز نایِ نی

واعظ مگو حدیث بهشت و قصور حور

ما توسن هوا و هوس کرده ایم پی

ما عندلیب گلشن قدسیم، باغ ما

ایمن بود ز باد خزان و هوای دی

زاهد برو چه طعنه زنی که هست

مست از خیال دوست «صفایی» نه مست می(۱)

ملا احمد نراقی

۱- خزائن، ص ۲۷۵.

راهِ احسان

راهِ احسان

صنما ز راهِ احسان، نظری نما تو ما را

که به یک نظر، تو سلطان زمان کنی گدا را

ز چه یک قدم نیایی سوی کلبه فقیران

به گمانم این که عارت بود این چنین صفا را

اگرت عبور افتد سوی کوی این پریشان

نه عجب که زنده سازی چو مسیح، مرده ها را

پیِ قتل عاشقانت تو بسی شتاب داری

که به جنگ می فرستی تو سپاه دیده ها را

ز میان جمله خوبان مَنَت اختیار کردم

ز چه رو دریغ داری تو محبت و وفا را؟

اگرم برانی از در، به کجا روم، چه سازم؟

به جز این که از فراقت بکشم چو نی، نوا را

مهِ من مگر نباشد به دلِ تو از مروت

که به چشم، در نیاری تو «شهاب» بی نوا را(۱)

۱- فرزانگانِ خوانسار، ص ۱۷۹.

ملا محمود بابا سلطانی (۱۲۷۷ _ ۱۳۴۴)

بازار وصال

بازار وصال

ساقی امشب مدت هجران به پایان می رسد

ساغر پرمی مهیا کن که جانان می رسد

در بیابان، بوی دل پیچیده است از هر طرف

محملِ لیلی مگر از کشور جان می رسد

روز بازار وصال است و رواج نقد جان

می پیاپی ده که پیمانه به پیمان می رسد

از پیِ تسخیر ملک دل که نزهتگاه اوست

لشکر دیوانگی با ساز و سامان می رسد

سوره الماس باشد زخم عاشق را دوا

مژده بادا دردِ «سیل» اکنون به پایان می رسد(۱)

سید نعمت اللّه جزایری (۱۰۵۰ _ ۱۱۱۲)

۱- نابغه فقه و حدیث، ص ۳۳۵.

چشمه کوثر

چشمه کوثر

تا که در تن هست جانم، غیر تو دلبر نگیرم

در جهان تا زنده ام، مهر تو از دل بر نگیرم

من که سیرابم ز آبِ چشمه صاف محبت

بعد از این دیگر سراغ از چشمه کوثر نگیرم

هیچ دانی تا که سودای تو آمد در سرِ من

جز قیامت روز و شب سودایی اندر سر نگیرم

ناز شستت باد، ای صیاد کز تیر نگاهت

آن چنان بشکست بالِ من که دیگر پر نگیرم

بگسلد تا پود و تار رشته «امید» از هم

من به حکم دل، به جز تو دلبرِ دیگر نگیرم(۱)

بدرالدین کتابی (۱۳۳۰ _ ۱۴۰۷)

۱- رجال اصفهان، ص ۴۹۰.

سوختن و ساختن

سوختن و ساختن

لب شیرین تو شیرین تر از آن ساخته اند

که توان گفتنش از شیره جان ساخته اند

کرده اند از غمت آنان جگرم خون ای گل

که تو را لاله رخ و غنچه دهان ساخته اند

بی تو می سوزم و می سازم و هرگز عشاق

نه چنین سوخته اند و نه چنان ساخته اند

نتوانم که کنم قطع نظر از دو لَبَت

کاین دو را قوتِ دل و قوّتِ جان ساخته اند

اهل دل از دو جهان نام و نشانت طلبد

ورنه با گوشه دل از دو جهان ساخته اند

زین جهان، چون گل رعناست چه فیضت «مشتاق»؟

که بهار تو هم آغوشِ خزان ساخته اند(۱)

آیت اللّه میرزا سیدعلی مدرس بزرگ (۱۲۶۴ _ ۱۳۱۶)

۱- نسل نور، ص ۴۱۹.

کرشمه ساقی

کرشمه ساقی

ز یک کرشمه چنان برده ساقی از هوشم

که گشته هستیِ خویش از نظر فراموشم

چه چشمه بود خدایا که طرفه العینی

ببرد هوشم و بگذاشت مست و مدهوشم

به جز وصال تو از بخت خود نمی خواهم

به غیرِ عهد تو در عهد کس نمی کوشم

چنان مدان که من از بندگیت سر پیچم

گمان مبر که ز بدگوی، پند بنیوشم

متاع اگر دو جهان است، نیم جو نخرم

بها اگر همه جان است، یار نفروشم(۱)

آیت اللّه سید محمد علی مدرس (۱۱۹۳ _ ۱۲۶۵)

۱- نسل نور، ص ۴۹۶.

شیخ بهایی، از جمله عالمان و شاعران معروف قرن یازدهم است که در رشته های گوناگون علمی، آثار و نوشته هایی دارد. او به عربی و فارسی شعر می سرود و مثنوی های مشهوری دارد هم چون: نان و حلوا، شیر و شکر، نان و پنیر و... . یکی از علت های رواج شعر او چاشنیِ تند عرفانی آن هاست. این ذوق عرفانی که در سخن اوست، در آثار هم عصران او دیده نمی شود.

ساقیا بده جامی...

ساقیا بده جامی...

ساقیا بده جامی زان شراب روحانی

تا دمی بیاسایم زین حجاب جسمانی

بهر امتحان، ای دوست گر طلب کنی جان را

آن چنان برافشانم کز طلب خجل مانی

بی وفا نگارِ من می کند به کارِ من

خنده های زیر لب، عشوه های پنهانی

دین و دل به یک دیدن باختیم و خرسندیم

در قمار عشق ای دل! کی بود پشیمانی؟

ما ز دوست غیر از دوست مطلبی نمی خواهیم

حور و جنت ای زاهد! بر تو باد ارزانی

خانه دل ما را از کرم عمارت کن

پیش از آن که این خانه رو نهد به ویرانی

ما سیه گلیمان را جز بلا نمی شاید

بر دلِ «بهایی» نه هر بلا که بتوانی

تمنایِ وصال

تمنایِ وصال

تا کی به تمنایِ وصالِ تو یگانه

اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه؟

خواهد به سر آید شب هجران تو یا نه؟

ای تیر غمت را دلِ عشاق، نشانه

جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانه

رفتم به در صومعه عابد و زاهد

دیدم همه را پیش رُخت را کع و ساجد

در میکده رهبانم و در صومعه عابد

گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه

روزی که برفتند حریفان پیِ هر کار

زاهد سوی مسجد شده من جانب خمار

من یار طلب کردم و او جلوه گه یار

حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هر در که زنم صاحب آن خانه تویی تو

هر جا که روم پرتو کاشانه تویی تو

در میکده و دیر که جانانه تویی تو

مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

بلبل به چمن زان گل رخسار نشان دید

پروانه در آتش شد و اسرار عیان دید

عارف صفت روی تو در پیر و جوان دید

یعنی همه جا عکسِ رخ یار توان دید

دیوانه منم من که روم خانه به خانه

عاقل به قوانین خرد راه تو پوید

دیوانه برون از همه آیین تو جوید

تا غنچه بشکفته این باغ که بوید

هر کس به زبانی صفتِ حمد تو گوید

بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

بیچاره «بهایی» که دلش زار غم توست

هر چند که عاصی است، ز خیل خدم توست

امید وی از عاطفت دم به دم توست

تقصیر «خیالی» به امید کرم توست

یعنی که گنه را به از این نیست بهانه(۱)

۱- کلیات اشعار، ص ۷۴.

فیاض لاهیجی از حکیمان مشهور قرن یازدهم و از شاگردان معروف ملاصدرا است. دیوان اشعارش سرشار از مضمون های فلسفی و عرفانی است.

کعبه مقصود

کعبه مقصود

الا یا ایها الساقی! ادرکاسأ و ناولها

که اقبال تو آسان کرد بر ما حلّ مشکل ها

الا ای کعبه مقصود! رخ بنما که عمری ما

درین وادی به امید تو پیمودیم منزل ها

ره گم کرده چون یابم کزین جمّازه آرایان

به گوشم مختلف می آید آواز زلازل ها

مگر تقدیر شد یا رب که کشتی های مشتاقان

کزین گرداب ها هرگز نبیند روی ساحل ها

رهی پست و بلندی دارد و این وادی، خبر دارم

سبک بندید ای جمّازه داران بار محمل ها

چنان افتاده بار و خر گرانبارانِ دانش را

که تا روز جزا بیرون نمی آیند از این گل ها

به پای جسم نتوان رفت ره، «فیاض» امدادی

که بار از دوش برداریم و بربندیم بر دل ها(۱)

ناز و نیاز

ناز و نیاز

ای غایب از نظر که تویی مست ناز ما

بادا فدای ناز تو عمر نیاز ما

یعقوب چشم بسته شکایت کند ز هجر

آخر ببین چه می کشد این چشم باز ما

دردا که روز عمر به آخر رسید و باز

آخر نمی شود غم دور و دراز ما

یک ذره در دلِ تو سرایت نمی کند

این ناله نفس گُسل دلِ گداز ما

با آن که نازنین جهانی و بی نیاز

غیر از تو کس نمی کشد ای دوست ناز ما

ما را زبانِ شکوه بیداد نیست

داند نیازمندی ما بی نیاز ما

ما را زبان دیگر و تقریر دیگرست

«فیاض»، آشنا نشود کس به راز ما(۲)

۱- دیوان فیاض لاهیجی، ص ۶۷.

۲- دیوان فیاض لاهیجی، ص ۷۰.

مطالعه نور

مطالعه نور

مه را غم هلال تو رنجور می کند

خورشید را رخت، ز نظر دور می کند

چشمش نظر ز صفحه آیینه برنداشت

خورشید من، مطالعه نور می کند

لعل تو از تبسم کوثر سرشتِ خویش

خون در دلِ حدیث لب حور می کند

«فیاض» موسم گل داغ جنون توست

آمد بهار و مرغ چمن سور می کند(۱)

۱- دیوان فیاض لاهیجی، ص ۱۹۸.

علامه ملامحمد محسن فیض کاشانی (۱۰۰۷ _ ۱۰۹۱) از نوابغ علم و ادب این سرزمین است که در رشته های گوناگون علوم شرعی نوشته هایی ارزشمندی دارد، مانند تفسیر الصافی، الوافی و المحجه البیضاء.

دیوان اشعار او به ویژه غزل های عرفانی و شور انگیزش، از دیر باز تاکنون در محافل و مجالس اهالی کوی معرفت مورد توجه و استقبال بوده است. این غزل ها به سبب معنی در اوج و از لحاظ لفظ در کمال شیوایی و فصاحت و سادگی اند.

فیض وصال

فیض وصال

گفتم که روی خوبت از من چرا نهان است؟

گفتا تو خود حجابی ورنه رخم عیان است

گفتم که از که پرسم، جانا نشانِ کویت؟

گفتا نشان چه پرسی آن کوی بی نشان است

گفتم مرا غم تو خوش تر ز شادمانی

گفتا که در ره ما غم نیز شادمان است

گفتم که سوخت جانم از آتش نهانم

گفت آن که سوخت او را کی ناله یا فغان است

گفتم فراق تا کی؟ گفتا تا تو هستی

گفتم نفس همین است، گفتا سخن همان است

گفتم که حاجتی هست، گفتا بخواه از ما

گفتم غمم بیفزا، گفتا که رایگان است

گفتم ز «فیض» بپذیر، این نیم جان که دارد

گفتا نگاه دارش غم خانه تو جان است(۱)

۱- دیوان فیض، ج ۲، ص ۲۹۱.

آه نیمه شب

آه نیمه شب

تا مرا عشق تو با دیوانگان زنجیر کرد

فارغم از خدمت استاد وجور پیر کرد

آب حیوان در لبِ لعل تو و ما خشك لب

حسرت آن لب مرا از جان شیرین سیر کرد

روز اول بر وصالت دل نمی بایست بست

کار چون از دست شد، کی می توان تدبیر کرد؟

می ندانستم که خون ریز است عشقت، های های

بهرِ قتل من قضا دیدی چها تقدیر کرد

عاقبت صبح وصال دوست رو خواهد نمود

گرچه این شام فراق او، مرا دلگیر کرد

دم به دم آید نسیمی، آورد بویی ز دوست

اهل دل را اهل دل این را چنین تقریر کرد

روز وصل او نیابم جز به آهِ نیم شب

عاشقان را رهنمایی، ناله شبگیر کرد(۱)

۱- دیوان فیض، ج ۲، ص ۵۲۷.

هاتف غیب

هاتف غیب

مژده ای از هاتف غیبم رسید

قفل جهان را غم ما شد کلید

گوی ز میدانِ سعادت ربود

هر که غم ما به دل و جان خرید

صاف میِ عشق ننوشد مگر

آن که ز هستیش تواند برید

آن که از این باده بنوشد، زَنَد

تا به ابد نعره «هل من مزید»

سیر نگردد به سبو یا به خم

کار وی از جام به دریا کشید

تا چه کند در دل و در جان مرد

نشئه این باده چو در سر دوید

ساقی از آن نشئه تجلی کند

عاشق بیچاره شود ناپدید

حد و نهایت نبود عشق را

کی برسد وصفِ شه بی پدید؟

کوش که تا صاحب معنی شوی

«فیض» نسازد به تو گفت و شنید(۱)

میر محمد باقر بن میر شمس الدین حسینی استر آبادی مشهور به میرداماد و متخلص به اشراق، جامع علوم معقول و منقول و از عالمان رتبه اول قرن یازدهم است. مهم ترین آثار وی چنین است: قبسات، عیون المسایل، تقویم الایمان، جذوات و مثنوی مشرق الانوار در برابر مخزن الاسرار نظامی. او شاگردان مشهوری تربیت کرد که ملاصدرای شیرازی بزرگ ترینِ آنان است.

آسمانِ مهر

آسمانِ مهر

چشمی دارم چو روی شیرین همه آب

بختی دارم چو چشم خسرو همه خواب

جسمی دارم چو جان مجنون همه درد

جانی دارم چو زلف لیلی همه تاب

* * *

هجران تو چون وصال جاوید شود

مه از تو به از هزار خورشید شود

حسرت ز تو شیرین تر از امید شود

ای وای کسی که از تو نومید شود

۱- دیوان فیض، ج ۲، ص ۵۳۲.

* * *

زان پیش که خاك ما فلك کوزه کند

بازیچه دور چرخ فیروزه کند

بر مرقد ما خرام تا روح قُدُس

از تربت ما حیات دریوزه کند

* * *

جان در غمت از جهان جدایی دارد

سر در رهت آرزوی پایی دارد

دل وصل تو می خواست، قضا گفت آری

این جغد کنون سرِ همایی دارد

* * *

دل عادت چشمِ جنگ جوی تو گرفت

جان کرد هزیمت سر کوی تو گرفت

گفتم که خط تو جانب من گیرد

آن هم طرفِ روی نکوی تو گرفت

* * *

از شرمِ رُخت، چهره نهان دارد مهر

وز عشق تو تب در استخوان دارد مهر

مهر تو که نور مهر و مه سایه اوست

من دارم و من، اگر آسمان دارد مهر

* * *

ای عشق! مگر مایه بود آمده ای

کز سر تا پا تمام، سود آمده ای

نقصان به تو از چشم بد کس مرساد

کآرایش دکّانِ وجود آمده ای

* * *

«اشراق» دل از غم بتان شاد مکن

بت خانه ز سنگ کعبه آباد مکن

این دیر فنا را سرِ آبادی نیست

اندر ره سیل، خانه بنیاد مکن(۱)

۱- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۳۰۸.

دیوان اشعار ملا هادی سبزواری (۱۲۱۲ _ ۱۲۸۹) سرشار از مضمون های عالی حکمی و عرفانی است. زبان او شیرین، شیوا و دل نشین است.

شمع محفل اُنس

شمع محفل اُنس

ای نام تو خوش بر زبان ها

وی یاد تو زینت بیان ها

از مهر رخت چو ذره هستند

در رقص و سماع، آسمان ها

مرغانِ ترانه سنج خوانند

وصف رخ تو به بوستان ها

اندر ره عشقِ بی سرانجام

دریاهایی است بی کران ها

ای دل! بشتاب زان که رفتند

زین کاخ مجاز، کاروان ها

از سروری جهان گذر کن

در باطن خود ببین جهان ها

سرّ دهنت نیافت «اسرار»

هر قدر شدش عیان نهان ها(۱)

خرمنِ حُسن

خرمنِ حُسن

ایزد بسرشت چون گلِ ما

۱- دیوان حاج ملا هادی سبزواری، ص ۴۸.

مهر تو نهفت در دلِ ما

باز آی که رونقی ندارد

بی شمع رخ تو محفل ما

چون هست ندیم در بر آن گل

گل را ببر از مقابلِ ما

از دیده ز بس که خون فشاندیم

در خونِ دل است، منزلِ ما

صیدم کرد و نگفت چون شد

آن طایر نیم بسملِ ما

ترسم که ز فیض زاهدان را

شامل شود اجر قاتل ما

یک جو مهری نگشته جز جور

زان خرمن حُسن، حاصل ما

از میکده گر دری گشاید

نگشود ز درس مشکل ما

«اسرار» ره جنون گرفتیم

کان طرّه شود سلاسلِ ما(۱)

۱- دیوان حاج ملا هادی سبزواری، ص ۵۰.

مسند جامِ جام

مسند جامِ جام

غم عشقی ز نشاط دو سرا، ما را بس

صحبت بی دلی از شاه و گدا ما را بس

تو و بر مسند جم، جام زدن نوشت باد

مسند خار و خس و جام بلا ما را بس

تکیه بر بالش عشرت زدن ارزانی غیر

خشت در زیر سر و فقر و فنا ما را بس

نیستم در خور لطفت، طمع از حد بِبُرم

دو سه دشنام به پاداش دعا ما را بس

خون شد از رشک دلم شانه به زلفش که کشید

روز و شب عربده با باد صبا ما را بس

ملک الحاج و ره کعبه که در ملتِ عشق

طوف این کوی خوش آیین و صفا ما را بس

تاجرِ عشقم و سرمایه من دین و دل است

گلرخان! نقد یکی عشوه بها ما را بس

درد عشق تو چه سنجیم به «قانونِ» شفا

کز «اشارات» دو ابروت، «شفا» ما را بس

هر کسی در کنف دولتِ صاحب جاهی است

دل قوی دار تو «اسرار»، خدا ما را بس[1]

۱- دیوان حاج ملا هادی سبزواری، ص ۱۱۸.

دعوت فردوس

دعوت فردوس

از روز ازل می خور و رندانه سرشتیم

بر جبهه به جز قصه عشقت ننوشتیم

زاهد! تو به ما دعوت فردوس مفرما

ما باغ بهشت از پیِ دیدار، بهشتیم

از عشق نکوهش منما خسته دلان را

کز خامه صُنعیم، چه زیبا و چه زشتیم

جامی به کف آرید و بنوشید عزیزان!

فرداست که بر تارکِ خم، ما همه خشتیم

اندر طلبت گه به حرم گاه به دیریم

گه معتکف مسجد و گاهی به کنشتیم

دادند نخستین چو به ما کلکِ دبیری

غیر از الفِ قد تو بر دل ننوشتیم

شه حلّه دارا به بر و بُرد یمانی

در کارگه فقر هر آن رشته که رشتیم(۱)

۱- دیوان حاج ملا هادی سبزواری، ص ۱۴۵.

کفر و ایمان

کفر و ایمان

خوشا جانی که جانانش تو باشی

خوشا دردی که درمانش تو باشی

بباید ترکِ جان گفت و به سر رفت

به آن راهی که پایانش تو باشی

نه با ایمان بود کارش نه با کفر

هر آن کس کفر و ایمانش تو باشی

خرد زنجیری و دیوانه ای شد

که خود زنجیر جنبانش تو باشی

بشویی پا و سر در عشق «اسرار»

که شاید گوی چوگانش تو باشی

مهر و ماه

مهر و ماه

نه بگویمت که مهری، نه بخوانمت که ماهی

که حقیقت تو ناید به عقول ما کماهی

ز منِ بلا کشیده ز چه رو دلت رمیده

که نمی کنی تو گاهی به من گدا نگاهی

منما جفا و کینه بنمای بی قرینه

حذری ز سوز سینه که کشم ز دستت آهی

بگذشت عمر و تا چند، ز بیمِ طعن دشمن

به رهی رود نگار و من بینوا به راهی

من اگر نه در شمارم، به رهش امیدوارم

که ز تاجور فقیری بنهم به سر کلاهی

تو مزن مرا به خنجر، تو مرا مران ازین در

که به جز درِ تو دلبر نبود مرا پناهی

که چنین شدی بدآموز، تو را به حقّ «اسرار»

که ز حالِ او نپرسی ز نسیم صبگاهی(۱)

۱- دیوان حاج ملا هادی سبزواری، ص ۱۵۸.

حکیمِ الهی و عـارف ربانی، مهـدی الهی قمشه ای، یکی از اسـتوانه های حکمت و معرفت در دوره کنونی است که عمری در راه ارشاد و موعظه و نشـر میراث معنوی اسلام کوشید. برخی از آثار او چنین است: دیوان الهی، حکمت الهی، رساله در سیر و سلوک عارفان، ترجمه قرآن مجید، ترجمه صحیفه سجادیه و...

اشعار او سرشار از شور و ذوق و حالِ عاشقانه است و چون از دل برخاسته، لاجرم بر دل می نشیند.

تمنّایِ دوست

تمنّایِ دوست

دل به تماشای دوست، رفته به صحرای دوست

رفته به صحرای دوست، دل به تماشایِ دوست

همت والای دوست، رحمتِ بی منتهاست

رحمت بی منتهاست، همت والای دوست

خاک کف پای دوست، سرمه چشم رضاست

سرمه چشم رضاست، خاک کفِ پای دوست

طور تجلای دوست، سینه سینای ماست

سینه سینای ماست، طور تجلای دوست

غرقه دریای دوست، بِهْ که نیابد خلاص

به که نیابد خلاص، غرقه دریای دوست

دل به تمنایِ دوست، از همه عالم برید

از همه عالم برید، دل به تمنایِ دوست

هر که ز پروای دوست، از سر جان درگذشت

از سرِ جان درگذشت، هر که ز پروای دوست

بر رخ زیبای دوست، دیده «الهی» گشود

دیده «الهی» گشود، بر رخ زیبای دوست(۱)

گنج پنهان

گنج پنهان

ای خاکیان! ای خاکیان! یک لحظه سر بالا کنید

وز دیده بینا نظر، بر شاهد یکتا کنید

ای خاکیان! ای خاکیان! با خاک بازی تا به کی

بندید چشم از آب و گل، دل مظهر اسما کنید

ای خاکیان! ای خاکیان! پوشید چشم از استخوان

تا در جهانِ جاودان، شور و طرب بر پا کنید

ای خاکیان! یاد رخش از جانِ شیرین خوش تر است

شیرین لب جان را همی زان شکّر و حلوا کنید

ای خاکیان! جانِ بشر گنجی است پنهان، پر گهر

ویران کنید این خانه را وان گنج را پیدا کنید

ای خاکیان! از روی هُش یک چند گویا و خَمُش

۱- دیوان الهی قمشه ای، ص ۶۹.

با یاد او باشید خوش، دل مست از آن صهبا کنید

ای خاکیان! دل بگسلید از بند مهرِ آب و گل

تا آشیان در باغ جان بر شاخه طوبا کنید

ای خاکیان! هر روز و شب، آرید با وجد و طرب

نام نکویش را به لب تا جان برو، شیدا کنید

ای خاکیان! با سوز دل نالید گریان و خجل

شاید ز حبس آب و گل دل سوی آن صحرا کنید

ای خاکیان! چون بگذرید از دشت پر خار بدن

در طرفِ گلزار و چمن چون بلبلان آوا کنید

زین مردم خاکی هوس نتوان «الهی» یافت کس

خود با دو یاری هم نفس، عزم ره عنقا کنید(۱)

کیش خوبان

کیش خوبان

در کشور نکویان، رسم وفا نباشد

گویی به کیش خوبان، نیکی روا نباشد

بس آشنای امروز بیگانه گشت فردا

در اطلس طبیعت نقش صفا نباشد

در عین بی نوایی ما مرغ خوش نداییم

۱- دیوان الهی قمشه ای، ص ۹۵.

گر بلبلی در این باغ، دستان سرا نباشد

خار غم فراق است در گلشن دلِ ما

گل های باوفا را خار جفا نباشد

از فتنه رقیب است راه غلط وگرنه

در پرده دو عالم، نقش خطا نباشد

بر ساحلِ سلامت، با لطف ایزد آییم

بالله که ناخدایی غیر از خدا نباشد

از کف مده «الهی» دامان پارسایان

روشن نگشت جانی کان پارسا نباشد(۱)

علامه سید محمد حسین طباطبایی (۱۲۸۱ _ ۱۳۶۰) از فرزانگانِ روشن ضمیر معاصر و از مفاخر جهان اسلام به شمار می رود. تفسیر المیزان که حاصل چهل سال تلاش و تحقیق علمی اوست، یکی از مهم ترین تفسیرهای قرآن به حساب می آید. از این عارف الی اللّه، اشعار عرفانی و شور انگیزی باقی مانده است.

کیش مهر

کیش مهر

همی گویم و گفته ام بارها

بود کیش من مهر دلدارها

پرستش به مستی است در کیش مهر

۱- دیوان الهی قمشه ای، ص ۱۱۰.

بروند زین جرگه هشیارها

به شادی و آسایش و خواب و خور

ندارند کاری دل افکارها

به جز اشک چشم و به جز داغ دل

نباشد به دست گرفتارها

کشیدند در کوی دلدادگان

میانِ دل و کام، دیوارها

چه فرهادها مرده در کوه ها

چه حلاج ها رفته بر دارها

چه دارد جهان جز دل و مهر یار

مگر توده هایی ز پندارها

ولی رادمردان و وارستگان

نبازند هرگز به مردارها

مهین مهرورزان که آزاده اند

بریزند از دام جهان، تارها

به خون خود آغشته و رفته اند

چه گل های رنگین به جوبارها

به یاد خم ابروی گلرخان

بکش جام در بزم می خوارها

گره را ز راز جهان باز کن

که آسان کند باده، دشوارها

جز افسون و افسانه نبود جهان

که بستند چشم خشایارها

به اندوه آینده خود را مباز

که آینده خوابی است چون پارها

فریب جهان را مخور زینهار

که در پای این گل، بود خارها

پیاپی بکش جام و سر گرم باش

بِهِل، گر بگیرند بیکارها(۱)

۱- جرعه های جانبخش، ص ۲۱۵.

۵. ساقی نامه (Drinkingsong)

اشاره

۵. ساقی نامه (Drinkingsong)

ساقی نامه، گونه ای منظومه ادبی است که در آن شاعر، با خواستن باده از ساقی و تکلیف سرودن و نواختن به مغنی، مکنونات خاطر خود را درباره زدودن غم، ناپایداری دنیا، ناهنجاری روزگار، ضرورت غنیمت شمردن فرصت، صفای اهل دل، نکوهش زهد ریایی و مانند آن آشکار می کند و در این میان، مطالب و کلمات حکمت آمیز را بدان می افزاید.

قدیمی ترین ساقی نامه مستقل فارسی، منسوب به حافظ است که با این بیت آغاز می شود:

بده ساقی آن می که حال آورد

کرامت فزاید، کمال آورد

مهم ترین شاعرانی که به سرودن ساقی نامه مشهورند، عبارتند از: فیاض لاهیجی، قاسم گنابادی، عرفی شیرازی، ملک قمی، صوفی مازندرانی، طالب آملی، مرشد بروجردی، ثنایی مشهدی، ملا عبدالنبی، فخرالزمانی، ملاهادی سبزواری، سید جمال الدین اسد آبادی و... .

اصلی ترین قالب ساقی نامه، مثنوی است.(۱)

۱- فرهنگ نامه ادبی فارسی، ج ۲، ص ۷۷۷.

ملاصدرا (۹۸۰ _ ۱۰۵۰) یکی از بزرگ ترین ارکانِ علم و حکمت اسلامی به شمار می رود. از کتاب های او است: اسفار اربعه، آیات الاسرار، رساله سه اصل و... . از این عارف الی اللّه، اشعار بسیار زیبا و دل نشینی باقی مانده است.

شست و شوی روح

شست و شوی روح

ساقیا! در ده می ای کز نورِ او

نو به نو سازم وضویی بر وضو

ساقیا! زین می بده بال و پرم

پای بند عقل بردار از سرم

ساقیا! در ده می ای چون سلسبیل

شست و شو ده روح را زین قال و قیل

ساقیا! در ده عصایی از شراب

تا ازین ظلمت کده گیرم شتاب

دل گرفت از صحبت این شیخ و شاب

بو که بگریزم از این دیر خراب

باده ای خواهم چو پرّ جبرئیل

تا بپرّم زین جهان تا چند میل

مطربا یک ره به پرواز آورم

از نوای دف، به آواز آورم

از نوایِ نغمه های جان فزا

می پرستان را فزاید عشق ها

کی بود کز نغمه های جان ستان

جان بیفشانیم بر یادِ بُتان

کی بود کز صحبت آن ساقیان

رقص ها سازیم، دست افشان ز جان

کی بود تا زین جهان پر محن

جان به جانان وصل جوید بی بدن

کی بود کز باده های سلسبیل

جام ها نوشیم بر یاد خلیل

باده ها نوشیم از کأس کرام

سینه ها سازیم روشن تر ز جام

یک قدح خواهم به قدر آسمان

قطره ها در وی چو شام و اختران

یک قدح خواهم بسانِ آفتاب

تا شوم بر زندگانی کامیاب

پرشعاع و بی غش و صافی و ناب

گرم و تند و مهربان و نورتاب

می که نبود جام او چون کوکبی

کی توان بنهاد آن را بر لبی؟

می که نبود راح او مانند روح

روح را کی باشد از نورش فتوح؟

می که نبود جام او مانند جان

روح کی بیند درو رازِ نهان؟

می که نبود جام او چون چشم یار

کی فزاید همتی در باده خوار؟

می که نبود ساقی اش روی نکو

کی توان آورد آبی زان به رو؟

می که نبود بر کف شیرین لبی

کی بود با چاشنی در مشربی؟

موعد مستان و یاران، میکده است

مجلس این غمگساران، میکده است

میکده چه بود؟ مقام راستان

همرهان و همدل و هم داستان

میکده چه بود؟ سرای مهوشان

مهوشان در وی بسانِ بی هُشان

سینه ها صافی ز زنگ غل و غش

بی کدورت، بی گره، خورشیدوش

روی ها نورانی و دل ها لطیف

می نماید جان ز تن هایِ نظیف

یک به یک دل ها نمایان از بدن

می توان دیدن ضمیر از نور تن

روی ها مانند ماه و آفتاب

جمله اجزای بدن چون نور ناب

جملگی از پای تا سر چون دلند

نه چو این یاران که سر تا پا گِلند(۱)

این ساقی نامه که اثر طبعِ لطیفِ ملاحبیب اللّه کاشانی است، از معانی لطیف و عمیق و واژگانی ساده و بی پیرایه برخوردار است.

آب حیات

آب حیات

اَیا ساقیا ساقیِ با وفا

بیاور مرا می ز خمِّ صفا

از آن می که زین تن نجاتم دهد

به یک جرعه آبِ حیاتم دهد

بده ساقیا جام لبریز را

پیاپی بده شمس تبریز را

بده ساقیا خم خم از باده ام

چو دریای می را هم آماده ام

چه باده که دل را پریشان کند

۱- مثنوی ملاصدرا، صص ۱۳۴ _ ۱۴۴.

مصفّا ز اغیار و خویشان کند

بده ساقی ای ماه فیروز من

انیس من اندر شب و روز من

شرابی که جان را به جوش آورد

دلِ خسته را در خروش آورد

بده ساقیا زان شراب طهور

که افزایدم صد نشاط و سرور

شرابی که از عجب، دورم کند

مبّرا ز کبر و غرورم کند

ایا ساقی ای دردها را طبیب

بیاور شرابی ز وصل حبیب

شرابی که ناگه خرابم کند

شرابی که بی صبر و تابم کند

بیا ساقیا با هزار انبساط

در افکن ز می در محافل نشاط

بده می که شوید ز دل زنگ را

فتوحی دهد هر دلِ تنگ را

از آن می که چون لعلِ یاقوتی است

از آن می که از خمّ لاهوتی است

بده ساقی از چشمه معرفت

شرابی که صافی است از هر صفت

شرابی که زنده کند مرده را

طرب بخشد این قلب افسرده را

رفیقان چو رفتند از چپ و راست

بده ساقیا می که هنگام ماست

چو یاران برفتند از هر طرف

بده می مرا ساقیا با شعف

بده می که عمرم به پایان رسید

بده می که جانم به جانان رسید

چو نبود مقامم در این جا مدام

بده ساقیا می بیاور مدام(۱)

۱- تشویقات السالکین و...، ص ۳۳۳.

۶. جبسیّه(Prison poem)

اشاره

۶. حبسیّه(Prison poem)

حبسیّه گونه ای ادبی است که شاعر یا نویسنده آن را در زندان نوشته است. درون مایه این حبسیّه ها، شکوه از زندان و سختی و فشار و درد ناشی از شکنجه است. حبسیّه قالب خاصی ندارد و می توان آن را در قالب قطعه، قصیده، رباعی و حتی تک بیت سرود. از شاعرانِ پر آوازه ای که حبسیّه های معروفی دارند، می توان به ناصر خسرو، مسعود سعد سلمان، عین القضاه همدانی، عماد الدین نسیمی، حیاتی کرمانی و حکیم کاشانی اشاره کرد.

در گونه ای از این حبسیّه ها، سراینده از آغاز تا انجام، نامی از صاحبان زر و زور نمی برد و از هیچ کس ستایش یا طلب بخشایش نمی کند و شعر را برای خود نمایی و عرضه هنر نمی سراید، بلکه در آن در نهایت عصیان زدگی، به انتقاد از بدخواهان و دشمنان می پردازد.(۱)

این نوع ادبی، نشان دهنده بخشی از تاریخ سیاسی و اجتماعی این سرزمین است که از رخدادهای بسیاری پرده بر می دارد.

علامه سید اسماعیل بلخی (۱۲۹۹ _ ۱۳۴۷) فریادگری بود که در دوران تمدن امروزی با حنجره ای خونین، فریاد آزادی و استقلال را سرداد. او از چهل و هشت سال عمرش، پانزده

۱- فرهنگ نامه ادبی فارسی، ج ۲، ص ۵۱۳.

سال در زنـدان بود و سی و دو سال باقی مانـده اش در فراق از دیار و تبعیـد گـذشت. دیوان اشـعار او سـرشار از انـدیشه های قرآنی، عرفانی، انقلابی و انتقادی است و مانند اشعار اقبال لاهوری آگاهی دهنده و بیدار کننده است.

دوایِ دردِ استبداد

دوایِ دردِ استبداد

حاجتی نیست به پرسش که چه نام است این جا

جهل را مسند و بر فقر، مقام است این جا

علم و فضل و هنر و سعی و تفکر ممنوع

آن چه در شرع حلال است، حرام است این جا

میِ آزادی و وحدت نرسد از چه به ما؟

مستبد شیخ صفت دشمنِ جام است این جا

فکرِ مجموع درین قافله جز حیرت چیست؟

زان که اندر کف یک فرد، زمام است این جا

سیر پرگار بسی طی شد و دور گیتی

همه جا پرتو صبح آمد و شام است این جا

مگر از صحنه بستان طبیعت دوریم؟

پخته شد میوه هر کشور و خام است این جا

ما ازین مدرسه ناکام روانیم چرا؟

کامجویان همه در جستن کام است این جا

بردگان، سر خوش و آزاد به هر جا، اما

ملتی بر در یک شخص، غلام است این جا

دیگران را به فلک سبقت دانش به دوام

رفتن ما به عقب هم به دوام است این جا

«بلخیا» نکبت و ادبار ز سستی پیداست

چاره این همه یکبار قیام است این جا(۱)

زندان دهمزنگ کابل ـ ۱۳۳۶

عروس وصل

عروس وصل

مرا جام دل ازین یاد، خون است

عروس وصل را داماد، خون است

لب شیرین دهد بر کوه کن پند

که مزد تیشه فرهاد، خون است

به غفلت، آبرو از جوی ما رفت

به استرداد، استمداد خون است

جوانا! در قلم رنگ شفا نیست

دوای درد استبداد، خون است

ز خون بنویس بر دیوار ظالم

که آخر سیل این بنیاد، خون است

بزن «بلخی» تو هم بر صنف رندان

که آخر هر چه بادا باد، خون است(۲)

۱- دیوان علامه شهید بلخی، ص ۱۸۸.

۲- دیوان علامه شهید بلخی، ص ۲۲۲.

فصل سوم: ادبیات تعلیمی

اشاره

فصل سوم: ادبیات تعلیمی

زیر فصل ها

مقدمه

اشاره

مقدمه

ادبیات تعلیمی، به نوشته هایی گفته می شود که هدفشان، آموزش چیزی به خواننده یا مخاطب باشد. بنابراین تعریف، همه نوشته های دینی، اخلاقی، حکمی و پند نامه و حتی متونی که به آموزش شاخه ای از علوم و فنون یا مهارت ها می پردازند، ادبیات تعلیمی هستند.

ادب فارسی در مسیر بالندگی خود، پیوند تنگاتنگی با عنصر آموزش داشته است و به جرأت می توان گفت که بخش بزرگی از ادب فارسی، از ادبیات تعلیمی تشکیل می شود. بنابراین، ادبیات تعلیمی را به دو دسته می توان تقسیم کرد: در دسته اول، موضوع هایی چون دعوت به راستی، درستی، پاکی، تهذیب روح، بهره گیری از فرصت ها، محبت ورزیدن به پدر و مادر و هم نوعان، تأکید بر اجرای دستورهای الهی، خودداری از گناه و غفلت و دنیا پرستی، موضوع های محوری و اساسیِ نوشته ها و سرودهاست. در دسته دوم، شاعر یا نویسنده می کوشد موضوع های آموزشی را با روشی ساده و آسان به مخاطب بیاموزد و آموزش را سرعت ببخشد.

کتاب های عرفانی و آموزش های صوفی گری که از قرن چهارم و پنجم به دست ما رسیده، نخستین کتاب های تعلیمی است. کتاب هایی مانند: شرح تعرف بخاری، کشف المحجوب هجویری و مرصاد العباد نجم الدین رازی. در این

کتاب ها، باورهای صوفیان و شیوه های تعلیمیِ آنان، تبیین شده است. حتی مجالس و مقامات مشایخ صوفیه نیز در شمار ادبیات تعلیمی هستند، مانند: مجالس سبعه و فیه ما فیه مولوی و مقالات شمس تبریزی.

پس از موضوع های عرفانی، نویسندگان به مباحثِ اخلاقی توجه کردند و نوشتن کتاب های اخلاقی نیز رواج یافت. از نخستین کتاب های اخلاقی، می توان از اخلاق ناصری خواجه نصیر الدین طوسی نام برد که در قرن های بعد نیز پیوند مباحث اخلاقی با عرفانی، کتاب های تعلیمی ارزشمندی را به وجود آورد. نوشته های ملا مهدی و ملا احمد نراقی در زمینه اخلاق، از مهم ترین کتاب های ادبیات تعلیمی به شمار می روند. در ابتدا بیش تر کتاب های اخلاقی به زبان عربی نوشته می شد که شامل احادیث معصومین بود، ولی از دوره صفویه به بعد، ترجمه و شرح این کتاب ها آغاز شد. برخی از این کتاب ها عبارت است از: خصال و امالی شیخ صدوق، ارشاد القلوب دیلمی، تحف العقول علامه حرانی، حلیه المتقین علامه مجلسی.

ادبیات تعلیمی نوع دوم (آثار آموزشی)، با کتاب هایی مانند: دانشنامه علایی ابن سینا و اساس الاقتباس خواجه نصیر طوسی آغاز می شود. نوشته های تعلیمی اسماعیلیان و برجسته ترین نماینده آن؛ یعنی ناصر خسرو نیز آثار گران بهایی را تقدیم جامعه علمی کرده است.

نصاب الصبیان ابونصر فراهی (۶۱۸) که در آموزش لغت سروده شده، الفیه ابن مالک (۶۷۲) در صرف و نحو عربی و منظومه حاج ملاهادی سبزواری در فلسفه و الهیات، برجسته ترین نمونه های ادبیات تعلیمی هستند. این منظومه ها از نظر خیال انگیزی و زیباییِ هنری معمولاً پرمایه و قوی نیستند، ولی ارزش علمی دارند. گلشن راز شیخ محمود شبستری که توضیح

اصطلاحات عرفانی است، از دیگر کتاب های آموزشی به شمار می رود.(۱)

اخلاق ناصری خواجه نصیر الدین طوسی (۵۹۷ ـ ۶۷۳) یکی از مهم ترین کتاب های اخلاقی است که مورد توجه علما و دانشمندان بسیاری قرار گرفته است. این کتاب را شاید بتوان نخستین کتاب اخلاقی دانست که به قلم عالمی شیعه مذهب و به زبان فارسی نوشته شده است. خواجه نصیر، این کتاب را هنگامی نوشت که در دستگاه اسماعیلیه و در دربار ناصر الدین، فرمانروایِ قهستان شهر بوده است. ابتدا به او پیشنهاد می شود که کتاب تهذیب اخلاق ابوعلی مسکویه را از عربی به زبان فارسی ترجمه کند، ولی او هنگام کار ترجمه، تصمیم می گیرد که کتابی در حکمت عملی، شامل اصلاح اخلاق و تدبیر منزل و تدبیر مملکت بنویسد و در بخش اخلاق شخصی، از نظریه های ابوعلی مسکویه پیروی کند.

در معالجت امراضِ نفس

در معالجت امراضِ نفس

هم چنان که در علم طبّ اَبدان، اِزالت مرض به ضد کنند، در طب نفوس، ازالت رذایل هم به ضدّ آن رذایل باید کرد و ما پیش از این اجناس فضایل حصر کرده ایم و اجناس رذایل که به مثابتِ اطراف آن اوساط است بر شمرده و چون فضایل چهار است و رذایل هشت و یک چیز را یک ضد بیش نبود، چه ضد آن دو موجود باشند در غایت بُعد از یکدیگر. پس بدین اعتبار رذایل را اضدادِ فضایل نتوان گفت الّا به مجاز. اما هر دو رذیلتی که از یک باب باشند و یکی در غایتِ افراط بود و دیگر در غایتِ تفریط، ایشان را ضد یکدیگر توان گفت...، اما معالجاتِ کلی در طب به استعمال چهار صنف بود: غذا و دوا و سمّ و

۱- فرهنگ نامه ادبی فارسی، ج ۲، ص ۴۴.

کی یـا قطـع. و در امراض نفسـانی هم بر این سـیاقت اعتبـار بایـد کرد. بر این طریـق که اول قبـح رذیلـتی که دفع و ازالت آن مطلوب بود، بر وجهی که شـک را در آن مجـال مـداخلت نباشـد، معلوم کننـد و بر فسـاد و اختلالـی که از طریـان آن منتظر و متوقع بود، چه در امور دینی و چه در امور دنیـاوی، واقف شونـد و آن را در تخیل مسـتحکم کننـد، پس به ارادت عقلی از آن تجنّب نمایند.

اگر مقصود حاصل شود، فَخیره و الا به مداومت فضـیلتی که به ازای آن رذیلت باشد، پیوسـته مشغول باشند و در تکرار افعالی که تعلق بـدان قوت دارد، بر وجه افضل و طریق اجمل مبالغت کننـد و این معالجات جمله به ازای علاج غـذایی بود به نزدیک اطبّا.

و اگر بـدین نوع معالجه، مرض زایل نشود، توبیـخ و ملامت و تعییر و مـذمت نفس بر آن فعل، چه به طریق فکر و چه به قول و چه به عمـل، اسـتعمال کننـد؛ اگر کفـایت نیفتـد در مطلوب و مقصود، تعـدیل یکی از دو قوت حیوانی یعنی غضبی یـا شـهوی باشد، به استعمال قوت دیگر آن را تعدیل و تسکین کنند و این صنف علاج به مثابتِ معالجات دوایی بود به نزدیک اطبّا.

و اگر بدین طریق هم مرض زایل نشود و رسوخ و اسـتحکام رذیلت به غایت بود، به ارتکابِ اسبابِ رذیلتی که ضدّ آن رذیلت بود، در قمع و قهر آن اسـتعانت باید جست و شـرطِ تعدیل نگاه داشت؛ یعنی چون آن رذیلت روی در انحطاط نهد و به رتبت وسـط که مقام فضـیلت بود نزدیک رسـد، ترک آن ارتکاب بایـد گرفت تا از اعتـدال، در طرفِ دیگر مایل نشود و به مرضـی دیگر ادا نکند و این صنف علاج به منزلت معالجت سمّی بود که تا طبیب مضطر نشود بدان تمسک نکند و در تمسک احتیاط تمام واجب

شناسد تا انحراف مزاج با طرف دیگر نشود.

و اگر این نوع علاج هم کافی نباشد و به هر وقتی نفس به معاودت عادت راسخ مبادرت کند، او را به عقوبت و تعذیب و تکلیف افعالِ صعب و تقلید اعمالِ شاق و اقدام بر نذوری و عهودی که قیام بدان مشکل بود، تأدیب باید کرد و این صنف معالجه مانند قطع اعضا و داغ کردن اطراف بود در طب.(۱)

امیر ابوالقاسم موسوی فندرسکی، معروف به میرفندرسکی، از عالمان مشهور قرن یازدهم بود. او جامع معقول و منقول، مردی دانا، وارسته و عارف مسلک و از مصاحبت صاحب جاهان و مقام داران بر حذر بود. او به فارسی شعر می سرود و قصیده ای حکیمانه که لحن اشراقی و عرفانی دارد، از او به جا مانده است.

نردبانِ معرفت

نردبانِ معرفت

چرخ با این اختران، نغز و خوش و زیباستی

صورتی در زیر دارد، هر چه بَر بالاستی

صورت زیرین اگر به نردبانِ معرفت

بررود بالا، همی با اصل خود یکتاستی

این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری

گر ابونصرستی و گر بوعلی سیناستی

۱- اخلاق ناصری، صص ۱۶۷ _ ۱۷۲.

جان اگر نه عارض استی زیر این چرخ کهن

این بدن ها نیز دایم زنده و برپاستی

هر چه عارض باشد، او را جوهری باید نخست

عقل بر این دعوی ما شاهدی گویاستی

هفت ره بر آسمان بالای ما فرمود حق

هفت در از جانب دنیا سوی عقباستی

می توانی از رهی آسان شدن بر آسمان

راست باش و راست رو کان جا نباید کاستی

ره نیابد بر دری از آسمان، دنیاپرست

در نه بگشایند بر وی گرچه درها واستی

این گهر در رمز دانایان پیشین گفته اند

پی برد بر رمزها هر کس که او داناستی

زین سخن بگذر که این مهجور اهل عالم است

راستی پیدا کن و این راه رو گر راستی

نیست حدی و نشانی کردگار پاک را

نی برون از ما و نی با ما و نی بی ماستی

قول زیبا نیست بی کردار نیکو، سودمند

قول را کردار زیبا لایق و زیباستی

عقل، کشتی؛ آرزو، گرداب و دانش، بادبان

حق تعالی، ساحل و عالم همه دریاستی

نفس را چون بندها بگسست یابد نام عقل

چون ببندی، بر رسی بند دگر برجاستی

گفت دانا نفس ما را بعد ما حشرست و نشر

هر عمل کامروز کرد او را جزا فرداستی(۱)

حلیه المتقین، کتابی است در آداب و سنت ها و اخلاق اسلامی که به وسیله علامه مجلسی به رشته تحریر در آمده است. این کتاب اخلاقی در میان توده مردم، جایگاه بسیار والا و محبوبیت عجیبی دارد.

در آداب خواب رفتن و بیدار شدن

در آداب خواب رفتن و بیدار شدن

بدان که خواب کردن، بعد از طلوع صبح تا طلوع آفتاب و میان نماز شام و خفتن و بعد از عصر مکروه است و پیش از ظهر، در وقت گرمی هوا و بعد از نماز ظهر تا عصر خواب قیلوله است و سنت است و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است که به ابی حمزه ثمالی فرمود که: «خواب مکن پیش طلوع آفتاب که من از برای تو دوست نمی دارم؛ زیرا که حق تعالی روزی بندگان را در این وقت قسمت می نماید و هر که در این وقت در خواب است، از روزی محروم است».

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که زمین به سوی خدا ناله و فریاد می کند از سه چیز: از خونِ حرامی که بر آن ریخته شود یا غسلی که از زنا کند بر روی آن یا خواب کردن بر آن پیش از طلوع آفتاب. از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خواب بامداد، شوم است و روزی را

۱- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۳۱۲.

منع می کنـد و رنگ را زرد می کند و رو را قبیح و متغیّر می کند و این خواب شومی است. به درستی که حق تعالی روزی را از ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب قسمت می نماید. پس زینهار که این خواب را نکنید.

حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله فرمود: «هر که در جای نماز خود بنشـیند از طلوع صـبح تا طلوع آفتاب، خـدا او را مسـتور گرداند از آتش جهنم و در حدیث دیگر فرمود که مثل ثواب حج کننده خانه کعبه داشته شد و گناهانش آمرزیده شود... .» از حضـرت امیر المؤمنین علیه السـلام منقول است که خواب کردن پیش از طلوع آفتـاب و پیش از نماز خفتن، پریشانی و فقر می آورد و در روایت دیگر منقول است که شخصی به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که من حافظه قوی داشتم و اکنون فراموشی بر من غالب شده است.

فرمود که آیا خواب قیلوله می کردی و الحال ترک کرده ای؟ گفت: بلی. فرمود که باز خواب قیلوله بکن. چنان کرد و حافظه اش برگشت و در روایت دیگری وارد شده است که قیلوله کنید که شیطان قیلوله نمی کند و منقول است که نیکو یاوری است خواب قیلوله بر بیداری و عبادتِ شب.(۱)

ملا احمـد نراقی، فرزنـد مرحوم حاج ملا مهدی نراقی (۱۱۸۵ ـــ ۱۲۴۵) از بزرگـان دین و از مجتهـدان شـیعه است که در علم فقه، اصول، حـدیث، رجـال، ادبیات و شـعر و بسـیاری از علوم دیگر مهارتی به سـزا داشـته است. از آثار اوست: خزائن، دیوان صفایی، رساله عملیه، مشکلات العلوم، مفتاح الاصول، هدایه الشیعه، معراج السعاده و... .

۱- حلیه المتقین، ص ۱۶۹.

کتاب معراج السعاده، در میان کتاب های اخلاقی، نامی آشنا و اثری بسیار گران قدر است که از دیر باز، مورد استقبال خاص و عام بوده است. با این که حدود دویست سال از نوشتن آن می گذرد، هنوز تازگی خود را حفظ کرده و نیاز جامعه به آن از بین نرفته است. این کتاب، در واقع ترجمه جامع السعادات مرحوم پدر ملا احمد نراقی است.

شناختن نفس، شناختن خدا

شناختن نفس، شناختن خدا

بدان که کلید سعادتِ دو جهانی، شناختن نفس خویشتن است؛ زیرا که شناختن آدمی خویش را، اعانت بر شناختن آفریدگار خود می نماید. چنان که حق تعالی می فرماید: «سَنُرِیهِم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق؛ زود باشد که بنماییم به ایشان آثار قدرت کامله خود را در عالم و در نفس های ایشان تا معلوم شود ایشان را که اوست پروردگار حق ثابت».(۱) و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: «من عرف نفسه فقد عرف ربه؛ هر که بشناسد نفس خود را پس به تحقیق که بشناسد پروردگار خود را».(۲)

و خود این ظاهر و روشن است که هر که خود را نتواند بشناسد، به شناخت دیگری چون تواند رسید؛ زیرا هیچ چیز به تو نزدیک تر از تو نیست. چون خود را نشناسی، دیگری را چون شناسی؟

تو که در علم خود زبون باشی

عارف کردگار چون باشی؟

۱- فصلت، ۱۵۳.

۲- بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲.

تأثیر شناختن نفس در تهذیب اخلاق

تأثیر شناختن نفس در تهذیب اخلاق

شناخت خود، موجب شوق به تحصیل کمالات و تهذیب اخلاق و باعث در سعی در دفع رذایل می گردد؛ زیرا که آدمی بعد از آن که حقیقت خود را شناخت، دانست که حقیقت او جوهری است از عالم ملکوت که به این عالم جسمانی آمده باشد که به این فکر افتد که چنین جوهری شریف را عبث و بی فایده به این عالم نفرستاده اند و این گوهر قیمتی را به بازیچه در صندوقچه بدن ننهاده اند و بدین سبب درصدد تحصیل فواید تعلق نفس به بدن برمی آید و خود را به تدریج به سر منزل شریفی که باید، می رساند.

و گاه است که گویی من خود را شناخته ام و به حقیقت خود رسیده ام. زنهار! زنهار! که این نیست مگر از بی خبری و بی خردی. عزیز من! چنین شناختن را کلید سعادت نشاید و این شناسایی تو را به جایی نرساند که سایر حیوانات نیز با تو در این شناختن شریکند و آن ها نیز خود را چنین شناسند؛ زیرا که تو از ظاهر خود نشناسی مگر سر و روی و دست و پای و چشم و گوش و پوست و گوشت و از باطِنِ خود ندانی مگر این قدر که چون گرسنه شوی، غذا طلبی و چون بر کسی خشمناک شوی، درصدد انتقام برآیی و چون شهوت بر تو غلبه کند، مقاربت خواهش نمایی و امثال این ها و حیوانات با تو در این ها برابرند.

پس هرگاه حقیقت تو همین باشد، از چه راه بر سباع و بهایم مفاخرت می کنی؟ و به چه سبب خود را نیز از آن ها بهتر می دانی و اگر تو همین

باشی، به چه سبب خداوند عالم تو را بر سایر مخلوقات ترجیح داده [است].(۱)

ملا حبیب اللّه شریف کاشانی، از مجتهدان و عالمان بنام و از عارفان صاحب مقام است که آثار بسیاری در مسایل گوناگون علوم دارد که برخی از آن ها چنین است: اسرار العارفین، ریاض العرفان، شرح دعای سحر، شرح زیارت عاشورا، گلزار اسرار و... .

تنبیهات الغافلین، منظومه ای است اخلاقی مشتمل بر حکایات و لطایف و مواعظ، با زبانی ساده و شیرین تا برای همگان قابل فهم باشد.

مهرِ حیدر

مهرِ حیدر

در شب معراج، حق با مصطفی

این سخن فرمود از راهِ وفا

که به ذات اقدس پاکِ قدیم

امّتانت جمله آرم در نعیم

جمله را بخشم ز احسانم عطا

برّ و فاجر را دهم جنّت جزا

امتانت را همه از خوب و زشت

بهرِ خشنودیت، آرم در بهشت

جز همان بنده که بد فطرت بود

۱- معراج السعاده، ص ۱۷.

که نخواهد تا به جنّت در شود

از نعیم ما شود بیزار سخت

رو بگرداند ز فرّ و تاج و تخت

فطرت بد، طالبِ بد می شود

سوی دوزخ او شتابان می رود

بهر خود آتش مهیا می کند

خویشتن را سخت رسوا می کند

حق تو را بهر بهشتش آفرید

لیک سوی دوزخ آمد هر پلید

کار حق بی شک همه عدل است و داد

هر کسی را آن چه باید داد، داد

کار او لطف است و لطفش بی حساب

دوزخش عدل است و فضل او ثواب

گفت پیغمبر که یا ربّ کریم

کیست آن کس که نمی خواهد نعیم

کیست یا رب آن که از جهل و غرور

جان و دل بردارد از حور و قصور

کیست آن تشنه کز آب زلال

یا گرسنه کز طعام آرد ملال

گفت یا احمد! علی ما را ولی است

نور ما، در قلبِ پاکش مُنجلی است

بنده خاص است و خاصش فیض ماست

هر دو عالم، بهر بود او به پاست

از ولایش هر که رخ برتافته

از شقاوت فطرت بد یافته

او نمی خواهد درآید در بهشت

حور و جنت را نخواهد بد سرشت

خلقت جنّت ز حبّ مرتضی است

دشمن حیدر، جهنم را سزاست

حبّ حیدر مایه هر نعمت است

بغض حیدر مایه هر شقوت است

آفتاب حق نماینده علی است

پرتو این آفتاب حق، ولی است

کی شود خورشید جایی بی شعاع

انفکاک از هم بُود در امتناع(۱)

کتـاب مسـتطاب المراقبات، حاصل عمر عارف بالله و سالک الی اللّه، حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی است. او در این کتاب افزون بر یـادآوری مهم ترین کارهـا و مراقبـات سال و بیان نکاتی درباره سـیر و سـلوک، به مناسـبت های گوناگون، در زمینه معـارف اسـلامی مبـاحث ارزنـده ای دارد؛ مسایلی هم چون ذکر برخی رخـدادهای تاریـخ اسـلام، حقیقت قرآن، شـرایط دعا، بعثت، غـدیر، ولایت، و... . علامه طباطبایی در تعریف این کتاب می فرمایـد: «در این کتاب لطایفی که اهل ولایت خدا از آن مراقبت نموده و نکات ظریفی که در دلِ سرگشتگان محبت

۱- تشویقات السالکین و...، ص ۱۶۰.

خدا خطور نموده و تمام مطالبی که مربیان درباره عبادتِ خدا فهمیده اند، وجود دارد».

مژده ای صاحب نظران

مژده ای صاحب نظران

[ای انسان!] بشتاب بشتاب که خداوند، بخشنده ای مهربان و سروری دوستدار و علاقه مند است؛ بخشایشگری نیکوکار، دوستی نزدیک و نزدیکی است که اجابت می کند.

مژده ای عاقل و بامعرفت و صاحب نظر و اختیار که راه رونده به سوی او نزدیک است. او خود را از خلقِ خود نمی پوشاند، مگر این که آرزوهای مردم، خداوند را از آنان بپوشاند. بنابراین، آرزوها و خواهش های نفسانی را رها کن که او دارای بزرگی، زیبایی، نیکی و بخشش است و به سویش بشتاب که دوستی نزدیک و نزدیکی است که اجابت می کند.

عقل و دل را بیدار کرده، انکار و دشمنی را ترک نما و به طرف آن آقای بخشنده حرکت کن. همان پروردگار بندگان و جهانیان که حاضر و آشکار است.

ای نفس! بدان که می توانی نزدیکی و رضایت او را در مدت یک روز، بلکه در یک ساعت و یک لحظه به دست آوری؛ به شرط آن که بداند نیت تو در ترکِ غیر خدا و قصد دیدار او صادقانه و پاک است؛ زیرا او حاضر است نه غایب، روآورنده است نه روگردان و مشتاق است نه غیر آن... .

یقین داشته باش که هیچ گاه نمی توانی ظاهرِ خود را اصلاح نمایی مگر با اصلاح باطن؛ زیرا سرچشمه اعمال، قلب است و از همین روست که از قلب صالح جز عملِ صالح و از قلبِ فاسد جز عملِ فاسد برنمی آید.

بنابراین، مهم ترین کارها اصلاح قلب است... .

انا للّه و انا اله راجعون. چه مصیبت بزرگی که مجازات آن نیز بزرگ است. وای از رسوایی، کم حیایی و بی وفایی؛ چرا که در حضور او گناهان کبیره را انجام دادم، در حالی که آن را از کوچک ترین آفریدگانِ او پنهان می کردم و چرا در حالی که همراه من بود، ملاحظه او را نکردم؟

او بدی ها و گناهانم را پوشانید، ولی احترام این پوشش را نگه نداشتم. آه از سیه روزی من در لحظه ورود بر او. با چه رویی با او دیدار کنم! با چه زبانی با او نجوا کنم، در حالی که پیمان ها و سوگندها را بعد از محکم نمودن آن ها شکستم.

هنگامی که او را خواندم در خطاها فرو رفته بودم، ولی دعوتم را اجابت فرمود، در حالی که احتیاجی به من نداشت... . قسم به عزت و بزرگی ات ای آقا و مولای من و ای پناهگاه و نجات دهنده من! اگر پوست من می توانست عذاب تو را تحمل کند و نیرویی داشتم که می توانستم مجازات تو را تحمل نماید، از تو نمی خواستم مرا ببخشی، بلکه به خاطر خشمی که بر خود دارم و پستیِ خودم، از تو می خواستم مرا عذاب و مجازات نمایی که چرا بعد از این گرامی داشت های بزرگ از اوامر تو سر پیچی کرد. تو به او روی آوردی، ولی او بعد از این همه لطف از تو روی گرداندْ و به تو پشت کرد. چه پروردگار مهربان، چه بردباری بزرگ و چه لطف فراوانی! درِ توبه را برای عاصیان پست و تجاوزگران خطاکاری مانند من گشود، از بازگشت آنان جلوگیری ننمود، به توبه کننده وعده قبول داد،

از گناهان درگذشت و آن ها را تبدیل به چند برابر اعمال شایسته گردانید.(۱)

نردبان آسمان، مجموعه ای است از گفتارهای روحانیِ فقیه فرزانه و اخلاقیِ وارسته، حضرت آیت اللّه سید رضا بهاءالدینی (۱۳۲۶ _ ۱۴۱۸). این کلمات عرشی، در سال های دفاع مقدس، هر شب جمعه برای طالبان علوم دینی بیان و سبب روشنی جان مشتاقان و عاشقان علوم الهی و ربانی شده است.

نماز، معراج مؤمن

نماز، معراج مؤمن

صلاه، جاذب نفوسِ انسانی است. صلاه، معراج مؤمن است و این معراجیّتِ صلاه، معراجیّتِ واقعی است، ولی چرا نفوس عروج پیدا نمی کنند؟ چرا به سوی اللّه حرکت نمی کنند؟ چرا به خدای تعالی تقرب پیدا نمی کنند؟

چگونه است که هم نماز می خواند، هم قلدری، سفاکی و سبعیّت می کند؟ این برای آن است که نمازش صادقانه نیست. اگر نماز صادقانه بود، عروج دارد. دروغ بافی، آدم را به جایی نمی رساند.

ایاک نعبد و ایاک نستعین؛ یعنی من به حق تعالی، عبودیّت محض دارم، تسلیم هوای نفس نیستم، تسلیم شیطان نیستم. منتهای حرکت انسان این است که به هیچ موجودی وابسته نباشد و فقط به حق تعالی وابستگی داشته باشد. آزادی نفوس، وقتی است که تمام وابستگی ها به نفوس و

۱- المراقبات، صص ۳۵ _ ۴۳.

ارباب ها را کنار بگذارد و فقط به خدای تعالی وابسته باشد.

آزادی نفوس، عبارت است از این که از خدای تعالی استعانت جوید و از احدی جز خدای تعالی طلب نصرت نکند. منتهای کمالِ بشر این است که این مقام را پیدا کند. وقتی این مقام را پیدا می کند که راست گو باشد. در نماز امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف، تکرار ایاک نعبد و ایاک نستعین برای این است که عروج پیدا کند، ولی اگر صد تا دروغ گفتید، سقوط پیدا می کنید.

خدای تعالی می گوید: نماز کار بزرگی است. گمان نکنید کار آسانی است. عظمتِ نماز به پیکره نماز نیست. به این نیست که اولش تکبیر و آخرش تسلیم و دارای افعال و اقوال و اذکار و قیام و قعود است.

عروج بشر در مرتبه توحید عملی و توحید اعتقادی به انقطاع از ماسوی اللّه و وابستگی به خدای تعالی است. بشر در این مرحله، منتهای عبودیت را طی کرده و منتهای تکامل را پیدا کرده است. انبیا که در برابر این جهان پرآشوب، نهضت کردند، به خاطر این بود که این جهت را تکمیل کرده بودند و اتکایشان به خدای تعالی بود و غیر خدا را پرستش نکردند. چون آن مقام قرب الهی را پیدا کرده بودند، احیا و اماته می کردند. شما هم اگر آن مقام را پیدا کنی، می توانی احیا و اماته کنی.

این وسیله ای است برای عروج بشر و لکن ما از آن استفاده نمی کنیم. جهان آفرینش به حسبِ ماده و آفرینش که انبیا از آن استفاده می کردند، برای همه یکسان است؛ یعنی شما هم می توانی آن طور که انبیا استفاده کردند، استفاده کنی، ولی همّت شما ضعیف است. وقتی در مأکولات و مشروبات بیچاره باشی، در تشریفات بیچاره باشی، همان جا می مانی.

توحیـد، عبودیت خـدای تعـالی و انقطـاع از ما سوی اللّه است. اگر بشـر به این مرحله برسـد که تکامل رسـیدن به همین مرحله است، از چیزهای دیگر صـرف نظر می کند. اگر بشـر با کلمه توحید آشـنا شود، تمام اختلافات شـرق و غرب تعطیل می شود. اگر کلمه توحید در بین اجتماع پیاده شود، تمام خیانت ها تعطیل می شود.

نماز بزرگ است. خیلی مشکل است آدم به آن نمازی که خدا می خواهد موفق شود و آثار، مالِ همان نماز است.(۱)

مجـالس آیـت اللّه حـاج شـیخ جعفر شوشـتری چنـان سـوز و گـداز و اثری داشت که هزاران نفر از علمـا و فضـلا و قشـرهای گونـاگون مردم را به سـوی خـود جـذب می کرد. «هر کس فراخـور حـال خود بهره ور گشـتی و بسـیاری از اهـلِ معصـیت از برکاتِ انفاس قدسیه اش از معاصی، مرتدع و مجتنب می گشتند».

مجالس او در ماه مبارک رمضان در کتابی با عنوان بیست سه مجلس به چاپ رسیده است.

یاد آخرت

یاد آخرت

بنـدگانِ خـدا! الان که جان دارید و زندگی دارید، کاری بکنید که خود را نجات بدهید از عذاب های رنگارنگ و از دسـتِ دشمنان.

یک ساعت بعـد است که تمام دشـمنان بر دور تو جمع می شونـد. الان که به ظاهر دشـمنی نـداری مگر یک نفر ـ شـیطان ـ چاره خودت را بکن؛ زیرا بعد از یک ساعت، به دور تو تمام دشمن ها جمع می شوند و دیگر آن وقت

۱- نردبان آسمان، ص ۱۶۳.

چاره ات بریده شده است.

که ها در آن جا دشمن تواند؟ زمین، مارها، عقرب ها، اژدها، قبر، نازلین به قبر، تماما دشمن!

میّت اگر با خداونـد عالم دوست باشـد؛ یعنی مطیع و فرمانبردار او باشـد، چون او را به قبر گذاشـتند، قالت له الارض، مرحبا و اهلاً...؛ یعنی زمین به مؤمن می گوید: خوش آمدی! با صـفا باشـی! تو از اشخاصـی بودی که دوست داشتم که تو راه بر پشتِ من بروی. پس چـون تـو را دربرگرفتم، خواهی دانست که چگونه خوبی خواهم به تو کرد. پس وسـعت می دهـد قـبر، خود را برای آن بنده مؤمن، آن قدری که چشم او کار کند. اگر العیاذ بالله دشـمن خدا باشد؛ یعنی سرکشـی از طاعت و بندگی داشته باشد و کافر باشد، زمین به او می گوید: «نه خوش آمدی و نه خوش داری! به تحقیق که بودی بدتر و مبغوض تر کسـی که بر پشتِ من راه می رفتی.» پس در این هنگام که تو را دربرگرفته ام، خواهی دانست که چگونه با تو خواهم کرد. پس چنان او را فشار می دهد که اضلاع یمینش از یسار و اضلاع یسارش از یمین او بیرون می رود.

حضـرت پیغمبر صـلی الله علیه و آله وقتی که جنازه سـعد را می بردند، در مشایعت او با پای برهنه راه می رفت. عرض کردند: «یـا رسول اللّه صـلی الله علیه و آله چرا چنین بـا پای برهنه تشـریف می بریـد؟» فرمود: «از کثرت ازدحام ملائکه که به مشایعت آمده اند، پا را برهنه کرده ام.» غرض، با این حال و جلال، سعد را نزد قبر گذاشتند و دفنش کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای سرِ قبر نشسته بودند که یک دفعه حالتِ

حضرت برهم و رنگ مبارکش تغییر یافت. اصحاب عرض کردند: «یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله سبب تغییر حالِ مبارکِ شما چیست؟» فرمود: «به درستی که قبر، فشار داد سعد را!» اصحاب عرض کردند: «با این تفضیل و تجلیل که شما از سعد کردید، با وجود این، قبر، او را فشار داد؟» فرمود: «بلی، سعد با اهلش بد خلق بود.»(۱)

غُررالحکم و دُرر الکلم، مجموعه ای است ارزشمند از سخنان مولا علی علیه السلام که به وسیله عالم والا مقام، عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی گردآوری شده است.

مرحوم آقا جمال خوانساری (۱۱۲۵) بر این کتاب مستطاب، شرحی دقیق و زیبا نگاشته اند که مهم ترین شرح غررالحکم به شمار می رود.

کلماتِ قصار مولی علی علیه السلام

کلماتِ قصار مولی علی علیه السلام

«الدّینُ یعَصِمُ»

دین، نگاه می دارد؛ یعنی رعایت دین و اهتمام در امور آن، نگاه می دارد این کس را از حسرت و ندامتِ روز جزا و این ظاهر است و هم چنین از خفّت و ذلت در دنیا.

«الدّنیا تُسْلِمُ»

دنیا خوار می کند؛ یعنی حرص در طلبِ دنیا و قصر اوقات بر سعی در تحصیل آن خوار می کند این کس را در دنیا و عقبی؛ پس اگر کسی مشغول طلبِ امور دنیا شود، باید که بعد از فراغ از لوازم، سعی در مهامّ آخرت

۱- بیست و سه مجلس، صص ۱۴۱ _ ۱۴۳.

داشته باشد.

«الدّنیا اَمَدٌ، الاخرهُ اَبدٌ»

دنیا، مدتی است درگذرنده و آخرت، زمانی است پاینده. پس هر که را اندک بصیرتی باشد، باید که اهتمام او در امور آخرت باشد، نه دنیا.

«اَلعلمُ یُنجِدُ، الحکمهُ تُرشِدُ»

علم و دانش بلند می گرداند صاحبِ خود را و حکمت باعثِ رشد و راه یافتن او می شود و مراد از حکمت نیز دانستن علوم دینیه و معارف شرعیّه است و گاهی عمل نیز در مفهوم آن اعتبار می شود. پس به معنی علم با عمل باشد.

«اَلعدلُ مألوفٌ، الجوُر عَسوفٌ»

عدل، دل پذیر است و ستم، از راه بیرون برنده است. ظاهر است که عدل، دل پذیر است و پسندیده است و مردم را به صاحب آن الفت و رغبت باشد و ظلم و ستم، چون سبب تنفّر مردم از صاحبِ آن و دوری گزیدن از او می شود، پس از راه بیرون برنده است؛ یعنی صاحبِ خود را به راهی می برد خارج از راهی که جاده سلوکِ مردم است.

«الصدقُ وسیلهٌ، العفُو فضیلهٌ»

راستی، وسیله فوز به خیرات و سعادات است و عفو و درگذشتن از زلّات و تقصیرات مردم، عین فضیلت و زیادتی محاسن و مکارم است.

«السّخا سَجّیهٌ، الشرفُ مزیّهٌ»

سخاوت از اخلاق پسندیده و خوی های خوش است یا مراد این است که سخاوت، آن است که ملکه این کس شده باشد و در او ثابت و راسخ باشد و شرف یعنی بلندی مرتبه، فضیلتی است؛ یعنی آن است که به اعتبار

فضیلتی در این کسی باشد نه آن که به اعتبار مال و جاه یا بلندی نسب و مانند آن ها باشد.

«اَلحزمُ بِضاعةٌ، التّوانی اضِاعةٌ»

دور اندیشی و عاقبت بینی، سرمایه خیرات است و سستی و کاهلی، ضایع کردن عمر و فرصت.(۱)

اشعار اخلاقی

اشاره

اشعار اخلاقی

زیر فصل ها

کوچ گاه

در مکتبِ دین

در خزان

هان ای دل

کوچ گاه

کوچ گاه

از روش این فلک سبز فام

عمر فزون گشته ز پنجاه عام

در هر سر سالی از این روزگار

خورده ام افسوس خوشی های پار

باشدم از گردش گردون شگفت

کان چه مرا داد همه پس گرفت

قوتم از زانو و بازو برفت

آب ز رخ، رنگ هم از مو برفت

۱- شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، صص ۹ _ ۱۲.

عقد ثریای من از هم گسیخت

گوهر دندان یکایک بریخت

آن چه به جای مانده و نیابد خلل

بار گناه آمد و طولِ امل

بانگ رحیل آمد از این کوچ گاه

همسفران روی نهاده به راه

آه ز بی زادی و روز معاد

زاد کم و طولِ مسافت زیاد

بار گران بر سرِ دوشم چو کوه

کوه هم از بار من آمد ستوه

ای که بر عفو عظیمت، گناه

در جلو سیل بهار است چو کاه

بنده شرمنده نادان منم

غوطه زن لجّه عصیان منم

خالق بخشنده احسان تویی

فرد و نوازنده به غفران تویی(۱)

شیخ عباس قمی

۱- نامدارانِ راحل، ص ۱۸۱.

در مکتبِ دین

در مکتبِ دین

سال ها در گلشن دین سیرِ عالم کرده ام

خویش را با اهلِ معنی یار و هم دم کرده ام

آن قدر در مکتبِ دین با ادب زانو زدم

تا کمر را زیر بار معرفت خم کرده ام

علم من از دولتِ مهر علی و آل اوست

علم خود را با ولای دوست مدغم کرده ام

محرم کوی ولای مرتضی بودن خوش است

خویش را با محرمانِ دوست محرم کرده ام

خون دل ها خورده ام تا در کتاب خویشتن

خوشه ای از خرمن دانش فراهم کرده ام

آن قدر از چشمه سار علم آبش داده ام

تا ریاض الانس را سرسبز و خرّم کرده ام

خدمتم این بس که من در سطر سطر این کتاب

چهره حق و حقیقت را مجسم کرده ام

شکر یزدان را که «کاشانی» به عمر خویشتن

جهد خود را صرف در شرع مکرم کرده ام

ذکر خیری گر کنید از من روا باشد که من

ذکر خیر اهلِ ایمان را دمادم کرده ام(۱)

حاج سید علی اکبر حسینی کاشانی، صاحب ریاض الانس (۱۲۹۲ _ ۱۳۶۵)

در خزان

در خزان

رسید عمر به هفتاد و تن ز کار افتاد

خمیده پشت من و هم شکسته نخل مراد

کجاست عهد جوانی که تا به وی گویم

رسید پیری و هر دم دهد ز مرگم یاد

قدم نشست و هوی خفت و خرمی بدمید

دگر مرا به چه کار آید این فسرده نهاد

دریغ از آن که نِکشتم در آن زمان بذری

که حاصلی دهدم در خزان خشک نهاد(۲)

سید محمد باقر خوانساری، صاحب روضات الجنات (۱۲۲۶ _ ۱۳۱۳)

۱- تذکره الشعرا، ص ۲۱۴.

۲- فرزانگان خوانسار، ص ۱۲۵.

هان ای دل

هان ای دل

از نو به سخن آمد این طوطی خوش الحان

کرده است مرا چون خود، دیوانه و سرگردان

او راست شکایت ها در سینه از این دوران

خواهد که چو خاقانی گوید ز دلِ نادان

«هان ای دلِ عبرت بین از دیده عبر کن هان

ایوان مداین را آیینه عبرت دان»

پاشید فلک از کین، خاکی به سرِ دجله

وز سنگ جفا بشکست او بال و پرِ دجله

بر باد شدی یک سر آن زیب و فرّ دجله

از طول شبِ هجران خم شد کمرِ دجله

«وز آتش حسرت بین بریان جگر دجله

خود آب شنیدستی کآتش کندش بریان»(۱)

حاج محمد تقی صدر الواعظین (وفات ۱۳۶۱ ه . ش).

۱- فرزانگان خوانسار، ص ۱۴۳.

حدیث در ادب فارسی

اشاره

حدیث در ادب فارسی

حدیث در لغت به معنیِ تازه و جدید است و در ادب فارسی به معانیِ گوناگونی مانند: سخن نو، کار، مطلب، سزاوار، موضوع، قصه، شرح حال و...، به کار رفته است. در اصطلاح دینی، حدیث یعنی گفته ها و کارها و تقریرهایی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده است و پس از قرآن مجید، مهم ترین منبع استخراج احکام فقهی به شمار می رود.

علمی را که درباره حدیث بحث می کند، علم حدیث، علم روایت و علم اخبار و آثار می خوانند. علمی را که در احوال راویان حدیث تحقیق می کند، علم الرجال، علم رجال الاحادیث و معرفه الرجال می گویند. علمی که متن حدیث را از جهتِ مقتضیات الفاظ و مناسبت آن ها با کردار و گفتار پیامبر اسلام بررسی می کند، درایه الحدیث نام دارد.

مهم ترین کتاب های حدیثی اهل سنت عبارتند از: الصحیح بخاری، الصحیح نیشابوری، سنن ابن ماجه، سنن ابوداود، جامع ترمذی و سنن ابو عبد الرحمان نسایی. نزدِ شیعه امامیه نیز چهار کتاب حدیث، اعتبار بیش تری یافته اند: الکافی فی علم الدین از شیخ کلینی، من لا یحضره الفقیه از شیخ صدوق، تهذیب الاحکام و تحریر کوتاه تر آن به نام الاستبصار، هر دو از شیخ طوسی. شیعیان از این چهار کتاب به کتب اربعه یاد می کنند. چهار کتاب پایه دیگر نیز در حدیث دارند که به الکتب الاربعه المتاخره معروفند: وافی ملا محسن فیض کاشانی، جوامع الکلم سید نعمت اللّه جزایری، وسایل الشیعه شیخ حرّ عاملی، بحار الانوار علامه مجلسی.

گرچه این کتاب ها و بیش تر کتب حدیثی، به زبان ِعربی است، ولی

نگاهی به نام نویسندگان آن ها، سهم ارزنده ایرانیان را در گردآوری احادیث و علوم مربوط به آن نشان می دهد. از این رو، چندان تعجبی ندارد که بدانید ایرانیان و دیگر مردمان فارسی زبان، آثار فراوانی درباره احادیث به فارسی نوشته اند. دانشمندان فارسی نویس معمولاً حدیث های مربوط به موضوع های خاص را ترجمه و شرح کرده اند. به همین دلیل بسیاری از کتاب های حدیث فارسی را می توان بسته به موضوعشان، در شمار کتاب های فقهی، کلامی، عرفانی و جز آن به شمار آورد.

یکی از رایج ترین انواع کتاب های حدیث در فارسی، اربعینات است. اربعینات نام کتاب هایی است شامل چهل حدیث از پیامبر (یا معصوم) که عالمان، هر یک به گونه ای آن را تهیه کرده اند. اربعینات که در آغاز بیش تر به زبان عربی بود، از قرن دهم که صفویان در ایران روی کار آمدند، به نظم و نثر فارسی ترجمه و شرح شد که نام شماری از آن ها چنین است:

۱. چهل حدیث منظوم از عبد الرحمن جامی (۸۱۷ _ ۸۹۸).

۲. چهل حدیث از میر سید علی همدانی (۷۱۳ _ ۷۸۶).

۳. اربعین از محمد حسن حافظ (۹۷۸).

۴. اربعون حدیثا از محمد باقر مجلسی.

۵. چهل حدیث از ثانی بن محمد تاشکندی (۱۰۵۸).

۶. چهل حدیث از علوی جیپوری (قرن دوازدهم).

۷. شرح چهل حدیث از حسام الدین بن علاء الدین روح آبادی.

۸. مناقب السادات از شهاب الدین دولت آبادی.

۹. چهل حدیث منظوم از عبداللطیف بن شیخ سلیمان.

۱۰. ترجمه الاحادیث الاربعین از عبدالحق محدث (۹۵۸ _ ۱۰۵۲).

۱۱. ترجمه الاخبار العلویه از شاه داعی شیرازی (۸۷۰).

۱۲. چهل حدیث منظوم از عادل خراسانی (۹۰۳).

۱۳. اربعون حدیث از ملا محمد باقر فشارکی اصفهانی (۱۳۱۵).

۱۴. اربعین الحسینیه از میرزا محمد تقی ارباب قمی (۱۳۴۱).

۱۵. الرساله العلیه فی الاحادیث النبویه از ملاحسین کاشفی (۹۱۰).

۱۶. زبده الاخبار من احادیث سید مختار.

۱۷. شرح اربعین حدیث از سید محمد بن محمد باقر حسینی (قرن دوازدهم).

۱۸. شرح چهل حدیث از محمد رضا بن محمد نصیر خاتون آبادی.

۱۹. چهل حدیث از امام خمینی رحمه الله.

از دیگر آثار مهم حدیثی غیر از اربعینات، از این کتاب ها می توان نام برد:

۱. اسرار الانبیا از ملا حبیب اللّه کاشانی (۱۳۴۰).

۲. ترجمه اصول کافی از عباس بن احمد خوانساری.

۳. ترجمه بحارالانوار از عباس بن احمد خوانساری.

۴. ترجمه عیون اخبار الرضا از محمد صالح بن محمد قزوینی (قرن یازدهم).

۵. ترجمه نهج البلاغه از محمدصالح بن محمد قزوینی.

۶. ترجمه صحیفه سجادیه از محمد صالح بن محمد قزوینی.

۷. ترجمه عهد نامه مالک اشتر از محمد باقر مجلسی.

۸. ترجمه توحید مفضل از محمد باقر مجلسی.

۹. ترجمه المناقب از علی بن حسن زواری.

۱۰. ترجمه من لا یحضره الفقیه از محمد مقیم.

۱۱. جمال الصالحین از عبدالرزاق لاهیجی.

۱۲. توضیح الکافی از محمد قاسم بن محمد رضا شریف.

۱۳. ضیاء المصباح از سید یحیی موسوی (قرن سیزدهم).

۱۴. ینابیع الحکمه از ملا ابو الحسن جاجرمی (۱۲۴۵).

۱۵. میزان الحکمه به کوشش محمد محمدی ری شهری.

۱۶. الحیاه به کوشش برادران حکیمی.

تأثیر حدیث در ادب فارسی، تنها به کتاب هایی که در آن ها احادیثی گردآوری و برگردانده شده یا آثاری که در شرحِ حدیث نوشته شده اند، محدود نمی شود، بلکه بسیار گسترده تر است. از نخستین دوره های اسلامی، نویسندگان و شاعران برای آرایش و افزایش بار گفتار خود در حفظ و ایرادِ احادیث می کوشیدند. هیچ شک نیست که شعرای پارسی گوی نیز ضمن تعلّم لغت و ادب، کتاب های حدیث را که بهترین نمونه کلام فصیح عربی است، خوانده و به یاد داشته اند. از دوارن های قدیم، تأثیر مضامین احادیث در شعر پارسی محسوس است و کم تر نویسنده و شاعری است که آن ها را در آثار خود به کار نبرده باشد.(۱)

علامه مجلسی (۱۰۳۷ _ ۱۱۱۱) یکی از بزرگ ترین علماءِ جهان اسلام و تشیع است. بحار الانوار مهم ترین اثر این عالم بزرگ است. این کتاب گنجینه ای بسیار ارزشمند از احادیث عقیدتی، اخلاقی، تاریخی، فقهی و تفسیری به شمار می آید. این کتاب، دایره المعارفی از علوم

۱- فرهنگ نامه ادبی فارسی، ج ۲، صص ۵۱۴ _ ۵۲۱.

شیعی است که هیچ محققی از مراجعه به آن بی نیاز نیست. آداب نماز شب، رساله ای کوتاه از این کتاب است که به وسیله خود علامه، ترجمه و جداگانه تحریر شده است.

آداب نماز شب

آداب نماز شب

این رساله ای است در آداب نماز شب که از احادیث معتبره استخراج نموده، باید که در وقت خواب وضو بسازد و اگر در رخت خواب به یادش آید، از لحاف تیمم کند و تسبیح حضرت فاطمه علیهاالسلام و قل هو اللّه احد و قل یا ایها الکافرون و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و آیه الکرسی و الهاکم التکاثر، هر یک را که داند و تواند، بخواند. قل هو اللّه را پنجاه مرتبه یا صد مرتبه، اگر تواند بخواند و بر پهلوی راست رو به قبله بخوابد. و چون بعد از نصف شب بیدار شود، بگوید: الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور، الحمد لله الذی رد علی روحی لا حمدهُ و اعبده.

پس نظر کند به اطراف آسمان و این آیات را بخواند: انّ فی خلق السماوات و الارض و اختلاف اللیل و... پس مسواک کند و وضو بسازد و متوجه نماز شب شود و در رکعت اول سنت است که هفت تکبیر با دعا یا بی دعا چنان چه در نماز واجب می گوید، بخواند و در این دو رکعت اگر تواند، در هر رکعت بعد از حمد سی نوبت قل هو اللّه احد بخواند، یا در رکعت اول یک مرتبه قل هو اللّه و در رکعت ثانی یک مرتبه قل یا ایها الکافرون بخواند و چهار رکعت بعد از این را اگر تواند به عنوان نماز جعفر بکند که در رکعت اول، اذا زلزلت و در ثانی، و العادیات و در ثالث، اذاجاء نصر اللّه و در رابع، قل هو اللّه بخواند و اگر نداند، هر سوره که داند و بعد از سوره، پانزده مرتبه سبحان

اللّه و الحمد لله و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر بگوید.

و در رکوع دَه و بعد از رکوع دَه و در هر سجده ده و بعد از هر سجده ده، هر چهار رکعت را چنین بکند و الا به هر نحو که تواند بکند... و در دو رکعت آخر، سنت است که در رکعت اول، تبارک و در ثانی، هل اتی بخواند و الا هر سوره که داند و تواند بخواند و اگر وقت تنگ باشد، هشت رکعت را به حمد تنها می تواند کرد و بعد از هر دو رکعت مستحب است که تسبیح فاطمه علیهاالسلام بخواند و سجده شکر به جا آورد.

پس دو رکعت شفع را می کند و در هر یک، یک مرتبه قل هو اللّه احد می خواند... پس مشغول یک رکعت وتر می شود و در اولش اگر فرصت باشد، هفت تکبیر با دعاها می خواند و بعد از حمد، قل هو اللّه احد می خواند. پس دست به قنوت برمی دارد و کلمات فرج را می خواند و هر دعا که در خاطر دارد، می خواند و آن چه ضرور است، هفتاد مرتبه استغفر اللّه ربی واتوب الیه است و بعد از آن، هفت مرتبه بگوید: هذا مقام العائذ بک من النار و اگر استغفار را صد مرتبه بگوید، بهتر است و اگر هفتاد مرتبه استغفر اللّه و اسأله التوبه بگوید، خوب است و اگر وقت تنگ باشد، هفتاد مرتبه استغفر اللّه تنها می گوید و اگر تواند، بعد از این سیصد نوبت العفو العفو بگوید.

و علما گفته اند که پیش از استغفار، چهل مؤمن را از زنده و مرده یاد کند و طلب آمرزش برای ایشان بکند و اگر چهل مؤمن یا زیاده هر چه تواند، بعد در نماز یاد کند، برای عوام شاید بهتر باشد.(۱)

۱- مفاتیح الغیب (آداب استخاره به ضمیمه آداب نماز شب) علامه مجلسی، صص ۷۵ _ ۷۷.

فقه در ادب فارسی

اشاره

فقه در ادب فارسی

فقه، در لغت به معنی فهم و دریافتن است و در اصطلاح دینی، علم قوانین و احکام دینی را گویند. علمِ فقه در مفهوم امروزی و رایج آن، تنها به احکام متعلق به اعمال انسان ها می پردازد و در نتیجه با مسایلی که عملی نیستند، سر و کاری ندارد. تقسیم بندی های رایج در احکام فقهی چنین است: واجبات، مستحبات، محرمات و مکروهات یا عبادات، معاملات، مناکحات، عقوبات یا حدود.

قرآن، گفتار پیامبر، کارهای پیامبر و آن چه آن حضرت از کارهای اصحاب خود پذیرفته و آن ها را تأیید کرده است، منابع اصلی احکام فقه اسلامی را تشکیل می دهند. مبدأ و منشأء فقه شیعه، آموزش های حضرت علی علیه السلام است.

نخستین تألیف فقهی شیعه را به یکی از اصحاب حضرت علی علیه السلام به نام سلیم بن قیس هلالی نسبت داده اند. پس از علی علیه السلام امامان دیگر نیز تعلیماتی در اصول و فروع فقه داشته اند، ولی در میان امامان، امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام، در ترویج و تحکیم فقه شیعی آوازه بیش تری دارند. از آغاز شکل گیری و سپس تحکیم و گسترش مذاهب فقهی، در هر یک از این مذاهب، فقهای برجسته ای ظهور کردند و آثار فراوانی در اصول و فروع فقه نوشته اند. بیش تر این آثار به زبان عربی است که برخی از آن ها عبارت است از:

۱. المقنعه از شیخ مفید (۴۱۳).

۲. النهایه و المبسوط و تهذیب و استبصار از شیخ طوسی (۳۸۵).

۳. الامالی و الهدایه از شیخ صدوق. (۳۸۱).

۴. الانتصار از شریف مرتضی (۴۳۶).

۵. تهذیب الوصول و تبصره المتعلمین از علامه حلّی (۶۴۸).

۶. جواهر الفرایض از خواجه نصیر الدین طوسی (۶۷۲).

۷. لمعه دمشقیه از شهید اول (۷۳۴).

۸. شرح اللمعه الدمشقیه از شهید ثانی (۹۶۶).

۹. معالم الدین از جمال الدین حسن بن شهید ثانی (۹۶۵).

۱۰. مفاتیح الشرایع از فیض کاشانی (۱۰۹۱).

۱۱. ریاض المسائل از میر سید علی طباطبایی (۱۲۴۲).

۱۲. قوانین الاصول از میرزای قمی (۱۲۳۱).

چنان که گفته شد، کتاب های فقهی به زبان عربی نوشته می شد و عامه مردم در سرزمین هایی مانند ایران ناگزیر بودند احکام فقهی را بیش تر به صورت شفاهی از علمایشان فرا بگیرند. با این همه رفته رفته بر اثر خواست بیش تر مؤمنان و به ویژه پس از به حکومت رسیدن صفویان در قرن دهم در ایران، ضرورت بیانِ مکتوب احکام دینی به فارسی پیش آمد و برخی از علما، به نوشتن آثاری در این زمینه پرداختند که برخی از آن ها چنین است:

۱. ترجمه النهایه شیخ طوسی از مترجمی گمنام (قرن ششم).

۲. معتقد الامیه از عماد الدین آملی (قرن هفتم).

۳. شرح جواهر الفرایض از شریف قاینی (۹۳۰)

۴. انیس التوابین از ملا حافظ کاشانی.

۵. احکام نجاسات از سید محمد یوسف استر آبادی.

۶. جامع عباسی از شیخ بهایی.

۷. احکام الشریعه از محمد تقی مجلسی.

۸. رساله عملیه از ملا محمد باقر سبزواری (۱۰۹۰).

۹. مصابیح القلوب از حسین خاتون آبادی.

۱۰. رساله عملیه از استرآبادی حایری (قرن سیزدهم).

۱۱. رساله عملیه از شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴).

۱۲. وسیله النجاه از محمد هاشم خوانساری (۱۳۱۸).

۱۳. ذخیره العباد از میرزا محمد تقی شیرازی (۱۳۳۸).

۱۴. رساله عملیه از حاج آقا حسین بروجردی (۱۳۸۰).

کتاب های فقهی شیعی فارسی در آغاز، برای آگاه ساختن مردم از تکالیف شرعی در سطح ابتدایی نوشته می شد، ولی با به قدرت رسیدن صفویان، رسمیت یافتن تشیع در ایران و مراجعه گسترده مردم به مراجع شیعی برای دریافت پاسخ پرسش های فقهی خود؛ تدوین و تنظیم رساله هایی که در بردارنده همه مسایل فقهی از ابتدای بحث طهارت تا کتاب دیات باشد و به کار مؤمنان آید، ضرورت پیدا کرد. پاسخ علما به این ضرورت، نوشتن رساله های عملیه بوده است.

درباره ویژگی های رساله های عملیه و تفاوت های آن با کتب فقهی، مانند شرایع الاسلام گفته اند:

۱. هدف از نوشتن رساله های عملیه، تنها ارایه فتوا و بیانِ حکم الهی است تا بدان عمل شود، ولی کتاب های فقهی برای آن تدوین شده اند که بحث های علمی مورد نیاز مطرح شود.

۲. رساله های عملیه به گونه ای نوشته می شود که فهم و درک مسایل آن، برای عموم به آسانی انجام پذیرد و برای همگان قابل فهم باشد.

۳. در نوع رساله های عملیه، مسایلی بیان می شود که در آن زمان، مورد نیاز باشد، ولی در کتاب های فقهی علمی چنین نیست و از همه مسایل فقهی سخن به میان می آید. با این همه علمای مسلمان به ویژه شیعیان ایران، گذشته از رساله های فقهی جامع به نوشتن رساله هایی نیز پرداخته اند که تنها شامل بخشی از ابواب عبادات یا تنها یکی از ابوابِ فقهی مانند نماز و روزه و... است.(۱)

جامع عباسی اثر شیخ بهایی، از نخستین رساله های عملیه فارسی است که به نثری ساده و روان و به دور از پیچیدگی و ابهام نوشته شده است.

احکام نماز جماعت

احکام نماز جماعت

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که نماز جماعت افضل است از نماز منفرد به بیست و چهار درجه و جماعت در نمازهای پنجگانه یومیّه مستحب است به استحباب مؤکد و در نماز جمعه واجب است، خواه

۱- فرهنگ نامه ادبی فارسی، ج ۲، صص ۱۰۴۳ _ ۱۰۵۱.

سنت گزارده شود و خواه واجب و در نماز عید قربان و عید ماه رمضان هرگاه واجب باشد و در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحب است، اما در نماز سنّتی، جماعت حرام است، مگر در شش جا: اول نماز طلب باران، دوم نماز عید قربان، سوم نماز عید رمضان وقتی که سنت باشد، چهارم نماز عید غدیر، پنجم نماز بر میّتی که به شش سال نرسیده باشد، ششم نمازی که یک نوبت پیش نماز گزارده باشد و جمعی حاضر شوند و خواهند که در آن نماز به او اقتدا کنند. پس جایز است که پیش نمازان، نماز را نوبت دیگر به نیّت سنّت بگزارند و جمعی که با او آن نماز را گزارده بودند نیز جایز است که نوبت دیگر با او آن نماز را به نیّت سنّت بگزارند.

بدان که مشروع بودن نماز جماعت مشروط است به چهارده شرط: اول آن که پیش نماز بالغ باشد و بعضی از مجتهدین جایز داشته اند که طفل نزدیک به بلوغ پیش نمازی کند و این مذهب ضعیف است.

دوم آن که شیعه اثنی عشری باشد.

سوم آن که عادل باشد و هرگاه بعد از نماز جماعت ظاهر شود که پیش نماز عادل نبوده، بر مؤمنین لازم نیست که نماز را اعاده کنند، خواه وقتِ نماز باقی باشد و خواه نباشد و اگر در اثنای نماز ظاهر شد و نیت انفراد کنند و آن چه به نیت اقتدا واقع شده، صحیح است.

چهارم آن که ایستاده نماز گزارند.

پنجم آن که از اخراج بعضی حروف و فاتحه و سوره و اذکار واجبی عاجز نباشد.

ششم آن که مرد باشد هرگاه پیش نمازیِ مردان کند.

هفتم آن که مأموم تقـدم بر پیش نماز نکنـد؛ یعنی جای ایسـتادن او نزدیک تر به قبله نباشـد، اما در پهلوی پیش نماز ایسـتادن جایز است.

هشتم آن که مأموم از پیش نماز بسیار دور نباشد به حیثیتی که به خلاف عادت رسد.

نهم آن که مکان پیش نماز از مکانِ مأمومین آن قدر بلند نباشد که نتوان آن را گام زدن.

دهم نیت اقتدا کردن، بعد از آن که پیش نماز تکبیر احرام بگوید.

یازدهم آن که پیش نماز نزد مأمومین معیّن باشد.

دوازدهم آن که پیش نماز زیاده از یک شخص نباشد.

سیزدهم آن که مأموم پیش نماز را ببیند یا شخصی از مأمومین را ببیند که پیش نماز را بی واسطه ببیند.

چهـاردهم آن که صورت نمـاز پیش نمـاز، مخـالف صورت نماز مأموم نباشـد. پس وقتی که پیش نماز، مثلاً نماز کسوف می گزارد، جایز نیست که شـخص در نماز صبح یا ظهر به او اقتدا کند و جایز است در نماز واجبی اقتدا کردن به شخصی که نماز سنّت می گزارد، در شـش صورت که قبل از این مذکور شد و هم چنین جایز است اقتدا کردن در نماز ظهر به نماز عصـر و بر عکس و در نماز ادا به نماز قضا و برعکس و در نماز دو رکعتی به نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی و بر عکس و... .(۱)

۱- جامع عباسی، صص ۹۲ _ ۹۴.

تفسیر قرآن در ادب فارسی

تفسیر قرآن در ادب فارسی

تفسیر در لغت به معنی آشکار ساختن و پرده از پوشیده برداشتن است و در اصطلاح، یعنی شرح نوشته های علمی و فلسفی، به ویژه شرح قرآن. تفسیر قرآن، علم فهم قرآن یا شرح کردن کلام خدا و کشف کردن ظاهر قرآن و بیان ادراک معانی و حقایق قرآن است.

به اعتقاد پژوهشگران، تفسیر قرآن را نخستین بار خود پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داده بود که در منابع حدیث به آن اشاره هایِ فراوانی شده است.

حضرت علی علیه السلام نیز چه در کنار پیامبر و چه پس از آن حضرت، در تفسیر آیه های قرآن کوشیدند. از دیگر ائمه اطهار علیه السلام نیز احادیث بسیاری در تفسیر آیه های قرآنی باقی مانده است. عالمان و دانشمندان نیز هر کدام بنا به تخصص و مهارت علمی خود، در تفسیر آیه های قرآن می کوشیدند و نظریه های خود را در قالب کتاب های تفسیر بیان می کردند که برخی از آن ها چنین است:

۱. تفسیر عیاشی از ابو نصر کوفی.

۲. التبیان از شیخ طوسی.

۳. مجمع البیان از علامه طبرسی.

۴. فقه القرآن از قطب راوندی (۵۷۳).

۵. بیان التنزیل از ابن شهر آشوب (۵۸۸).

۶. اسرّ الوجیز از علامه حلی (۶۴۸).

۷. تفسیر مقتبس الانوار من الائمه الاطهار از محمد مؤمن سبزواری (۱۰۷۰).

۸. تفسیر صافی از ملا محسن فیض کاشانی.

۹. اسرار الآیات از ملا صدرا.

۱۰. الجواهر الثمین از سید عبداللّه شبّر (۱۱۶۰).

۱۱. لوامع التنزیل از شیخ حسن صالحی قزوینی (۱۲۸۱).

۱۲. المیزان از علامه سید محمد حسین طباطبایی (۱۴۰۲).

ترجمه و تفسیر قرآن به فارسی، ظاهراً از اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری آغاز شد. در این سال ها به موازات احیای فرهنگ و شعر و ادب فارسی، استفتایی از فقهیان برای ترجمه تفسیر طبری به عمل آمد و به دنبال پاسخ مثبت، جمعی از علمای ماوراء النهر به ترجمه این تفسیر پرداختند. با ترجمه این تفسیر، دوره ای از ترجمه و تفسیر به زبان فارسی آغاز شد که هنوز ادامه دارد و آثار ارزشمندی پدید آمد که گذشته از دارا بودن معانی بلند کلام خداوند، از شیوایی سخن فارسی نیز بهره بسیاری برده بودند و این چنین، گنجینه های تازه ای بر ذخیره های ادب فارسی افزوده شده است.

روض الجنان و روح الجنان از شیخ ابوالفتوح رازی، از نخستین و مهم ترین تفسیرهای شیعی به زبان فارسی است که در قرن ششم نوشته شده است.

از دیگر تفسیرهای فارسی علمای شیعه به این تفسیرها می توان اشاره کرد:

۱. جلاء الاذهان از ابوالمحاسن جرجانی.

۲. ترجمه الخواص از فخرالدین ابو الحسن زواری (۹۴۶).

۳. آیات الاحکام از میر ابوالفتح شریفی حسینی جرجانی (۹۷۶).

۴. منهج الصادقین از ملا فتح اللّه کاشانی (۹۸۸).

۵. تفسیر آیه الکرسی از میر فخرالدین حسینی استر آبادی.

۶. تفسیر سوره فاتحه از شیخ بهایی.

۷. رساله در تفسیر امانت الهی از میرداماد (۱۰۴۱).

۸. تفسیر الائمه لهدایه الامه از شیخ محمد رضا نصیری طوسی (۱۰۶۷).

۹. تفسیر شریف لاهیجی.

۱۰. عرش السماءِ التوفیق از محمد بن سید احمد علوی عاملی (۱۰۶۹).

۱۱. التبیین از شیخ میرزا ابو تراب قزوینی (۱۲۷۸).

۱۲. پرتویی از قرآن از سید محمود طالقانی (۱۲۸۶ _ ۱۳۵۸ ش).

۱۳. مخزن العرفان از حاجیه نصرت خانم معروف به امین (۱۳۰۸ _ ۱۴۰۳ ق).

۱۴. تفسیر سوره حمد از امام خمینی رحمه الله.

روض الجنان، نخستین و مهم ترین تفسیری است که به زبان فارسی و بر اساس فقه امامیه در قرن ششم، به وسیلهابوالفتوح رازی نوشته شده است.

نویسنده در این اثر، به همراه تفسیر هر سوره، اطلاعاتی درباره نام آن، شماره آیه ها و نظرهای قُرّاء در اختیار خواننده قرار می دهد. آن گاه به نقل و ترجمه و تفسیر هر یک و ذکر نظر خود درباره معانی لغات و قرائت آن ها می پردازد. سپس داستان ها و حکایات آن ها را یادآور می شود و در بسیاری موارد، در مسایل فقهی و کلامی نظرهایی می دهد. سبک نثر آن کهنه و مشتمل بر بسیاری لغت ها، تعبیرها و ترکیب هایی است که در دیگر آثار، کم تر به چشم می خورد.

تفسیر سوره حمد

تفسیر سوره حمد

[اندر فضایل سوره حمد]

بدان که این سوره را ده نام است: فاتحه الکتاب و امّ الکتاب و امّ القرآن و السبع المثانی و الوافیه و الکافیه و الشافیه و الاساس و الصلاه و الحمد و هر یکی از خبری و اثری گرفته است.

فاتحه الکتاب برای آنش خوانند که اول کتاب است و افتتاح کتاب به اوست؛ پس چون گشاینده است کتاب را که خواننده گشایشِ قرائت به او کند و هر کس که تیمّن و تبرک خواهد، ابتدای هر کار به او کند، فاتحه خوانند او را و گفته اند: «برای آنش فاتحه الکتاب خوانند که اول سوره که فرود آمد، این سوره بود.»

و امّ الکتاب و امّ القرآنش خوانند برای آن که اصل کتاب است، چنان که مکه را امّ القری خوانند؛ چون اصل زمین ازو بوده است.

از مجاهد روایت کردند که او گفت: «ابلیس چهار بار بنالید: یک بار که لعنتش کرد و یک بار که از بهشتش به در کرد و یک بار که رسول صلی الله علیه و آله به رسالت فرستاد و یک بار که سورت فاتحه فرود آمده» و از جمله شرف این سورت آن است که نماز درست نباشد، الاّ به این سورت و هیچ سورت و آیت به جای این بِنَایستد... و عباد الصامت روایت کند که: «رسول صلی الله علیه و آله گفت: لا صَلوهَ لِمَنْ لَمْ یَقْرَءَ بِاُمِّ القرآنِ فَصاعدِاً؛ نماز نباشد آن را که ام القرآن نخواند یا بیش تر» و ابو هریره روایت کند که: رسول صلی الله علیه و آله مرا فرمود که ندا کنم که: «لا صَلوهَ اِلاّ بِفَاتحه الکِتاب».

تفسیر بسم اللّه الرحمن الرحیم

اشاره

تفسیر بسم اللّه الرحمن الرحیم

عطا خراسانی گفت: «در جاهلیت عرب چنین نبشتندی که: «بسمک اللهم» و رحمن نشناختندی.» خدای تعالی رسول صلی الله علیه و آله وسلم را گفت: «بگو بسم اللّه و آن گه فرمود که رحمن به آن ختم کن»، مُسیلمه کذاب بیامد و این نام بر خود نهاد. حق تعالی گفت: «رحیم بر آن ضم کن تا این اسماء مجموعش مرا باشد.» اگر چه معنی اللّه از الهیت است، و لکن چون در حق دیگران اجرا کردند، بنا واجب اعنی «اله» من «لام» تخصیص در او آوردم تا «اللّه » شد. دیگران از او بیرون آمدند. هم چنین کذاب یمامه، رحمن برخود نهاد، رحیم با او ضم کردم تا لقب ناواجبِ او از نام مستحق من جدا شود.

الرحمن الرحیم

الرحمن الرحیم

بعضی اهل علم گفتند: حمد، کلمه ای است جامع. حمد و شکر را و ازین جاست که رسول صلی الله علیه و آله می گفت: «سبحان اللّه نیمه ترازو باشد و الحمدللّه همه ترازو باشد. برای آن که حمد جامع است هر دو طرف را».

در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله گفت: چون بنده بگوید: «اَلحمد للهِ کَما هُوَ اهَلُهُ»، فرشتگان از نوشتن باز ایستند. حق تعالی گوید: فرشتگانِ من! چرا این که بنده من بگفت، بر او ننوشتید؟

گویند: بار خدایا! ما آن توانیم نوشتن که دانیم. ما چه دانیم که تو از اهل چه ای از حمد؟ جز تو ندانی که سزاوار چه ای از حمد؛ آن چه تو مستحقّ آنی، تو دانی، ما ندانیم.

مالک یوم الدین

مالك یوم الدین

بدان که چنان که در اخبار آمده است، قرائت رسول صلی الله علیه و آله و بیش تر صحابه «مالك» است به الف و جماعتی بسیار از تابعین و از قُرّا مالك

می خواننـد و باقیِ قرّا، «مَلکِ» می خواننـد بی الف، اما حجت آنان که مالک می خواننـد به الف آن است که گفتند: مراد آن است که ملکیّت تصرف در آن روز کس ندارد، برای آن که مالکّیِ همه مالکان در آن روز زایل شود و املاکِ همه ملّاک با حق تعالی افتد. چه ما به تملیک او مالک باشیم. چون دستِ تصرف ما از آن کوتاه کند، ما را تصرف نباشد و ما مالک نباشیم و حجت آنان که مَلکِ خوانند بی الف، آن است که گفتند: خدای تعالی در دنیای ملوک را تمکین کرد و بعضـی را مملکت داد چون انبیا و اوصیا و ائمه. فردا مُلک از همه باز ستاند و همه را معزول گرداند.

ایاک نعبد و ایاک نستعین

ایاک نعبد و ایاک نستعین

بدان که عبادت اسمی است شاملِ افعال قلوب و افعال جوارح. اول باید تا به دل خاشع و خاضع برد و قصد نکند به آن عبادت جز معبودِ خود را و نیت خـالص کنـد و از وجوهِ شوایب دور دارد و آن چه افعالِ جوارح است، آن است که بر وجه مشـروع و مأمور به کنـد و نیز ترک محرمات از عبادت باشـد. نبینی که رسول صـلی الله علیه و آله ابوالـدردا را می گویـد: «پارسا باش تا عبادترین مردمان باشی».

اهدنا الصراط المستقیم

اهدنا الصراط المستقیم

رسول صـلی الله علیه و آله گفت: خدای تعالی مَثَلی بزد صـراطِ مسـتقیم را و بر دو کناره آن صراط باره ای است، درها بر وی گشوده و بر آن درها، پرده ها فرو گذاشـته و بر آن صراط، داعی ای استاده و خلقان را دعوت می کند. می گوید: ای مردمان! در راه آییـد و میل مکنیـد از این راه. و از بالای آن صـراط، داعی ای دیگر دعوت می کنـد. چون مرد خواهـد که از آن درها یکی بر

گشاید، آن داعی گوید: نگشایی که اگر بگشایی در شوی. آن که گفت: صراط، اسلام است و آن پرده ها، حدهای خداست و آن درها گشاده، محارم خداست در دلِ هر مسلمانی.

صراط الذین انعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم و لاالضّالّین

صراط الذین انعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم و لاالضّالّین

عبد اللّه بن شقیق روایت کرد از بعضی صحابه که گفت: رسول صلی الله علیه و آله در وادی القری با جهودان کارزار می کرد. مردی از اهل یقین گفت: یا رسول اللّه ! اینان که اند که با تو کارزار می کنند؟ گفت: المغضوب علیهم. گفت: آن دیگران که اند: گفت: هم الضالونو اشارت به ترسایان کرد.(۱)

عرفان در ادب فارسی

اشاره

عرفان در ادب فارسی

عرفان در لغت یعنی شناختن و در اصطلاح، طریقه معرفت در نزد آن دسته از صاحب نظران است که بر خلاف اهلِ برهان، در کشف حقیقت، بر ذوق و اشراق، بیش تر اعتماد دارند تا بر عقل و استدلال. این طریقه در میانِ مسلمانان کم و بیش ویژه صوفیه است.

آرای صوفیه در فرهنگ و آداب و امثال و تربیت مسلمانان جهان، اثر مهمی داشته است. از جمله رواج فکر قناعت، رضا، اندیشه توکل، تسلیم و... . با این همه، سرمایه این میراث در حقیقت عرفان و ادب قوم است که بررسی ارزشی آن برای دریافت پایه واقعی فرهنگ ایرانی و اسلامی

۱- روض الجنان و روح الجنان، ج ۱، صص ۲۹ ــ ۸۹.

بسیاری ضروری است. ادب عارفانه از نظر تنوع و غنا در زبانِ فارسی و عربی اهمیت فراوانی دارد، این ادب، هم شامل نظم است و هم نثر، هم فلسفه دارد و هم موسیقی. بخش بزرگی از نظم و نثر صوفیه هم تحقیق و وعظ است و هم نکوهش دنیا. پس از آن، صحبت از عشق خداست و تمنای وصال او که هدف نهایی سالک است و شعر او را رنگ عاشقانه می دهد؛ عشقی پر درد و پر سوز.(۱)

نام چند کتاب مهم عرفانی که به زبان فارسی نوشته شده اند، بدین قرار است:

۱. شرح التعرف از ابو ابراهیم بُخاری.

۲. کشف المحجوب از علی هجویری.

۳. تذکره الاولیا از عطار نیشابوری.

۴. مثنوی معنوی از مولوی.

۵. مرصاد العباد از نجم الدین رازی.

۶. اسرار التوحید از محمد بن منور.

۷. انسان کامل از عزیزالدین نَسفی.

۸. رسایل خواجه عبداللّه انصاری.

۹. غزل های حافظ شیرازی.

۱۰. گلشن راز از شیخ محمود شبستری.

۱۱. نفحات الانس از عبدالرحمن جامی.

۱- عبدالحسین زرین کوب، ارزش میراث صوفیه، ص ۱۰۰.

عرفـان اسـلامی در مسـیر پر پیـچ و خم خود، تـاکنون مراحـل، انـدیشه هـا و مکاتب گوناگونی را تجربه کرده است. گاه بازار خانقـاه و سـماع گرم بوده است و عارفـان جز در پیِ حـال و شور و نشـاط و سـماع نبودنـد و گـاه بحث های تئوریک و گفت وگوهای عالمانه، گرمی بخش محفل های عارفانه می شـد. گاه عارفان از سوی دولت ها حمایت و تشویق می شـده اند و گاه آزار و اذیت.

در دوران صـفویه، برخوردهـای ضـد و نقیضـی بـا عرفان و تصوف شـکل گرفت. از سویی با تصوف خانقاهی که در بسـیاری جاها به فساد کشـیده شده بود، مبارزه ای جدی آغاز شد و غلبه فقه و دیگر علوم شرعی بر تصوف و عرفان صورت گرفت. از سوی دیگر، در میـان عـده ای از عالمـان دینی که نوشـته هایی درباره برخی از دانش های شـرعی داشـتند، گرایش به عرفان و عشق و مکاشـفه عرفانی را می توان مشاهـده کرد. بزرگانی هم چون: شـیخ بهایی، میر داماد، میر فندرسـکی، ملاصدرا و فیض کاشانی از این دسته اند. برخی از این آثار چنین است:

۱. رساله مشواق از فیض کاشانی.

۲. دیوان اشعار میرداماد.

۳. دیوان میرفندرسکی.

۴. اسفار اربعه از ملا صدرا.

۵. دیوان فیاض لاهیجی.

۶. دیوان اشعار ملا هادی سبزواری.

۷. کاشف الاسرار مولی نظرعلی طالقانی.

۸. تماشاگه راز شهید مرتضی مطهری.

۹. رساله لب اللباب علامه طهرانی.

۱۰. روح مجرد علامه طهرانی.

۱۱. رساله سیر و سلوک مرحوم بید آبادی.

۱۲. رساله های عرفانی علامه حسن زاده آملی.

۱۳. رساله ها و تصحیحات و شروح استاد سید جلال الدین آشتیانی.

اوصاف الاشرافِ فی السیر و السُّلوک، رساله ای است ارزشمند به زبان فارسی که موضوع آن چگونگیِ سیر و سلوک و طلبِ کمال است در شش باب: در مبدأ حرکت، در ازالت عوایق، در سیر و سلوک و احوال سالک، در ذکر احوال مقارنِ سلوک، در حالت هایی که اهل وصول را سانح شود، در باب فنا. نثر این کتاب سرشار از معانی و الفاظ محکم و سلیس و روانی است. هم چنین شیرینی و معرفت را به خوبی به کام مشتاقان می رساند. نویسنده این کتاب معنوی، خواجه نصیر الدین طوسی (۵۹۷ _ ۶۷۳) است.

در محبّت

در محبّت

قال اللّه سبحانه و تعالی: «و من الناس من یتخذ من دون اللّه انداداً یحبونهم کحبّ اللّه و الذین آمنوا اشد حباً لله»(۱)

محبت ابتهاج باشد به حصول کمالی یا تخیّل حصول کمال مظنون یا محقق که در مشعورٌ به باشد و به وجهی دیگر محبت میل نفس باشد، بدان چه در شعور بدان لذتی یا کمالی مقارن شعور باشد و چون لذّت ادراک ملایم است، یعنی نیل کمال، پس محبت از لذت یا تخیل لذت خالی نباشد و محبت قابل شدت و ضعف است. اول مراتب او را ارادت است. چه ارادت بی محبت نباشد و بعد از آن،

۱- بقره، ۱۶۵.

آن چه مقارنِ شوق باشد و با وصول ِ تمام، که ارادت و شوق منتفی شود، محبت غالب تر شود و مادام که از مغایرت طالب و مطلوب اثری باقی باشد، محبت ثابت بود و عشق، محبت مفرط باشد و باشد که طالب و مطلوب متحّد باشند و به اعتبار متغایر و چون این اعتبار زایل شود، محبت منتفی گردد. پس آخر و نهایت محبت و عشق، اتحاد باشد.

و حکما گفته اند که محبت یا فطری بود یا کسبی و محبت فطری در همه کاینات موجود باشد. چه در فلک، محبتی است که مقتضیِ حرکت اوست و در هر عنصر که طلب مکانِ طبیعی می کند، در آن محبتِ مکان مرکوز است و هم چنین محبتِ، دیگر از احوال طبیعی از وضع و مقدار و فعل و انفعال و در مرکبات نیز چنان که در مغناطیس آهن ربا و در نبات زیاده از آن چه در مرکبات باشد به سبب آن که به طریق نموّ و اغتذاذ و تحصیل بذر و حفظ نوع متحرک باشد و در حیوان زیادت بر آن چه در نبات نباشد، مانند الفت و انس به مشاکل و رغبت به تزاوج و شفقت بر فرزند و ابنای نوع و اما محبت کسبی اغلب در نوع انسان بود و سبب آن از سه چیز بود: اول لذت و آن جسمانی باشد یا غیر جسمانی وهمی باشد یا حقیقی و دوم منفعت و آن هم یا مجازی باشد چنان که محبت دنیاوی که نفع آن بالعرض باشد یا حقیقی که منفعت آن با لذات باشد و سوم مشاکله جوهر و آن یا عام باشد چنان که میان دو کس هم خُلق و هم طبع باشند و به اخلاق و شمایل و افعال یکدیگر مبتهج شوند و یا خاص بود میانِ اهل حق، مانند محبت طالب کمال، کاملِ مطلق را.

محبت مبتنی بر معرفت نیز باشد چنان که عارف را با آن که لذت و منفعت و خیر همه از کاملِ مطلق به او می رسد، پس او را محبت کامل مطلق حاصل آید به مبالغت از دیگر محبت ها.

و اهلِ ذوق گفته اند که رجا و خشیت و شوق و انس و انبساط و توکل و رضا و تسلیم جمله از لوازم محبت باشد... و بالجمله محبت حقیقی حدّی با تسلیم دارد آن گاه که حاکم مطلق محبوب را داند و محکوم مطلق خود را و عشق حقیقی حدّی با فنا دارد که همه معشوق را ببیند و هیچ خود را نبیند.(۱)

رساله سیر و سلوک، رساله ای است در باب معرفت حضرت حق منسوب به بحر العلوم (۱۱۵۵ _ ۱۲۱۲ ه . ق)

علامه طباطبایی به نقل از مرحوم قاضی رضوان اللّه علیه می گویند که: «کتابی بدین پاکیزگی و پر مطلبی در عرفان نوشته نشده است». این کتاب در میان کتاب های عرفانی که به وسیله علما نوشته شده است، جایگاه ویژه ای دارد.

سفر معنوی

سفر معنوی

بدان که علمای طریقت از برای سالک، منازل و عقبات بیان نموده اند و طریق سیر در آن ها را شرح داده اند... اکثر این منازل و عقبات در عالم نفس واقع و از جمله مراحل و منازل جهاد اکبر است و ترتیب آن ها نسبت به اشخاص مختلف است... و حقیقت سلوک و کلید آن، تسخیر بدن و نفس است در تحت رایت ایمان که مبیّن احکام آن فقه جوارح و فقه نفس است و بعد از این افناء نفس و روح در تحتِ رایت کبریایی الهی و همه عقبات و منازل در این مراحل مندرج است. و لکن سلوک این مراحل و طیّ این

۱- اوصاف الاشراف، ص ۶۹.

راه و مسافرت در این عوالم، موقوف به اموری چند است که بدون آن ها به منزل نتوان رسید، بلکه قدم در این راه نتوان نهاد و وصول به مقصد و حصول مطلب به آن ها منوط است و ملازمت آن ها و رسیدن به منزل به یکدیگر منوط است. و تعداد منازل راه و عقباتِ نفس و خطرات سفر در این مقام بی محل و چنان چه ذکر آن ها لازم باشد، ذکر احوال جوارح و اعضا که فقه بدن است نیز باید کرد، چه آن ها نیز از منازلِ سفرند پس مهم ذکر اموری است که به واسطه آن ها این راه خطرناك طی می شود و طالب به مقصد می رسد. و شرح این امور آن است که:

طالب بعد از فحص و نظر چون به اسلام و ایمانِ اصغر می رسد، اول چیزی که بر اوست، تحصیل علم است به احکام ایمان به طریقی که مذکور شد... و این از مقدمات سلوك است و طالب هنوز در مقام سیر و حرکت نیست. و چون این مرحله را به دست آورد، باید استمداد از عنایت ربانّیه طلبیده، سفر آغاز کند و انجام این سفر به امور بسیار منوط است و عمده آن در چند چیز است:

اول ترك عادات و رسوم و تعارفات و متداولاتی که سفر را مانع و راه خدا را عایق اند. پس طالب باید دست از تقلید عادت برداشته، تابع اصلاح خود گردد و اجتناب از ملامتِ اهلِ عالم قدس را بر اجتناب از ملامتِ ابنای روزگار اُوْلی داند و توبه که اول مرحله جهاد اکبر است، همین است فقط، اما توبه از معاصی و ذنوب، پس آن از فرایض فقه ایمان جوارح است و سالك و مجاهد و غیر مجاهد را از لوازم.

دوم عزم است و باید در عزم چنان جازم باشد که از مقارعه سیف و

سِنان و مقاتله ابطال و تحمل شداید، احتمال رجوع ندهد.

سوم رفق و مـدار است؛ چه نفس از تحمـل بار گران یک دفعه منکسـر و از سـفر منزجر می گردد و در روایت عبـد الملک بن غالب از ابی عبد اللّه علیه السلام است که: «العلم خلیل المؤمن و الحلم وزیره و الرفق اخوه».(۱)

چهارم وفا است.

پنجم ثبات و دوام است تا هر حالی مقامی شود؛ چه قلیل عمل با دوام افضل است از کثیر آن بدون آن.

ششم مراقبه است و آن عبـارت است از متوجه و ملتفت خود بودن در جمیع احوال تا از آن چه بـدان عازم شـده و عهـد کرده، تخلف نکند.

هفتم محاسـبه است و آن عبارت است از آن که وقتی از شبانه روز خود را معین نماید از برایِ رسید حسابِ خود. از مبدأ وقت سـابق تـا این وقت را ملاحظه نمایـد که در آن چه بر آن عازم شـده با سایر احکام لازمه، آیا عاملِ او که بـدن یا نفس باشـد، خیانتی کرده یا نه؟

هشتم مؤاخذه است و آن عبارت است از این که بعد از ظهور خیانت در مقام تأدیب و تنبیه و سیاست برآید به عقاب و خطاب بلکه به زجر و ضرب و عذاب.

نهم مسارعت است؛ یعنی در آن چه عزم می کنـد به مقتضای امرِ «وَ سارِعُوا» به کردنِ آن شـتابد، قبل از آن که شـیطان، مجال وسوسه یابد.

دهم ارادت است و آن عبارت است از این که باطنِ خود را از تعلق

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۷.

خاطر و کمالِ اخلاص و محبت چنان خالص کند که هیچ غشـی در آن نباشد و باید در این مرتبه به سر حدّ کمال باشد. و این مرحله را در تأثیر اعمال مـدخلیّتی است تام و آن چه امر شـده در ردّ اعمال بدون ولایتِ رسول صـلی الله علیه و آله دالّ بر این مطلب است و از اعظم دلالات است و تحصیل این محبت یکی از منازل است.(۱)

تـذکره المتقین، مجموعه رهنمودهایی است از عارف کامل، حاج شـیخ محمـد بهاری همـدانی (۱۲۶۵ _ ۱۳۲۵ ق) در آداب سیر و سـلوک. این کتـاب بـا تعلیقـات عـارف ربانی، حسـنعلی نخودکی اصـفهانی کامل شـده است و با نامه ها و رهنمودهای عرفانی از حاج آقا محمد بید آبادی، ملا حسـینقلی همدانی و حاج سید احمد کربلایی به پایان رسیده است. آنان را نه سودای قلم فرسایی در سر بوده و نه بر آن بودند تا اندوخته های علمی خود را به تماشا بگذارند، بلکه اصرار و پافشاری مشتاقان کوی حقیقت، آنـان را وادار سـاخته است تـا بر خلاـف میل شخصـی حقایقی را آشـکار سازنـد تا مسـتعدان را الگویی بوده باشـد و رهروان را دستوری. بنابراین، سخنانشان از جان برآمده و بر جان خواننده اثر می گذارد.

آداب مراقبه

آداب مراقبه

[اول، ترک کردن گناهـان است و این همـان چیزی است که بنـای تقوا بر آن اسـتوار است. پـایه دنیا و آخرت بر آن پی ریزی گشـته و مقرّبان به وسـیله هیچ چیزی بالاتر و برتر از ترکِ معصـیت به خداوند نزدیک نگشـته اند.] از این جاست که حضـرت موسی علیه السلام از حضرت خضر سؤال می کند که چه

۱- رساله سیر و سلوک، صص ۱۳۵ _ ۱۵۳.

کرده ای که مأمور شده ام از تو تعلّم کنم؟ به چه چیز به این مرتبه رسیدی؟ فرمود: بِترکِ المعصیه؛ پس این را باید انسان بزرگ بداند و نتیجه آن هم بزرگ است.

[دومین امر، اشتغال به طاعات است؛ هر طاعتی که باشد البته پس از انجام واجبات، ولی به شرط حضور قلب و توجه]، لیکن به شرط حضور که روح عبادت حضور قلب است که بی آن قلب زنده نخواهد کرد.

بلکه گفته شده که: عبادت بی حضور یورثُ قَساوهَ القلبِ (موجب قساوت قلب می گردد). اگر از اهلِ ذکر باشد، خوب است اوایل، ذکرش استغفار باشد و در اواسط، ذکرِ یونسیّه، یعنی لا اله الا انت سبحانک انی کنتُ من الظالمین و در اواخر کلمه طیبه لا اله الا اللّه .

سومین امر، مراقبه است؛ یعنی غافل از حضور حضرتِ حق جلّ شأنه نباشد [و این، همان قله بزرگ و بالا برنده به سوی مقام مقّربین است و کسی که خواستار محبت و معرفت است باید به این ریسمان محکم چنگ زند و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به همین معنا اشاره دارد که فرمود: خدای را چنان پرستش کن که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند.]

چهارمین امر، حُزن دایم یا ترس از عذاب است، اگر از صالحین است و یا از کثرت اشتیاق اگر از مُحبّین است. چه این که به محض انقطاع رشته حزن از قلب، فیوضات معنویه منقطع گردد. پس بدان ای عزیز من! این که هر چه بر قلب انسان وارد آید از قبیل محسّنات، چه حزن باشد، چه فکر باشد، چه علم باشد، چه حکمت باشد، چه غیر این ها، آن مثل

میهمانی است بر شخصـی وارد شده. اگر قیام به وظیفه مهمان داری و اکرام ضـیف نمودی و جای او را پاکیزه از لوث کثافات و خس و خاشـاک و دفع موذیـات و غیره کردی به کمـال اعتنـا بر او، بـا آن مهمـان میـل کنـد به آن خانه وارد شود و الاّ اگر اذیتش کردی، مشکل است.

اگر حال داری، در آن حال بایـد قـدر آن حال را بـدانی و ضایعش نکنی و الاّ بعد از زایل شدن هیهات دیگر، آن را دریابی و بالجمله اگر بویی بخواهی از آدمیّت بشـنوی، باید مجاهده کنی که سخت تر از جهاد با اعداست. عرفا این جهاد را موت احمر می نامند و معنی مجاهده این است که اول باید ایمان بیاوری به این که دشـمن ترین دشمنان تو، نفس توست که سرمایه تو در تصـرف اوست و متصـرف در ارکان وجود تو است، با شـیاطین خارجه که اَصدقای او و شـرکای او و هسـتند؛ پس باید تو خیلی باهوش باشی.(۱)

حکیم و عـارف بزرگ، مرحوم سـید علی قاضـی طباطبایی، اسـتادِ اسـتادانِ عرفان و اخلاق در روزگار ما به شـمار می رونـد و بسیاری از عارفان کامل و عالمان عامل، افتخار شاگردی در مکتب عرفانی ایشان را داشته اند.

از این سالک الی اللّه، اشعار و نامه ها و دستورالعمل هایی باقی مانده است که یکی از آن نامه ها را می خوانیم:

۱- تذکره المتقین، صص ۵۳ _ ۵۶.

نامه ای عرفانی

نامه ای عرفانی

بسم اللّه الرحمن الرحیم

بعد حمد اللّه جلّ شأنه و الصلوه و السلام علی الرسول و آله.

حضرت آقا... تمام این خرابی ها که از جمله است: وسواس و عدم طمأنینه، از غفلت است و غفلت، کم تر مرتبه اش غفلت از اوامر الهیه است و مراتبِ دیگر دارد که به آن ها ان شاء اللّه نمی رسید و سبب تمام غفلات، غفلت از مرگ است و تخیّل ماندن در دنیا.

پس اگر می خواهید از جمیع ترس و هراس و وسواسی ایمن باشید، دایماً در فکرِ مرگ و استعداد لقاء اللّه باشید... و این است جوهر گران بها و مفتاح سعادت دنیا و آخرت.

و به جهت تسهیل این معنی، چند چیز دیگر به سرکار بنویسید، بلکه از آن ها استعانتی بجویی: اول بعد از تصحیح تقلید یا اجتهاد، مواظبتِ تامّه به فرایض خمسه و سایر فرایض در اَحسن اوقات و سعی کردن که روز به روز خشوع و خضوع بیش تر گردد و تسبیح صدیقه طاهره، بعد از هر نماز و خواندن آیه الکرسی کذلک و سجده شکر و خواندن یس، بعد از نماز صبح و واقعه در شب ها و مواظبت بر نوافل لیلیه و قرائت مستحبات در هر شب، قبل از خواب و خواندن معوّذات در شفع و وتر و استغفار هفتاد مرتبه در آن و ایضاً بعد از صلوات عصر.

و این ذکر را بعد از صلوات صبح و مغرب، یا در صباح و عشا ده مرتبه بخواند: «لا اله الا اللّه وحده لا شریک له، له الحمد و له الملک و هو علی کل شی ء قدیر. اعوذ بالله من همزات الشیاطین و اعوذبک ربّی ان یحضرون ان اللّه هو السمیع العلیم.»

مدتی به این مداومت نمایید، بلکه حالی رخ دهد که طالب استقامت شوید ان شاء اللّه تعالی.(۱)

کتاب آداب الصلوه، اثری است از عارف کامل، مهاجر و مجاهدِ فی سبیل اللّه، زنده نگاه دارنده اسلام ناب محمدی، حضرت امام خمینی در بیان تفصیلی آداب قلبی و اسرار معنویِ نماز. ایشان پیش از نوشتن این کتاب، همین معانی را به زبان اهل عرفان، با عنوان سرّ الصلوه نگاشته بودند، ولی آن حضرت به این منظور که این مطالب مورد استفاده شمار بیش تری از مردم قرار گیرد، کتاب حاضر را به زبانی ساده تر نوشتند.

آداب نماز

آداب نماز

یکی از آداب قلبیه در عبادات و وظایف باطنیّه سالکِ طریق آخرت، توجه به عزّ ربوبیّت و ذلّ عبودیّت است و آن یکی از منازل مهمّه سالک است که قوّت سلوک هر کس به مقدار قوّت این نظر است، بلکه کمال و نقص انسانیّت، تابعِ کمال و نقص این امر است و هر چه نظر انیّت و انانیّت و خود بینی و خود خواهی در انسان، غالب باشد، از کمال انسانیت، دور و از مقام قُرب ربوبیّت، مهجور است.

و حجابِ خود بینی و خود پرستی از جمیع حُجُب، ضخیم تر و ظلمانی تر است و خرقِ این حجاب از تمام حجب مشکل تر و خرق همه حجب را مقدمه است، بلکه مفتاح مفاتیح غیب و شهادت و باب الابواب عروج به کمالِ روحانیت، خرق این حجاب است. تا انسان را نظر به خویشتن و کمالِ و جمالِ متوهّمِ خود است، از جمالِ مطلق و کمالِ

۱- دریای عرفان،ص ۱۳۳.

صرف، محجوب و مهجور است.

و اول شرط سلوك الی اللّه خروج از این منزل است، بلکه میزان، در ریاضت حق و باطل همین است. پس هر سالک که با قدم انانیّت و خود بینی و در حجاب انیّت و خود خواهی طیّ منزلِ سلوک کند، ریاضتش، باطل [بوده]و سلوکش الی اللّه نیست، بلکه الی النفس است.

«مادر بت ها، بُتِ نفسِ شماست»، مادام که نفس را تعلّقی به خویش و توجهی به انیّت است، مسافر نشده و تا بقایای انانیّت در نظر سالک است و جدارانِ شهرِ خودی و اذان اعلام خود خواهی مختفی نشده، در حکم حاضر است نه مسافر و مهاجر کسی که با قدم عبودیّت سیر می کند و داغ ذلّت بندگی را در ناصیه خود گذارد، وصول به عزّ ربوبیّت پیدا کند. طریق وصول به حقایق ربوبیّت، سیر در مدارج عبودیّت است و آن چه در عبودیّت از انیّت و انانیّت مفقود شود، در ظلّ حمایتِ ربوبیّت آن را می یابد تا به مقامی رسد که حق تعالی سمع و بصر و دست و پای او شود. چون از تصرفات خود گذشت و مملکت وجود خود را یکسره تسلیم حق کرد و خانه را به صاحبِ خانه واگذار نمود و فانی در عزّ ربوبیّت شد، صاحب خانه خود متصرف در امور گردد. پس تصرفات او تصرف الهی گردد، چشم او الهی شود و با چشم حق بنگرد و گوش او گوش الهی شود و به گوش حق بشنود و هر چه ربوبیّت نفس کامل باشد و عزّ آن منظور خواطر شود، از عزّ ربوبیّت به همان اندازه کسر شود و ناقص گردد؛ چه

این دو مقابل یکدیگرند: «اَلدُّنیا وَ الاخِرهُ ضَرَّتان».(۱)

جامع الاسرار تألیف علامه سید حیدر آملی (۷۲۰ ــ ۷۸۲) از مهم ترین کتاب های عرفانی تشیع به شمار می رود. نویسنده در این اثر کوشیده است که غبار بیگانگی میان عرفان و تشیع را با کمک آیه های قرآنی و احادیث نبوی بزداید و شیطانِ فتنه انگیز را با تیرِ قرآن برهاند.

علامه سید حیدر آملی به سبب طهارت و تهذیب فراوان به زین العابدین زمان خود ملقب شد و در زمینه معارف الهی، آثار ارزشمندی دارد.

عارف کیست؟

عارف کیست؟

در معنی تصوف و اهلِ آن، سخنان بسیاری نقل شده است. صوفی کسی است که ظاهر او مخالف احکام شریعت نباشد و باطنش، طالبِ حقایق الحقیقه باشد. برای او چیزی نباشد و چیزی را برای چیزی ذخیره نکند و غیر ضروری و غیر واجب نخواهد و چیزی ندارد تا آن را به کسی عطا کند.

بعضی گفتند: صوفی کسی است که در دنیا بدون سرگرمی و گرفتاری زندگی کند و در قیامت، درخواستی نداشته باشد و بدونِ ترس و وحشتی، مولایش او را کفایت کند.

بعضی گفتند: برای تصوف، ظاهر و باطنی است. پس ظاهر تصوف، بریدنِ وابستگی است؛ یعنی همه چیز را به خدا وصل کند و هیچ چیز، او را از خدا جدا نکند و باطنِ تصوف، دوری از مخلوقات است، در حالی که

۱- آداب الصلوه، ص ۷.

سر او از خلق، دور و به اصل همه موجودات (خدا) وابسته است.

بعضی گفتند: تصوف، پذیرفتن خلق و خوی خداوند و به کار بستن آدابِ شریعت و چسبیدن به سنّت بهترین موجودات؛ یعنی محمد صلی الله علیه و آله است.

غذای عارف، مانند غذای بیماران و سخنش مانند گفتار مجروحان و نشستنش مانند نشستنِ خایفان و خوابش مانند خوابِ غرق شده هاست. عارف، شبش مانند شبِ مظلومین و روزش مانند روز غصه دارهاست.

عارف، ظاهرش مانند مسیح و باطنش مانند ابراهیم خلیل و همتش مانند موسای کلیم و سرّ و درونش مانند حبیب خداست. کلام و ذکرش خداست و دانشش برای خدا و توجهش به سوی خدا و شنیدنش از خدا و اُنس و الفتش با خدا و منزلتش نزد خدا و توکلش بر خدا و زندگی اش با خداست.

عارف، کسی است که ظاهرش از دنیا کوچ کرد و دلش به آخرت منتقل شد و سرّ درونش بر مولی و آقایش فرود آمد.

عارف، ظاهرش فرو رفته در گرفتاری هاست و روحش در بلا خوش است و از آن شکایت نمی کند و دلش با نجوی لذت می برد و سرّ و درونش با مولایش سر و کار دارد.(۱)

استاد محمد رضا حکیمی، چهره ای پرفروغ در زمینه دین و دانش اسلامی است که آثار و

۱- جلوه دلدار، صص ۶۵ _ ۶۷ .

نوشته هایش در وادی معارف الهی ارزش بسیاری دارد که همگی از زیبایی نثر، بهره می برند. نثرهای ادبی ایشان را بی شک می توان جزو شاهکارهای نثر ادبیِ فارسی دانست.

می خواهم دل باشم

می خواهم دل باشم

می خواهم چکاد باشم، تا جز بلند گرایان روشن، با غرورم در نیامیزند و جز تندرهای وحشی در پیشگاهم به نیایش نایستند و جز صَرصَرهای نستوه، آرزوی گذر بر پایگاهم نداشته باشند.

می خواهم کویر باشم، تا جز ساحل چشم اندازها، کسی پایانم را نیابد و جز شرنگ سوخته آفتاب، چیزی سیرابم نسازد و جز شب های سیه زادِ فرتوت، دیگری آشنایِ لحظه هایم نباشد.

می خواهم اُفق باشم، تا سیراب کننده کویرِ تشنه نگاه ها گردم و افسون گر امید نا امیدان شوم و سرگرانی های طبیعت را مرزی باشم.

می خواهم سراب باشم، تا اگر مردمی به گمانِ آب، به سویم شتافتند، زودم بشناسند و خویشتن را به دامن تلألؤ دروغینم نیافکنند و حاصل هستی ام را یک نیستیِ پر شکوه بینند.

می خواهم تک درخت باشم، در دامن درّه ای ایستاده و بر رهگذر ابهام طبیعت، چشم دوخته و هوس های زودگذر را به مسخره گرفته.

می خواهم جویبار باشم، تنها گوش خستگی ناپذیرِ از زمزمه آب ها و تکاپوی ریگ هایِ نرم و امیدوار... .

می خواهم روستا باشم تا شب هایی آرام و روزهایی بی تفاوت، همدمم گردند، حاصل ها در دامنم برویند و شباهنگ های در به در، دامنِ شب هایم

را به آتشِ حق حقِ خویش بسوزانند.

می خواهم سنگر باشم، تا قلب یک فداکار وطن، در میانِ کالبد سختم بتپد و یک دریا آتش امید و پایداری، استخوان هایم را ملتهب سازد و گه گاه غرور عشقی بر سرم سایه اندازد.

می خواهم شمع باشم، تا با اشک آتش زاد خویش، سوزستانِ سینه عاشقی را تسکین دهم و سیاهی دیوانه شبِ دردمندی را به هراس اندازم و سوسوی حقیری به سوی راهک هایِ امید کشم.

می خواهم پروانه باشم، تا نقد ناچیز هستی را در آستانه شکوه روشنایی درافکنم و جان تاریک به شعله عشقی برافروزم و غرور جان ستانِ شمع را به اوج رسانم.

می خواهم غم باشم، تا به دل های از جان عزیزتر بنشینم و در غرقاب طبیعت، زورق وفایِ مقدس باشم و شب های بی فرجام و روزهای سیاه را از اندوه تهی دستی رهایی بخشم.

می خواهم احساس باشم، روح ادراک ها.

می خواهم دل باشم، مرزِ انسان.

می خواهم نگاه باشم، پیامبر دل ها.

می خواهم عشق باشم، فروغ نگاه ها.

می خواهم وفا باشم، بهار عشق ها.

می خواهم امید باشم، راز وفاها.

می خواهم اشک باشم، افسون امیدها.

می خواهم شعر باشم، اشکِ سخن ها.

می خواهم غزل باشم، سخنِ اشک ها.

می خواهم حماسه باشم، معبد دلاورهای پروا نشناخته.

می خواهم پند باشم، مظلوم ترین دوست هر کس.

می خواهم سوز و آه باشم، می خواهم نغمه باشم، خروش باشم، شبگیر و سپیده باشم، باران و ژاله باشم و سرانجام یک سیل باشم که به هر چیز رسم، اوج هستی اش را به گوشش بخوانم و با این بی درنگ لحظه ها، درنگ نشناسم و سینه سپرِ هیچ هایِ هیچ کنم تا کم کم در دامن دشتی بیفتم و خلاصه شوم و به برکه ای درآیم و منجمد گردم و با نوازش مهتاب شکل گیرم و با غرور کوه ها به راه افتم و با صفای نغمه ها به خود آیم و با دیدن ستاره ها به دوری راه خود پی برم و در خم و پیچ ماهورها، بغرنج ها را لمس کنم و ناگهان با طلایه داری یک روح آواره، به سوی شهر بیایم، تا شهر را ببینم، یعنی: دیار انسان ها را... .(۱)

علامه محمدتقی جعفری (۱۳۰۲ _ ۱۳۷۷) از عالمان برجسته معاصر است که در قلمرو اندیشه و فرهنگ و عرفان اسلامی، صاحب نظر بوده و آثار بسیار گران سنگی به یادگار گذاشته است.

تفسیر و نقد و تحلیل ایشان بر مثنوی مولوی، یکی از مهم ترین منابع مولوی پژوهی و عرفان اسلامی است.

بشنو از نی

بشنو از نی

۱- فریاد روزها، صص ۱۱ _ ۱۵.

بشنو از نی چون حکایت می کند

وز جدایی ها شکایت می کند

در این ابیات، انسان به نی تشبیه شده، وجود شباهت میانِ انسان و نی به شکل بسیار زیبا و اعجاب انگیز در این ابیات بازگو می شود.

می توان گفت که هیجان روحی جلال الدین در این ابیات، مانند یک مقدمه کاملاً رسا، وضع روانیِ او را در سراسر مثنوی نشان داده، مانند یک فهرست بسیار عالی، تمام مضامین این کتاب را به طور اجمال بیان می کند. نیز سوزش عشق مطلق جلال الدین در این ابیات به حدی است که چهره نی بودن انسان را که در آتش فراق می سوزد، به خوبی نمودار می سازد.

اولین تشبیه که میان انسان و نی می کند، ناله جدایی از اصل است. چنان که نی به جهت جدایی از اصل (نیستان) فریاد می کند و ناله سر می دهد، هم چنان انسان به جهت جدایی از اصلِ خویش که ماورای طبیعت و قلمرو شعاع الهی است، ناله می کند.

انسان در نیستان (جایگاه اصلیِ خویش) با هم نوعان خود (مجردات) هم صدا بوده به جهت سنخیّتی که با یکدیگر داشته اند، جهانی پر از صفا و روحانیت و وحدت را گذرانیده اند. در این جهانِ طبیعت، تمام تفکرات و تکاپوها و نیایش های او فریادهایی است که در جست و جوی آن جایگاه اولی، طنین می اندازد.

کسی می تواند سوز و گداز و معنای حقیقی این فریادها را درک کند که به اصل خویشتن آگاه باشد. این آگاهی در او عشق حقیقی ایجاد خواهد کرد و اشتیاق به بازگشت به سوی آن اصل در دلش شعله ها فروزان خواهد ساخت.

گروه زیادی از فلاسفه و عرفا و شعرا، انسان را به نی تشبیه کرده اند. گروه دیگر، خودِ انسان را به نی تشبیه نکرده اند، بلکه نی را وسیله ابراز حقایق و واقعیات معرفی کرده اند. به نظر می رسد که چون غالباً نوای نی غم انگیز است، تلخیِ هجران را به وسیله نی بیان کرده اند و چه تلخی و سوزش بالاتر از تلخی و سوزشِ هجران انسان از ماوراءِ طبیعت است که جایگاه اصلیِ او بوده است؟

جبران خلیل جبران، از این گروه است که به وسیله نی، آلام بشری را گوشزد می کند: نی بیاورید تا نی بنوازم؛ زیرا رشد عقل انسانی در آهنگ نای است، آهنگ نای، پایدارتر از هر چیز... آوای این نای، گواراترین باده عشق است. وقتی تمام صداها خاموش می گردند. طنینِ نای هم چنان ابدیت می گیرد... ندای نی، بهترین نیایش است.

زندگانی نابود می گردد ولی این نوا پایدار خواهد ماند... بانگ نای، عامل اعتدال دل های انسانیت است. گناهان و جرایم بشری به پایان می رسد، ولی طنین ناله نی، هم چنان به پیش می رود.(۱)

۱- نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱، صص ۵ _ ۳۳.

محفـل اشـراقیِ دروسِ اخلاـق و عرفـانِ آیت اللّه مجتبی تهرانی، کانون تجمع طالبان معارف الهی است. ایشان که از شاگردانِ برجسـته امام خمینی به شـمار می رود، بر اثر نزدیکی و همنشینی بسیار با آن حضرت، در شخصیت فقهی، اخلاقی و عرفانیِ او فانی شده است. هم از این روست که خوشه چینان محضر تعلیم و تربیتش، از او رایحه روح خدا را استشمام می کنند.

لذتِ شهود و معرفت اللّه

لذتِ شهود و معرفت اللّه

یکی از آثار معرفت بر انسان، لـذتِ حاصل از شـناختِ خـداست. می توان گفت: لذتی فوق لذت معرفت تصور نمی شود. اثر معرفت بر روح، لذتی است که از مشاهده مقام رب، ناشی می شود.

ذکر این نکته لاـزم است که نفس، آن گـاه که به معنـای روح به کـار می رود، شاملِ مراتب شـش گانه ای است که در قرآن بدان اشاره شده است:

اولین مرتبه نفس، افسـار گسـیختگی آن است که قرآن کریم از آن به نفس اماره بالسوء تعبیر کرده است، در این حالت، نفس به زشتی ها امر می کند.

دومین مرتبه نفس، زیبـا شـدن زشتی هـا در نزد نفس است و این وقتی است که شـهوت و غضب بر آدمی حکمفرما شود. این مرتبه نفس به نفس مزّینه مشهور است.

سومین مرتبه، وسوسه ها و مکرهایی است که نفس برای رسـیدن به مقاصد نامشروع برمی گزیند. در این وادی، نفس به گول زدن خود می پردازد. از این نفس به نفس مسوّله تعبیر کرده اند.

چهارمین مرتبه، مقامی است که آدمی آن گاه که به زشتی ها دست می زنـد، به فطرت خویش بازگشت می کنـد و به ملامتِ خویش می پردازد.

از این وادی به نفس لوّامه تعبیر می شود.

مرتبه پنجم، آن گاه تحقق می یابد که نفس تحتِ تربیت انبیا و اولیا قرار می گیرد و در اثر معرفت به عالم غیب از اسارت قوای شهوانی و غضبی رهایی می یابد و به آرامش می رسد. در این مرتبه، نفس، لذات معنوی را می چشد که از آن به نفس مطمئنّه تعبیر کرده اند.

مرتبه آخر، فنایِ نفس است در آن چه مولا و محبوب می خواهد که نفس راضیه و مرضیه است.

همه غایتِ خلقت، وصول به مقام راضیه و مرضیه است. در این مقام، نفس محلّ تجلیِ افعال صفاتی و ذاتیِ حق است. برای عارف سالک، هیچ لذتی برتر از لذت لقاء اللّه و مشاهده ذات ربوبی نیست. چرا که غایت همت انسان و هدف از خلقت موجودات این مرتبه است و لذت حقیقی در وصول به غایتِ حقیقی است.

آن گاه که نفس به آرامش رسیده خطاب می گردد: «یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه؛ ای نفس مطمئنّه! به حضور پروردگارت باز آی در حالی که خشنود هستی به نعمت های ابدی او و او راضی از تو است.»(۱)

خطابِ ارجعی الی ربک کمالی است که فوق آن متصور نیست. آن گاه که اولین تجلی بر قلبِ سالک می نشیند، تمام جلوه های مادی در دیدگان او پست و حقیر می شود.(۲)

۱- فجر، ۲۷ _ ۲۸.

۲- درآمدی به سیر و سلوک، ص ۷۹.

فصل چهارم: ادبیات داستانی

اشاره

فصل چهارم: ادبیات داستانی

زیر فصل ها

مقدمه

مقدمه

ادبیـات داسـتانی از پر بـارترین و پر شـکوه ترین بخش های ادبیات فارسـی به شـمار می آیـد. مطالعه و تحقیق درباره آثار این بخش از ادبیـات، مـا را در باز شـناخت ادب و فرهنگ ایرانی و تأثیر پـذیری آن از فرهنگ اروپایی در سـده اخیر یاری خواهد کرد. در یک تقسیم بندی کلی، قصه های منثور گذشته را به انواع زیر می توان تقسیم کرد:

۱. قصه هایی در فنون و رسوم کشور داری، مانند: سیاست نامه از خواجه نظام الملک طوسی.

۲. قصه هایی در شرح زندگی و کرامات عارفان و بزرگان دینی و مذهبی، مانند: اسرار التوحید از محمدبن منوّر.

۳. قصه هایی در توضیح و شرح مفاهیم عرفانی، فلسفی و دینی، مانند: عقل سرخ از شیخ شهاب الدین سهروردی.

۴. قصه هایی که جنبه تاریخی دارند، مانند: تاریخ بیهقی.

۵. قصه هایی که از زبانِ حیوانات روایت می شود و نویسنده در آن، اعمال و احساسات انسان را به حیوانات نسبت می دهد، مانند: موش و گربه از شیخ بهایی و کلیله و دمنه.

۶ . قصه هایی در زمینه تعلیم و تربیت، مانند: قصه های قابوس نامه و اخلاق ناصری.

۷. قصه هایی که بر اساس امثال و حکم فارسی و عربی تنظیم شده اند،

مانند: جامع التمثیل از جبله رودی.

۸. قصه هایی که محتوای گوناگون دارنـد از معرفت آفریـدگار و معجزات پیامبران و کرامات اولیا، مانند: جوامع الحکایات از سدیدالدین محمد عوفی.

۹. قصه های عامیانه از سرگذشت ها و ماجراهای مردم و... .(۱)

موش و گربه، منـاظره ای است بین موش و گربه به سـبک عبیـد زاکـانی. شـیخ بهـایی در قالب این مناظره طنزآمیز، از عالمان، عارفان و صوفیانی که با تظاهر به علم و عرفان و عوام فریبی، برای خود نام و نانی فراهم کرده اند، به شدت انتقاد می کند.

حکایات و لطایف

حکایات و لطایف

آورده اند که روزی سلطان محمود به خواجه حسن میمندی که وزیر او بود، گفت: آیا شخصی باشد که فالوده نخورده باشد؟ وزیر گفـت: ای پادشـاه! بسـیارند که فـالوده نخـورده انـد و ندانـند. پادشـاه گفت: چنین کسـی نیست. وزیر می گفت هست و پادشاه می گفت نیست. تا آخر الامر مبلغی زر مهیا کرده مابین ایشان شـرط شد که اگر وزیر چنین کسـی پیدا کند، مبلغ زر را از پادشاه بگیرد و اگر پیدا نکند، وزیر آن مبلغ را دادنی باشد.

پس از این قرار، وزیر به تفحص چنان کسـی بیرون آمـد. گـذارش به بازار گوسـفند فروشان افتاد. از قضا شـخص سـرحدّی را دید. با خود گفت که این جماعت در سرحد بوده اند و معموری و آبادی ندیده اند. پس آن

۱- زبان و ادبیات فارسی پیش دانشگاهی، ص ۱۳۹.

شخص را به خدمت پادشاه آورد. پادشاه فرمود که قدری از فالوده آورند. پادشاه گفت: هرگز از این نعمت چیزی خورده ای؟ مرد گفت: خیر پادشاه، نخورده ام. پادشاه گفت: می دانی این چه چیز است و چه نام دارد؟ مرد گفت، نامش به یقین نمی دانم، اما به گمان من چیزی می رسد. در آن سرحد که ما هستیم، مردی است که از ما به عقل و ادراک قابل و برتر است و هر ساله یک مرتبه به شهر می آید. از قضا یک روزی از شهر آمده بود و می گفت: در شهر حمام های خوب به هم می رسد. بنده را گمان چنین است که این حمام باشد.

چون پادشاه این را شنید، بسیار بخندید و فرمود که مبلغ مذکور را به وزیر دهند. وزیر گفت: پادشاها! بفرما تا دو سر بدهند؛ زیرا دو سر برده ام چه که این مرد نه فالوده و نه حمام را دیده. پادشاه فرمود تا دو سر بدهند.

* * *

آورده اند که در زمانِ رسول علیه الصلاه و السلام، شخصی بود بسیار مهمان دوست و زنی داشت در نهایتِ خست و لئیم. آن مرد از توهم و خوف جنگ و فریاد برآوردن آن زن از کراهت نمودنِ مهمان، بسیار مرارت داشت. آن مرد لاعلاج روزی به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت و کیفیت احوال و ماجرا را بیان واقع کرد. حضرت فرمودند که برو به خانه. به آن زن بگو در حالتی که مهمان می آید، در پشت در مشاهده کن و هنگام بیرون رفتن مهمان نیز در عقب سر ایشان ملتفت شود و نگاه کن تا ببینی که خداوند عالمیان چه برکتی و چه خیری در حقّ مهمان داری عنایت فرموده.

پس آن مرد به خـانه رفت و بـا زن خود گفت که امروز رسول صـلی الله علیه و آله را با دو سه نفر دیگر به مهمانی طلبیـده ام. لهـذا توقع دارم که کـج خلقی نکنی و بخـل را فرو گـذاری و حضـرت فرمودنـد که در حالت داخل شـدن مهمان و در حالت بیرون رفتن نگاه کن تا ببینی آن چه را خدای تعالی به برکت مهمان ارزانی داشته است.

آن زن را به هزار عجز راضـی کرد و تهیه اسـباب ضـیافت را سـاخت. چون وقت داخـل شـدن مهمانان شـد، دیـد که در دامن مهمانـان گوشت و میوه های بسـیار است و داخل خانه شدنـد. چون وقت بیرون رفتن مهمانان شـد، دیـد که گزنـده ها و مار و کژدم بسـیار در دامن ایشـان آویخته، از خـانه بیرون شدنـد. آن زن تعجب کنان نزد شوهر آمـد و گفت چنین چیزی را دیـدم. شـوهر گفت: من از رسـول خـدا می پرسم. رسول خـدا فرمودنـد: آن نعمت هـا به برکت آن است که خداونـد عـالم به سـبب مهمانی و میزبانی ارزانی فرموده و آن گزنده ها، گناهانِ صاحب خانه است که بیرون می رود. پس از آن، آن زن چنان راغب مهمان شد که تمام عمر در باب مهمانی کردن به شوهر خود همیشه تأکید می کرد.(۱)

مجالس المؤمنین تألیف قاضـی نوراللّه شوشتری (۹۵۶ _ ۱۰۱۹) است که در آن زنـدگی نـامه بسـیاری از علما، حکما، عرفا و رُوات به چشم می خورد. سبک تحریر مجالس، بسیار ساده و روان است.

۱- مجموعه اشعار و آثار فارسی شیخ بهایی، صص ۱۹۳ _ ۱۹۹.

مُحبانِ خاص

اشاره

مُحبانِ خاص

زیر فصل ها

کمیل بن زیاد نخعی

بهلول عاقل

کمیل بن زیاد نخعی

کمیل بن زیاد نخعی

الشیخ الکامل المتکمل، کمیل بن زیاد النخعی از مکملِ موحدین و صاحب سرّ امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و آن حضرت را رسم بودی که چون علوم و اسرار در باطن موج زدی و خواستی که گوهر عرفانی بیرون اندازد، کمیل را پیش خود نشاندی و بر او جواهر اسرار فشاندی. آورده اند که روزی آن حضرت بر شتر نشسته، کمیل را بر عقب سر خود سوار کرده بود. در آن اثنا، کمیل مبادرت نموده سؤال نمود که: «یا امیرالمؤمنین! چیست حقیقت؟» حضرت جواب داد: «مراد از حقیقت، وجود حق است سبحانه.»

شیخ کاملِ فاضل، عبد الرزاق کاشی، در شرح این کلام هدایت نظام فرموده که چون کمیل از اصحاب قلوب بود و طلبِ مقام ولایت که مقام فنا در ذات احدیّت است، می نمود، حالِ او اقتضایِ سؤال از حقیقت نمود. پس آن حضرت جواب او بر وجهی ادا فرمود که مشعر بود به آن که آن مقام، مقام عالی است و صاحب قلب به آن متراقی نمی تواند شد، مگر نزد استعداد کامل و توفیق شامل و این کلام از آن حضرت، تحریص است کمیل را به کسب کمال و ترغیب بر سیر و سلوک لایق اهلِ حال.

پس کمیل گفت: «آیا من صاحبِ سرّ تو نیستم؟» گفت: «تو صاحبِ سرّ من هستی و لیکن چون دیگ سینه من به جوش می آید، آن چه از سر می ریزد، تو را معلوم می شود و...».

بهلول عاقل

بهلول عاقل

الشیخ الفاضل الواصل، بهلول بن عمرو العاقل از عقلای مجانین بوده و بی خبران او را دیوانه می خوانند. مولد او کوفه است. او تلمیذ خاص امام همام، جعفر الصادق علیه السلام و در زمره متقیانِ عصر خود بوده است.

نقل است که هارون به واسطه حفظ ملک عقیم همواره در دفع امامِ واجب التعظیم بود و بهانه ها می انگیخت که آن حضرت را به درجه شهادت برساند تا آن که در آن ایام، امام را متهم به داعیه خروج نمود و از متقیان زمانِ خود که یکی از آن جمله بهلول بود، استفسار اباحه قتل امام معصوم نمود. دیگران فتوا دادند.

بهلول به خدمت حضرت امام رفت و از صورت واقعه خبر داد و التماس نمود که او را در آن باب ارشادی نماید. آن حضرت فرمودند که خود را گسسته مهار و دیوانه و بی وقار ظاهر می ساز. بهلول به مقتضایِ اشاره واجب الاطاعه عمل نموده، خود را از تکلیف هارون خلاص فرمود.

آورده اند روزی بهلول را بر در خانه ابوحنیفه گذر افتاد. استماع نمود که با تلامذه خود می گوید: امام جعفر صادق علیه السلام سه چیز می گوید که من آن را نمی پسندم. اول آن که می گوید: شیطان به آتش معذّب خواهد شد. چون تواند بود که شیطان که از آتش است، به آتش معذب گردد؟! دیگر آن که می گوید: خدا را نمی توان دید، چون تواند بود که چیزی موجود باشد و او را نتوان دید؟! دیگر آن که می گوید: فاعل فعل خود است و حال آن که نصوص بر خلاف آن وارد است».

چون این سخن تمام شد، بهلول کلوخی از زمین برداشت و حواله ابوحنیفه کرد و بگریخت.

اتفاقاً آن کلوخ بر پیشانی ابوحنیفه آمد. کوفته و آزرده شد. ابوحنیفه با تلامذه از عقب او دویدند و او را بگرفتند. چون خویش خلیفه بوده، آزار او نتوانستند نمود. لاجرم او را به خدمت خلیفه بردند و اظهار شکایت از او نمودند.

بهلول به ابوحنیفه گفت: از من به تو چه ستم رسیده است؟ ابوحنیفه گفت: کلوخی بر پیشانی من زده ای و سرِ من درد می کند. بهلول گفت: درد را به من بنمای. ابوحنیفه گفت: درد را چون توان دید؟ بهلول گفت: پس تو چرا اعتراض بر امام صادق علیه السلام می کردی و می گفتی که چه معنی دارد که خدای تعالی موجود باشد و او را نتوان دید.

دیگر تو در دعوی آزردگی از کلوخ، کاذبی؛ زیرا که آن کلوخ، خاک بود و تو از خاکی. باید که خاک از خاک متأثر نشود و معذّب نگردد، بر قیاس اعتراضی که تو بر امام می کردی که شیطان از آتش است و... . دیگر تو استبعاد قول امام علیه السلام می نمودی که او بنده را فاعلِ فعل خود گفته و هرگاه که بنده فاعلِ فعل خود نباشد، پس چرا تو مرا پیشِ خلیفه آورده و دعویِ قصاص می کنی؟

ابوحنیفه چون سخنی معقول در برابر نتوانست گفت، شرمنده گشته، از مجلس برخاست.(۱)

کتاب ارزشمند خزائن، تألیف ملا احمد نراقی، گنجینه ای است شامل انواع مطالب علمی و

۱- مجالس المؤمنین، ج ۲، صص ۱۰ _ ۱۵.

ادبی و داستانی. در این کتاب، حکایات و لطیفه های شیرینی آمده که بسیار خواندنی است.

لطایف معنوی

لطایف معنوی

روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله با حضرت امیر علیه السلام خرما می خوردند. هر خرما که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می خورد، پنهان دانه اش را نزد امیر علیه السلام می نهاد تا تمام شد و پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله هیچ خرما نبود و همه نزد حضرت امیر بود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر که دانه او بیش تر بوده بسیار خورنده است.» حضرت امیر فرمودند: «هر که خرما را با دانه خورده است، آن خورنده تر است.» حضرت امیر چون این کلام را فرمود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله تبسم نمود و فرمان داد تا هزار درهم به آن حضرت انعام دادند.

* * *

عوف بن مالک که از بزرگان صحابه و مردی عظیم الجثه بود، روزی به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت. وقتی که حضرت در خیمهِ نشسته بود، سلام کرد. حضرت فرمود: در آی. گفت: به همه اعضای خود درآیم یا چیزی را بیرون بگذارم. حضرت بخندید.

* * *

وقتی صُهیب یک چشم او درد می کرد و خرما می خورد. حضرت فرمود: ای صُهیب! چشم تو درد می کند و خرما می خوری؟! گفت: از آن طرف می خورم که درد نمی کند.

* * *

ادیبی را وقت احتضار رسید. گفت: مرا در کفنِ کهنه کفن کنید تا چون

نکیرین آیند چنان تصور کنند که من مرده کهنه ام و از من سؤال نکنند.

* * *

از مکتب داری پرسیدند که تو بزرگ تری یا بردارت؟ گفت: من حال یک سال بزرگ ترم، اما بعد از یک سال دیگر که بر وی بگذرد، با من برابر خواهد شد.

* * *

شخصی از بام افتاد و بر گردنِ ملا قطب خورد. مهره گردن او شکست. بر بستر خوابیده، جمعی به عیادت او آمدند و گفتند: حال مولانا چون است؟ گفت: «چه حال از این بدتر که دیگری از بام افتاد و گردنِ من بشکست».

* * *

مگس خانِ افغان بر سرِ قبر خواجه حافظ آمده، به جهت تشنیعِ، خواست مقبره او را خراب کند. جمعی او را ممانعت کرده، قرار بر تفأل از دیوان خواجه گذاردند. این شعر نمودار شد:

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست

عرض خود می بری و زحمت ما می داری(۱)

کتاب مستطابِ حیوه القلوب، تألیف علامه مجلسی از مهم ترین کتاب هایی است که در موضوع قصص و احوالات پیغمبران بزرگ و جانشینان ایشان نوشته شده است. ویژگی خاص

۱- مجالس المؤمنین، ج ۲، صص ۹۰ _ ۴۰۲.

این کتاب آن است که بیش تر قصه ها و حکایات آن از ائمه اطهار علیه السلام نقل شده است و راویان آن، از محدّثان بزرگ شیعه هستند.

فرود آمدن حضرت آدم و حوا به زمین

فرود آمدن حضرت آدم و حوا به زمین

از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که چون آدم علیه السلام نافرمانی پروردگار خود کرد، منادی او را ندا کرد از نزد عرش که: «ای آدم! بیرون رو از جوارِ من به درستی که در جوارِ من نمی باشد کسی که نافرمانی من کند».

پس آدم گریست و ملایکه گریستند. پس حق تعالی جبرئیل را به سوی او فرستاد و او را به زمین فرو فرستاد سیاه شده. پس چون ملایکه او را به این حال مشاهده کردند، فریاد برآوردند و گریستند و صدای گریه ایشان بلند شد و گفتند: پروردگارا! خلقی آفریدی و از روحِ برگزیده خود در او دمیدی و ملایکه را به سجده او درآوردی و به یک گناه، سفیدی او را به سیاهی مبّدل کردی. پس ندا کرد منادی از آسمان که امروز برای پروردگار روزه بدار. پس روزه داشت و آن روز سیزدهم ماه بود. ثلثِ سیاهی از بدنش زایل شد و به این سبب این روزها را ایام البیض گفتند.

پس از آسمان منادی ندا کرد: ای آدم! این سه روز را برای تو و فرزندانِ تو مقّرر کردم. هر که در هر ماه این سه روز را روزه دارد، چنان باشد که تمام عمر را روزه گرفته باشد.

پس آدم از روی اندوه نشست و سر را در میانِ دو زانو گذاشت اندوهگین و غمناک. پس حق تعالی جبرییل را به سوی او فرستاد و گفت:

ای آدم! چرا تو را انـدوهناک و محزون می بینم؟ گفت: پیوسـته چنین غمگین خواهم بود تا امرِ خـدا برسد. جبرییل گفت: من رسولِ خـدایم به سوی تو و تو را سـلام می رسانـد و می گویـد: ای آدم! خـدا تو را زنـده بدارد و خندان گرداند. پس آدم به سجده رفت و چون سـر از سـجده برداشت سـر سوی آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! حُسن و جمالِ مرا زیاده گردان. چون صبـح شـد، ریشِ بسـیار سـیاهی بر روی او روییـده و دست بر آن زد و گفت: پروردگـارا! این چیست؟ فرمود: این لحیه است. زینت دادم تو را به این و فرزندان تو را تا روز قیامت.

به سـند حسن، منقول است از حضرت صادق علیه السلام که چون آدم از بهشت فرود آمد، خط سیاهی در بدنِ او به هم رسید از سر تا پا. پس آدم بسیار گریست و محزون گردید بر آن چه ظاهر شده بود در او.

پس جبرییـل بـه نزد او آمـد و گفت: چه بـاعث شـده است گریه تـو را؟ گفت: این سـیاهی که در بـدنم ظـاهر گردیـده است. جبرییـل گفت: برخیز و نماز کن که این وقتِ نماز اول است. چون نماز کرد سـیاهی آمـد تا سـینه اش. پس در وقت نماز دوم آمـد و گفت: ای آدم! بر خیز و نماز کن که این وقت نماز دوم است. چون نماز کرد، سیاهی فرود آمـد تا نافش. پس آمد به نزد او در وقت نمـاز سـوم و گفت: برخیر ای آدم! و نمـاز کن که وقتِ نمـاز سوم است. چون نمـاز کرد، سـیاهی فرود آمـد تا زانوهایش. پس در وقتِ نماز چهارم آمد و گفت: ای آدم! برخیز و نماز کن که این وقت نماز چهارم است.

چون نمـاز کرد، سـیاهی آمـد تـا پاهـایش. پس در وقتِ نمـاز پنجم آمـد و گفت: ای آدم! برخیز و نماز کن که این وقتِ نماز پنجم است. چون نماز کرد همه سیاهی از بدنش بر طرف شد. پس آدم، حمدِ خدا کرد و ثنا گفت

او را. پس جبرییل گفت: ای آدم! مَثَلِ فرزندان تو در این نماز مانند مَثَلِ تو است در این سیاهی. هر که از فرزندانِ تو در هر روز و شب پنج نماز بکند، بیرون می آید از گناهانش، چنان چه تو از این سیاهی بیرون آمدی.(۱)

در بیانِ قصه حضرت سلیمان

در بیانِ قصه حضرت سلیمان

ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: چون حق تعالی وحی فرستاد به سوی داوود علیه السلام که سلیمان را خلیفه خود گرداند، بنی اسراییل به فریاد آمدند و گفتند: خردسالی را بر ما خلیفه می کند و در میانِ ما از او بزرگ تر هست.

پس داوود سر کرده ها و اکابر اسباط بنی اسراییل را طلبید و گفت: به من رسید آن چه شما در باب خلافتِ سلیمان گفتید. شما عصاهایِ خود را بیاورید و هر یک نام خود را بنویسد بر عصای خود و با عصای سلیمان، شب در خانه می گذاریم و صبح بیرون می آوریم. عصای هر کس که سبز شده باشد و میوه داده باشد، او به خلافتِ الهی سزاوارتر خواهد بود.

پس چنین کردند و عصاها را در خانه ای گذاشتند و در خانه را بستند و سرکرده های قبایلِ بنی اسراییل همه حراست آن خانه کردند. چون داوود نماز صبح را با ایشان به جا آورد، در را گشود و عصاها را بیرون آورد. چون بنی اسراییل دیدند که در میانِ عصاها، عصای سلیمان علیه السلام برگ بر آورده و میوه داده، به خلافت او راضی شدند.

پس حضرت داوود علیه السلام در حضور بنی اسراییل امتحان نمود علم آن

۱- حیوه القلوب، ص ۵۴.

حضرت را. پرسید: ای فرزند! چه چیز خنک تر و راحت بخش تر است؟ سلیمان فرمود: عفو کردن خدا از مردم و عفو کردن بعضی جرم را. پس پرسید: ای فرزند! چه چیز شیرین تر است؟ فرمود: محبت و دوستی و این رحمتِ خداست در میانِ بندگانش.

داوود خندید و شاد گردید و گفت: ای بنی اسراییل! این خلیفه من است در میانِ شما بعد از من. پس بعد از آن سلیمان، امر خود را مخفی داشت. زنی خواست و مدتی از شیعیان خود پنهان داشت... . روزی به ساحل دریا رفت. ناگاه مردی را دید که شکار ماهی می کند. به او گفت: راضی می شوی من تو را مدد کنم در شکار کردن و مُزدی به من بدهی؟ صیاد گفت: بلی. پس سلیمان، صیاد را مدد کرد در شکار ماهی. چون فارغ شدند، صیاد دو ماهی به مُزد به آن حضرت داد. پس سلیمان ماهی را گرفت و خدا را حمد کرد و شکم یکی از آن ها را شکافت. انگشتری در میان شکم او یافت. پس انگشتر را گرفت در جامه خود بست و خدا را شکر کرد و ماهی ها را پاکیزه کرد و به خانه آورد. پس زن بسیار شاد شد و گفت: می خواهم پدر و مادر مرا بطلبی تا بدانند که تو کسب کرده ای. پس انگشتر خود را که در شکم ماهی یافته بود، بیرون آورد و در همان ساعت مرغان و جنیان همه بر او گرد آمدند و باد در فرمانِ او شد و پادشاهی او ظاهر گردید. زن را و پدر و مادر او را برداشت و به بلاد اصطخر آورد. شیعیانِ او از اطراف عالم به نزد او جمع شدند و شاد گردیدند و از

شدت ها که ایشان را در غیبت آن حضرت روی داده بود، فرج یافتند.(۱)

کتاب سیاحت شرق اثر مرحوم آقا نجفی قوچانی، (۱۲۹۵ _ ۱۳۶۳) با بیانی جذاب و شیرین و داستانی، بیانگر زندگی پرمشقت و سخت روحانیان بزرگی است که در راهِ پاسداری و بزرگداشت کلمه حق و حافظت از حریم مکتب تشیع، همه سختی ها را به جان خریدند و هیچ گاه حاضر نشدند با ملاحظه کاری های به ظاهر موجّه، کسوتِ مقدس روحانیت را بیالایند. این کتاب در برگیرنده مطالب مهمی از وقایع تاریخ معاصر ایران و عراق، جنگ جهانی اول و نهضت مشروطه است.

خاطراتِ نجف

خاطراتِ نجف

شب اول [که وارد نجف شدم] رفتم به درس آخوند خراسانی، محض سیاحت و تماشا. چون من تا همان شب، قصد ماندن و درس خواندن نداشتم، وقتی که به درس گوش دادم و آن بیانِ سحرِ وَش را دیدم، افسوس عمر گذشته را خوردم که تا به حال درس نخواندم و من مجذوب درس آخوند شدم. فردا هنوز آن دو قِران خرج نشده بود که یکی از رفقا گفت که از دهات قوچان زوّار آمده است و خبر شما را در این جا پیدا نموده اند و به دیدن شما می خواهند بیایند و یکی از آن ها داماد شماست. گفتم: من بی پولِ صرف هستم و من حیا می کنم به آن ها اظهار کنم. شما در نبودِ من به آن ها بگویید که هر چه ممکن است به من پول بدهند و من قبض می نویسم که در آن جا از پدرم بگیرند. آن ها ساعتِ بعد آمدند به حجره و پنج تومان پول به من دادند. آن وحشتی که داشتم از بی خرجی بودن در این وادیِ غیر ذی زرع و فقد آشنایانِ پولدار، به کلی برطرف شد

۱- حیوه القلوب، ص ۳۵۶.

و هر شبی که به درسِ آخوند می رفتم، بر شوق و ذوق من به درس آخوند افزوده می شد تا بعد از دو هفته قلم و دوات و کاغذ مهیا نمودم و عازم شدم بر ماندن و درس خواندن و نوشتن... و در دکانِ عطاری و نانوایی، نسیه کاری گذاشتم. قند و چای و نان خالی را مرتباً داشتم ولکن پُختی تا شش ماه در آن حجره تحققّ نگرفت.

پُختنی خوردن ما منحصر بود به جایی که وعده بگیرند و آن هم در نجف بسیار قلیل الوجود بود و در نیمه شعبان که باز زیارتی بود، طلاب نجف همه رفتند و من هم بسیار مایل بودم که در زمره آن ها داخل باشم و پول فقط چهار قِران داشتم.

روز سیزدهم شعبان که روز آخر بود که به زیارت ممکن است بروند، در آن روز هر چه حساب نمودم که با همان چهار قِران پیاده بروم و پیاده برگردم، دیدم ممکن نمی شود و بیش از چهار قِران خرجی می خواهد. بالاخره بنا گذاشتم که اگر امروز نشد بروم، در روز نیمه می روم به وادی السلام . اولاً زیارت عاشورایی می خوانم. بعد از آن، به حسین بن علی علیه السلام شکایت از پدرش می نمایم که عشق تامی به زیارت شما داشتم و علی علیه السلام این قدر پول به ما نداد که بیایم در حضور زیارت کنیم و ما جهتِ خود پول نخواستیم که بگوید باید ریاضت کشید و... .

در همین خیالات در حجره کذایی تنها نشسته بودم که دو نفر از طلاب خراسانی که رفیق بودند، وارد شدند. نیم ساعتی نشستند و حال پرسیدند و یکی از آن دو نفر شش قِران به ما داد که این را از آقا سید محمدکاظم یزدی برای شما گرفته ام و آن ها رفتند. من هم بیرون شدم از میان بازار یک نانی

گرفتم به دستمال نموده. رفتم بیرون و دنباله زوّار از نجف قطع شده بود و نزدیک ظهر بود. کفش ها و نان را به عبا نموده روی دوش انداختم و خوشحال که یک تومان پول دارم که چهار قِران هم از حساب خرج مسافرت من که در حجره حساب کردم، زیادتر بود و تازه از سفر آمده مثل برق به سیاهی آخرهای زوّار رفتم تا به دسته اول رسیدم... .

فردا به زیارت مشرف شدیم. بعد از زیارتی بیرون شدم. از راه آب، خود را به کوفه رساندم. مسجد سهله و کوفه را با مسجد صعصعه و زید را نیز زیارت نموده و اعمال آن ها را به جا آوردم و مسلم و هانی را نیز سلام دادم و برای میثم و کمیل که در بینِ راه نجف مدفون بودند، فاتحه خواندم. سرخوش و سرافراز داخلِ نجف و به زیارتِ علی علیه السلام مشرف شدم؛ یعنی خود را نمودم که از کربلا می آیم. ان شاءاللّه آن هم تقبّل اللّه گفته... . هنگام ورود به نجف، سنه هزار و سیصد هجده بود و سلطانِ ایران، مظفرالدین شاه بود. عمر من در آن وقت بیست و سه سال بود.(۱)

شهید آیت اللّه سید عبدالحسین دستغیب، آثار بسیاری در زمینه علم اخلاق دارد که مهم ترین آن ها چنین است: قلب سلیم و استعاذه. کتاب داستان های شگفت ایشان نیز از جمله کتاب های مشهور میان خاص و عام است که مجموعه ای است از سرگذشت های عبرت انگیز و خواندنی.

۱- سیاحت شرق، صص ۱۷۹ _ ۱۸۲.

حکایت از نماز

حکایت از نماز

از مرحوم جنـاب حـاج سـید هـاشم نقـل شـده که: روزی در مسـجدی پـدرم می خواست نمـاز جماعت بخوانـد و من هم جزو جمـاعت بودم. ناگـاه مردی در هیـأت اهلِ دهات وارد شـد و از صـفوف جماعت عبور کرد تا صف اول پشت سرِ پـدرم قرار گرفت.

مؤمنین از این که یـک نفر دهـاتی در محلی که بایـد جای اهلِ فضل باشـد، آمـده سـخت ناراحت شدنـد. او اعتنایی نکرد. در رکعتِ دوم در حالِ قنوت، قصـدِ فرادا نمود. نمـازش را تمـام کرد. همـان جـا نشـست و سـفره ای که همراه داشت باز نمود و شروع به خوردن نان کرد.

چون نماز فارغ شـد، مردم از هر طرف به او حمله کردند و اعتراض نمودند و او هیچ نمی گفت. پدرم متوجه مردم شد. گفت: چه خبر است؟ گفتند: امروز این مرد دهاتی جاهل به مسأله آمده صف اول پشتِ سر شـما اقتدا کرده، آن گاه وسط نماز قصد فرادا کرده و بعد نشسته چیز می خورد.

پدرم به آن شـخص گفت: چرا چنین کردی؟ در جواب گفت: سببِ آن را آهسته به خودت بگویم یا در جمع بگویم؟ پدرم گفت: در حضور همه بگو. گفت: من وارد این مسجد شدم به امید این که از فیض نماز جماعت با شما بهره ای ببرم.

چون اقتـدا کردم، اواسطِ حمـد دیـدم شـما از نماز بیرون رفتید و در این عالم خیال واقع شدید که من پیر شده ام و از آمدن به مسـجد عـاجزم. الاـغی لاـزم دارم که سواره حرکت کنم. پس به میـدان الاـغ فروش هـا رفتیـد و خری را انتخاب کردیـد و در رکعتِ دوم در خیالِ تدارکِ خوراک الاغ و تعیین

جای او بودید که من عاجز شدم و دیدم بیش از این سزاوار نیست و نمی توانم با شما باشم. پس نماز خود را تمام کردم.

این را گفت و سفره را پیچید و حرکت کرد. پدرم بر سرِ خود زد و ناله نمود و گفت: این مرد بزرگی است. او را بیاورید که مرا به او حاجتی است. مردم رفتند که او را برگردانند، ناپدید گردید و تا این ساعت دیگر دیده نشد.

* * *

عالم متقی جناب حاج شیخ محمدباقر شیخ الاسلام فرمود: من عادت داشتم همیشه پس از فراغت از نماز جماعت با کسی که طرف راست و چپ من بود، مصافحه می کردم. وقتی از نماز جماعت مرحوم میرزای شیرازی در سامرا پس از نماز با طرفِ راستِ خود که یک نفر از اهل علم و بزرگوار بود، مصافحه کردم و در طرف چپ یک نفر دهاتی بود که به نظرم کوچک آمد و با او مصافحه نکردم. بلافاصله از خیالِ فاسدِ خود پشیمان شده و به خود گفتم: شاید همین شخص که به نظر تو شأنی ندارد، نزدِ خدا محترم و عزیز باشد. فوراً با کمالِ ادب با او مصافحه کردم. پس بوی مُشکی عجیب که مانند مشک های دنیوی نبود به مشامم رسید و سخت مبتهج و خوش وقت و دل شاد شدم و احتیاطاً ازو پرسیدم: با شما مشک است! فرمود: نه من هیچ وقت مشک نداشتم. یقین کردم که از بوهای روحانی و معنوی است و نیز یقین کردم که شخصی است جلیل القدر و روحانی. از آن روز متعهد شدم که هیچ وقت به حقارت به مؤمنی ننگرم.

* * *

عـالم بزرگـوار امـام جمعه بهبهـانی نقـل فرمود که: در اوقـات تشـرف به مکه معظمه روزی به عزم تشـرف به مسـجد الحرام و خوانـدن نمـاز در آن مکان مقـدس از خانه خارج شـدم. در اثنای راه خطری پیش آمـد و خداونـد مرا از مرگ نجات داد و با کمالِ سـلامتی از آن خطر رو به مسجد آمدم. نزدیک در مسجد خربزه زیادی روی زمین ریخته بود و صاحبش مشغول فروش آن هـا بـود. قیمـتِ آن را پرسـیدم. گفـت: آن قسـمت فلاـن قیمت و قسـمت دیگر ارزان تر و فلاـن قیمت است. گفتم: پس از مراجعت از مسجد می خرم و به منزل می برم.

پس به مسـجدالحرام رفتم و مشـغول نماز شـدم. در حالِ نماز در این خیال شدم که از قسـمت گرانِ آن خربزه بخرم یا قسـمت ارزان ترش و چه مقدار بخرم و خلاصه تا آخر نماز در این خیال بودم و چون از نماز فارغ شده، خواسـتم از مسجد بیرون روم. شخصـی از درِ مسـجد وارد و نزدیـک من آمـد و در گـوشم گفت: خـدایی که تو را از خطرِ مرگ، امروز نجـات بخشـید، آیا سزاوار است که در خانه او نماز خربزه ای بخوانی؟ فوراً متوجه عیب خود شده و بر خود لرزیدم.(۱)

کتـاب منتهی الآمـال، از مهـم تریـن کتـاب هـای مربـوط بـه زنـدگی و سـیره معصـومین علیهـم السـلام اسـت که به وسـیله ثقه المحدثین، مرحوم حاج شیخ عباس قمی نوشته شده است.

«به خاطرِ داعی رسید تألیف کتابی در ذکر ولادت و مصائب حضـرت سـید المرسلین و عترت طیبینِ آن جناب و ذکر قلیلی از فضایل و مناقب و اخلاق آن بزرگواران تا مؤمنان به

۱- داستان های شگفت، ص ۱۰۰.

خوانـدن و شـنیدن آن به ثـواب احیـای احـادیث ایشـان نایـل گردنـد و به محزون بودن و گریسـتن بر مصـایب عظیم ایشـان به درجات مقربین رسند».

فضایل امام رضا علیه السلام

فضایل امام رضا علیه السلام

شیـخ صـدوق روایت کرده از یزیـدبن سـلیط که گفت: ملاقات کردم حضـرت صادق علیه السـلام را در راه مکه و ما جماعتی بودیم. گفتم: پدر و مادرم فدایِ تو باد، شما امامانِ پاکید و مرگ چیزی است که هیچ کس را از آن گریزی نیست. پس با من چیزی بگو تا برسانم به واپس ماندگانِ خود.

حضـرت فرمود: آری، این ها فرزندانِ منند و این بزرگِ ایشان است و اشاره کرد به پسرش موسی علیه السلام و در اوست علم و حلم و فهم وجود و معرفت به آن چه محتاجنـد مردم به آن، در آن چه اختلاف می کننـد در امر دینِ خود. و در اوست خلُق حُسن جوار و او دری است از درهای خداوند تعالی و در او صفتی است بهتر از این ها.

پس گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد، آن صـفت چیست؟ فرمود: بیرون می آورد خدای عزّ و جل از او دادرس و فریادرس این امت را و نور و فهم و حکم این امت را. محفوظ می دارد به او خدای تعالی، خون ها را و اصلاح می کند به او میانِ مردم نزاع ها را و انضمام می دهد به او پراکنده را و التیام می دهد به او شکسته را و می پوشاند به او برهنه را و سیر می کند به او گرسنه را و ایمن می سازد و به او ترسان را و فرو می آورد به او باران را و مطیع و فرمانبردار او شوند، بندگان.

ابن بابویه به سند حسن از بزنطی روایت کرده است که به خدمت امام

محمد تقی علیه السلام عرض کردم که گروهی از مخالفان شما گمان می کنند که والد بزرگوار شما را مأمون ملقبِ به «رضا» گردانید، در وقتی که آن حضرت را برای ولایت عهدِ خود اختیار کرد.

حضرت فرمود: به خدا سوگند که دروغ می گویند، بلکه حق تعالی او را به رضا مسمّی گردانید برای آن که پسندیده خدا بود در آسمان و رسول خدا و ائمه هدی در زمین از او خشنود بودند و او را برای امامت پسندیدند.

گفتم: آیا همه پدران گذشته شما پسندیده خدا و رسول و ائمه نبودند؟ گفت: بلی. گفتم: پس به چه سبب او را در میان ایشان به این لقب گرامی مخصوص گردانیدند؟ گفت: برای آن که مخالفان و دشمنان او را پسندیدند و از او راضی بودند، چنان چه موافقان و دوستان از او خشنود بودند و اتفاق دوست و دشمن بر خشنودی از او، مخصوص آن حضرت بود. پس به این سبب، او را به این اسم مخصوص گردانیدند.(۱)

کتاب داستانِ راستان، اثر استاد شهید مرتضی مطهری مجموعه ای از حکایاتِ اخلاقی است که برگرفته از کتاب های حدیث و رجال و تاریخ است. این داستان ها، افزون بر آن که می تواند راهنمای اخلاقی و اجتماعی سودمند باشد، نشان دهنده روح آموزه های اسلامی هست و خواننده از این رهگذر با حقیقت و روح تعلیمات اسلامی آشنا می شود. این داستان ها هم برای خواص قابل استفاده است و هم برای عوام، ولی منظور از این نگارش، تنها استفاده عوام است.

۱- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۴۵۵.

داستانِ راستان

داستانِ راستان

شخصی با هیجان و اضطراب به حضور امام صادق علیه السلام آمد و گفت: درباره من دعایی بفرمایید تا خداوند به من وسعت رزقی بدهد که خیلی فقیر و تنگ دستم. امام علیه السلام فرمود: هرگز دعایی نمی کنم. گفت: چرا دعا نمی کنید؟! امام علیه السلام فرمود: برای این که خداوند راهی برای این کار معین کرده است. خداوند امر کرده که روزی را پی جویی کنید و طلب نمایید. اما تو می خواهی در خانه خود بنشینی و با دعا روزیِ خود را به خانه خود بکشانی.

* * *

مردی از سفر حج برگشته سرگذشت مسافرت خویش و همراهانش را برای امام صادق علیه السلام تعریف می کرد. مخصوصاً یکی از همسفران را بسیار می ستود که چه مرد بزرگواری بود و ما به معیّتِ هم چو مرد شریفی، مفتخر بودیم. یکسره مشغول طاعت و عبادت بود. همین که در منزلی فرود می آمدیم، او به گوشه ای می رفت و سجاده خویش را پهن می کرد و به طاعت و عبادت خویش مشغول می شود.

امام علیه السلام فرمود: پس چه کسی کارهای او را انجام می داد و حیوانِ او را که تیمار می کرد؟ گفت: البته افتخار این کارها با ما بود. او فقط به کارهای مقدس خویش مشغول بود و کاری به این کارها نداشت. امام علیه السلام فرمود: بنابراین، همه شما از او برتر بوده اید.

* * *

همین که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اصحاب و یاران از مرکب ها فرود آمدند

و بارها را بر زمین نهادند، تصمیم جمعیت بر این شد که برای غذا، گوسفندی را ذبح و آماده بکنند. یکی از اصحاب گفت: سر بریدن گوسفند با من. دیگری گفت: کندن پوست آن با من. سومی گفت: پختن گوشت آن با من و... . رسول اکرم گفت: جمع کردن هیزم از صحرا با من. اصحاب گفتند: یا رسول اللّه ! شما زحمت نکشید و راحت بنشینید. ما خودمان با کمالِ افتخار، همه این کارها را می کنیم. رسول اللّه فرمود: می دانم که شما می کنید، ولی خداوند دوست نمی دارد بنده اش را در میانِ یارانش با وضعی متمایز ببیند که برای خود نسبت به دیگران امتیازی قایل شده باشد. سپس به طرفِ صحرا رفت و مقدار لازم خار و خاشاك از صحرا جمع کرد و آورد.(۱)

* * *

ابوعلی سینا هنوز به سنّ بیست سال نرسیده بود که علوم زمانِ خود را فرا گرفت و در علوم الهی و طبیعی و ریاضی و دینیِ زمانی خود سرآمد عصر شد. روزی به مجلس درس ابوعلی بن مسکویه، دانشمند معروف آن زمان حاضر شد. با کمالِ غرور، گردویی را جلوی ابن مسکویه افکند و گفت: مساحت سطح این را تعیین کن. ابن مسکویه، جزوه هایی از یک کتاب که در علم اخلاق و تربیت نوشته بود، به جلو ابن سینا گذاشت و گفت: تو نخست اخلاقِ خود را اصلاح کن تا من مساحت سطح گردو را تعیین کنم. تو، به اصلاح اخلاق خود محتاج تری از من، به تعیین مساحت این گردو. بوعلی از این گفتار شرمسار شد و این جمله راهنمای اخلاقی او

۱- مجموعه آثار، ج ۱۸، صص ۱۹۷ _ ۲۰۱.

در همه عمر قرار گرفت.(۱)

سنت کشکول نویسی، در دوران حاضر، تا حدودی از رونق افتاده است، ولی استقبال از این کتاب ها به دلیل ساده بودن نثر و وجود لطایف و حکایات شیرین و کوتاه بودنِ مطالبِ، بسیار زیاد است. کلیات کشکولِ امامت، نوشته آیت اللّه سید عزیز اللّه امامت کاشانی از جمله این کتب است.

دقیقه های شیرین

دقیقه های شیرین

عربی موسی نام، صبحگاهی در باغچه مسجد وضو می ساخت. کیسه زری یافت. آن را به دست گرفته به مسجد رفت که عقب امام نماز گزارد. همین که به نماز ایستاد، اتفاقاً امام این آیه را بر زبان آورد: و ما تلکِ بیمینك یا موسی.

عرب گفت: و اللّه ! انتَ ساحر و کیسه را پیشِ محراب انداخته، رو به گریز نهاد که مبادا او را به تهمت دزدی بگیرند.

* * *

مردی شیعه با مردی سنی مباحثه می کردند درباره معاویه. سنی می گفت: معاویه به عنوانِ صحبت با پیغمبر، اهلِ نجات است. شیعه می گفت: به واسطهِ محاربه او با علی، وصیِ پیغمبر، اهلِ هلاکت است.

شیعه کیست: اگر هم خدا خواسته باشد، معاویه را به بهشت ببرد، مردم نمی گذارند. سنی تعجب کرد که چطور از کار خدا مانع می شوند. گفت:

۱- مجموعه آثار، ج ۱۸، ص ۲۳۵.

مردم جمع می شوند و نمی گذارند، چنان چه خدا در دنیا هر چه خواست علی را خلیفه کند با آن تأکیدات، مردم جمع شدند و نگذاشتند و فلانی را خلیفه کردند.(۱)

* * *

زاهدی به آسیابانی گفت: گندم مرا خرد کن و الاّ دعا کنم خر تو سنگ شود. گفت: خر را بگذار و دعا کن که گندم تو آرد شود.

* * *

کبوتری در قفسی بیمار بود. گربه به عیادتش آمد و از او پرسید: چگونه ای؟ گفت: به سلامت بودم تا تو را ندیده بودم.

* * *

موشی از سقفی افتاد، گربه در آن جا نشسته بود. گفت: قم فی عافیه. موش گفت: در عافیتم، اگر تو کاری به من نداشته باشی.

* * *

شخصی در مجلسی گفت که شتر مرغ، آتش را می خورد. و اهلِ مجلس خندیدند و او را مسخره کردند. خرج بسیاری کرده به یمن فرستاد تا پنج شتر مرغ برایش فرستادند، همه در راه مردند مگر یکی.

پس مجلسی مهیا کرد و آن مرغ را حاضر نمود. پس آهن در آتش انداخت تا سرخ شد. شتر مرغ را حاضر کرد. همه را خورد. گفت: دیدید که من راست می گفتم و شما مرا مسخره کردید. پیر مردی دانا حاضر بود، گفت: تو را

۱- کلیات کشکول امامت، ج ۲، صص ۶ _ ۱۰.

نصیحت کنم. هرگز حرفی مزن که باید این همه خرج کنی و زحمت بکشی تا صدق آن را معلوم کنی.

* * *

چون مادرِ هلاکوخان مُرد، یکی که با خواجه نصیرالدین طوسی عداوت بسیار داشت، به هلاکوخان گفت که نکیر و منکر در قبر از مادرت سؤال خواهند کرد و او عوام است و جواب نخواهد توانست گفت. خوب است که خواجه را که در مجادله ماهر است، همراه او دفن کنی تا جواب دهد.

هلاکوخان این سخن را به خواجه اظهار کرد. فرمود که مرا بگذار وقتی شما وفات می کنید، همراه شما می آیم و جواب نکیر و منکر را می دهم. الحال خوب است که این شخص را همراه مادرت دفن کنی تا جواب دهد. هلاکوخان آن مرد را در قبر مادرش دفن کرد.(۱)

۱- کلیات کشکول امامت، ج ۲، صص ۶۲ _ ۶۵ .

فرهنگ واژگان

فرهنگ واژگان

آذر: آتش

اباحه: جایز شمردن

ابتهاج: شادی

احتضار: فرا رسیدن مرگ

اخیار: نیکوکاران

اذا جاء القدر: وقتی تقدیر برسد

استفسار: تفسیر خواستن

اصغا: گوش دادن

اطیاب: پاکیزگان

اکرام: گرامی داشتن

امتناع: خودداری

اَمل: آرزو

انفکاک: جدایی

اِنها: رساندن پیام

اَین المفر: راه فرار کجاست؟

باده گسار: شراب خوار

بارقه: درخشنده.

باسط: گشاینده

باکی: گریان

بد سگال: بد اندیش

براق: اسبِ تیزرو

بسمل: هر حیوانی که ذبح کرده اند

بکا: گریه

بنیوشیدن: شنیدن

بهایم: چارپایان

تائب: توبه کننده

تارک: فرق سر

تأنی: آهستگی

تبیان: نام تفسیری به قلم ابوجعفر طوسی

ترهات: سخنان بیهوده

تلامذه: شاگردان

تمشیت: راه بردن

توتیا: سرمه

توسن: اسبِ سرکش

تیهو: پرنده ای است

جبّار: متکبر

جمازّه: تندرو

جیفه: مردار

چکاد: بلندی

حجاز: نام سرزمین ـ نام آهنگی در موسیقی

حقّه: صندوقچه

خانه خمّار: میکده

خدم: خدمتکاران

خرابات: میکده

خضرا: سبز ـ آسمان

خُم: ظرف سفالین شراب

خوان: سفره

خیل: گروه

داعی: دعوت کننده

دوّار: گردش کننده

ذل: خواری

ذنوب: گناهان

راجی: امیدوار

رشک: حسادت ـ غبطه خوردن

ص:۲۴۰

رضوان: بهشت

رضیع: شیرخوار

رفرف: بساط و فرش

رواق: ایوان

رود: فرزند

رهبان: زاهد مسیحی

زلّت: خطا

ژنده: کهنه

ساغر: جام شراب

سباع: درندگان

سبحه: تسبیح

سبط: نوه

سبق: مقداری از کتاب که هر روز آموخته شود

سترگ: بزرگ و مهم

سدره: نام درختی است

سریر: تخت

سوابق: حوادث گذشته

سودا: تجارت

شبگیر: سحرگاه

شرفه: ایوان ـــ بالکن

شقاق: دشمنی

شکنج: پیچ و خم

صبا: نسیم صبحگاهی

صداق: کابین ـــ مهریه زن

صرصر: تند باد

صنم: بت

صهبا: شراب

صیانت: محافظت

ضیف: مهمان

طامات: سخنان بی ریشه

طایر: پرنده

طرفه العین: در یک چشم به هم زدن

طرّه: موی جلوی سر

طریان: پدیدار شدن

طمطراق: فرّ و شکوه

طوبی: درخت بهشتی

طوف: طواف

عارض: چهره

عالم امکان: آنچه به جز ذات خداست

عراق: نام سرزمین ــ نام آهنگی در موسیقی

عز: عزت

عمی البصر: کوری چشم

عناق: دست به گردن درآوردن از روی محبت

عنان: افسار

عندلیب: بلبل

عنقا: سیمرغ

عیّار: زیرک و چالاک

غلطان: هر چیز گرد و مدوّر

فاقت: تنگدستی ــ فقر

قدیر: توانا

قصر اوقات: کمیِ وقت

قصور: قصرها

قهّار: چیره شونده

قیصر: لقب پادشاهان روم

قیوم: پاینده

کراهت: ناپسند داشتن

کشّاف: نام تفسیری به قلم زمخشری

کش: مخفف که او را

کمند: طناب

کوس: طبلِ بزرگ

کوکبه: حشمت و جاه و جلال

کی: لقب پادشاهانِ ایران باستان

لجّه: گرداب

لسان: زبان

لعل: مروارید

لواحق: ضمایم _ حوادث تازه

لیس الاهو: نیست جز او

ما لا یطاق: غیر قابل تحمل

مبتهج: خوش و خرم

محمل: کجاوه

مخمور: مست

مُذنب: گناهکار

مرآت: آینه

مرارت: تلخی

مرکوز: ثابت و برقرار

مزجاه: اندک _ کم

مزمار: نی که در آن نوازند

مسمار: میخ

مشتعل: نورانی

مشربه: ظرف آب خوری

مشکات: چراغ دان

مصباح: چراغ

مضاف: اضافه شده

مُضمر: پوشیده و پنهان

معتکف: گوشه نشین

معزول: از کار برکنار شده

معمور: آباد شده

مغان: جمع مغ _ روحانی زرتشتی

مفاخرت: به خود نازیدن

مفارقت: جدایی

ملامت: نمکین بودن

ممکنات: همه موجودات

منقبت: ستایش و مدح

منوط: وابسته

مهام: کارهای سخت

مهبط: جای فرود

مهین: بزرگ تر

نبات: گیاه

نزهتگاه: جای خوش و خرم

نعت: ستایش و مدح

وثاق: زنجیر

و حَل: گِل و لای

ولا: محبت

هالکان: نابود شوندگان

همام: بزرگ

یسار: چپ

یمین: راست

یوم التلاق: کنایه از روز قیامت

یوم السباق: کنایه از روز قیامت

ادب: Letters

ادبیات: Literature

ادبیات تعلیمی: Didactic Literature

ادبیات داستانی: Fiction Literature

ادبیات غنایی: Lyric Leterature

ادیب: Man of Letters

استعاره: Metaphor

اسطوره: Myth

اعتذار: Apology

اعتراض: Parenthesis

اقتباس: Allusion

اندرز نامه: Book of Advice

انواع ادبی: Literary Genres

ایهام: Ambiguity

بلاغت: Eloquence

بیت: Distich

تاریخ ادبیات: Literary History

تألیف: Geneography

تخیل: Imagination

تذکره: Biography

تراژدی: Tragedy

ترانه: Song

ترجیع بند: Return- tie

ترکیب بند: Composite- tie

تشبیه: Simile

تغزل: Lyricism

تفسیر: Exegesis

حبسیه: Prison poem

حماسه: Epic

دو بیتی: Tetrastich

دیباچه: Interoduction

رباعی: Rubai

رساله: Treatise

ساقی نامه: Drinking song

شعر: Poem

طنز: Satire

غزل: Ghazal

قافیه: Rhyme

قصه: Tale

قصیده: Quasida

کلماتِ قصار: Aphorism

مثنوی: Couplet

محاکات: Mimesis

مدح: Eulogy

مرثیه: Elegy

مصراع: Line

نثر: Prose

کتاب نامه

کتاب نامه

۱ . آقاداودی، سیدکریم، سیری در آتشکده نیر، انتشارات نصایح، چ اول، ۱۳۷۷.

۲ . اسدی، اکبر، نردبان آسمان (درس های اخلاق حضرت آیت اللّه بهاءالدینی)، انتشارات فکرآوران، چ اول، ۱۳۸۰.

۳ . الهی قمشه ای، دیوان اشعار، به کوشش دکتر حسین الهی قمشه ای، انتشارات روزنه، چ سوم، ۱۳۷۸.

۴ . امامت کاشانی، سید عزیزاللّه، تذکره الشعرا، چاپخانه علمیه قم، بی تا.

۵ . امامت کاشانی، سید عزیزاللّه، کلیات کشکول امامت، چاپخانه علمیه قم، چ سوم، ۱۳۷۴.

۶ . امام خمینی، آداب الصلوه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ هفتم، ۱۳۷۸.

۷ . امام خمینی، دیوان اشعار، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ ششم، ۱۳۷۴.

۸ . باقرزاده، عبدالرحمن، آشنایی با فرزانگان بابل، انتشارات مبعث، چ اول، ۱۳۷۷.

۹ . باقریان موحد، سید محمدباقر، عالمانه ها و عاشقانه ها (برگزیده غزلیات عرفانی علمای شیعه)[چاپ نشده].

۱۰ . بحر العلوم، رساله سیر و سلوک، به کوشش سید محمدحسین حسینی طهرانی، انتشارات علامه طباطبایی، چ سوم، ۱۴۱۷ ق.

۱۱ . بلخی، سیداسماعیل، دیوان اشعار، به کوشش سیدحیدر علوی نژاد و سیدمحمود هاشمی، انتشارات سنبله، چ اول، ۱۳۸۱.

۱۲ . بهاری همدانی، محمد، تذکره المتقین، انتشارات نهاوندی، چ اول، ۱۳۷۵.

۱۳ . تهرانی، شیخ عباس، دیوان اشعار، انتشارات انصاریان، چ اول، ۱۳۷۳.

۱۴ . جزایری، سید نعمت اللّه، نابغه فقه و حدیث، سیدمحمد جزایری، مجمع الفکرالاسلامی، چ دوم، ۱۴۱۸ قمری.

۱۵ . جعفری، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی معنوی، انتشارات اسلامی، چ دوم، ۱۳۵۳.

۱۶ . جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، گلشن ابرار، نشر معروف، چ اول، ۱۳۷۹.

۱۷ . جوان شیر، کریم، نامداران راحل، انتشارات سالار، چ اول، ۱۳۷۵.

۱۸ . حسن زاده آملی، الهی نامه، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، چ دوم، ۱۳۷۴.

۱۹ . حسن زاده آملی، دیوان اشعار، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چ دوم، ۱۳۷۳.

۲۰ . حکیمی، محمدرضا، فریاد روزها، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ دوم، ۱۳۷۴.

۲۱ . خوانساری، جمال الدین محمد، شرح غررالحکم و دررالکلم، به کوشش سیدجلال الدین ارموی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.

۲۲ . درآمدی بر سیر و سلوک آیت اللّه استاد مجتبی تهرانی، پژوهشگاه فرهنگ واندیشه اسلامی، چ سوم، ۱۳۷۸.

۲۳ . دستغیب، سید عبدالحسین، داستان های شگفت، بی نا، بی تا.

۲۴ . رازی، ابوالفتوح، روض الجنان و روح الجنان، به کوشش دکتر یاحقی و ...، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، چ اول، ۱۳۷۵.

۲۵ . رزمجو، حسین، انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، انتشارات آستان قدس رضوی، چ دوم، ۱۳۷۳.

۲۶ . سبزواری، حاج ملا هادی، دیوان اشعار، به کوشش احمد کرمی، انتشارات تالارکتاب، چ اول، ۱۳۷۵.

۲۷ . سنگری، ذوالفقاری، غلام، زبان و ادبیات فارسی پیش دانشگاهی، نشر کتاب های درسی ایران، چ هفتم، ۱۳۸۰.

۲۸ . سیدحیدر، آملی، جلوه دلدار (ترجمه جامع الاسرار)، ترجمه سیدیوسف ابراهیمان آملی، نشر رسانش، چ اول، ۱۳۸۱.

۲۹ . شریف کاشانی، ملا حبیب اللّه، تشویقات السالکین الی معارج الحق و الیقین و...، بی تا، بی نا.

۳۰ . شمسیا، سیروس، انواع ادبی، انتشارات فردوس، چ دوم، ۱۳۷۳.

۳۱ . شوشتری، جعفر، بیست و سه مجلس، انتشارات مؤمنین، چ دوم، ۱۳۷۷.

۳۲ . شوشتری، جعفر، مجالس المواعظ و البکاء فی ایام عاشورا، نشر نیک معارف، چ دوم، ۱۳۷۰.

۳۳ . شوشتری، قاضی نوراللّه، مجالس المؤمنین، انتشارات اسلامیه، ۱۳۶۵.

۳۴ . شیخ بهایی، جامع عباسی، انتشارات فراهانی، بی نا، بی تا.

۳۵ . شیخ بهایی، کلیات اشعار و آثار فارسی، به کوشش غلامحسین جواهری، انتشارات کتابفروشی محمودی، چ سوم، ۱۳۷۲.

۳۶. صافی گلپایگانی. لطف اللّه، در آرزوی وصال، به کوشش شیرازی، بی نا، چ اول، ۱۳۷۱.

۳۷ . صفا، ذبیح اللّه، تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوس، چ هفتم، ۱۳۷۳.

۳۸ . طباطبایی یزدی، محمدکاظم، الهی نامه، به کوشش آیت اللّه استادی، انتشارات در راه حق، چ اول، ۱۳۷۸.

۳۹ . طبسی، محمدتقی، ترجمه مهج الدعوات و منهج العبادات، سیدبن طاووس. انتشارات رایحه، چ اول، ۱۳۷۹.

۴۰ . طوسی، نصیرالدین، اخلاق ناصری، به کوشش مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، انتشارات خوارزمی، چ پنجم، ۱۳۷۳.

۴۱ . طوسی، نصیرالدین، اوصاف الاشراف، به کوشش سیدمهدی شمس الدین، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ چهارم، ۱۳۷۷.

۴۲ . علامه مجلسی، حلیه المتقین، انتشارات فکرآوران، چ اول، ۱۳۸۰.

۴۳ . علامه مجلسی، حیوه القلوب، کتابفروشی اسلامیه، بی تا.

۴۴ . علامه مجلسی، مفاتیح الغیب (آداب استخاره به ضمیمه آداب نماز شب)، به کوشش سید مهدی رجایی، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، چ ششم، ۱۳۸۱.

۴۵ . غروی اصفهانی، دیوان کمپانی، به کوشش عباس فقیهی، انتشارات حق بین، چ اول، ۱۳۷۷.

۴۶ . فرهنگ نامه ادبی فارسی، به سر پرستی حسن انوشه، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چ دوم، ۱۳۸۱.

۴۷ . فیاض لاهیجی، دیوان اشعار، به کوشش دکتر جلیل مسگر نژاد، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، چ اول، ۱۳۷۳.

۴۸ . فیض کاشانی، دیوان اشعار، به کوشش مصطفی فیض، انتشارات اسوه، چ اول، ۱۳۷۱.

۴۹ . قاضی قضاعی، شرح فارسی شهاب الاخبار، به کوشش سید جلال الدین حسینی اُرموی، انتشارات علمی و فرهنگی، چ اول، ۱۳۶۱.

۵۰ . قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، ترجمه حکیم الهی قمشه ای، انتشارات اسوه، چ اول، ۱۳۷۵.

۵۱ . قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، انتشارات هجرت، چ هشتم، ۱۳۷۳.

۵۲ . قنبری، محمد، هم چو سلمان، (شرح زندگی ملاعلی معصومی همدانی) انتشارات نهاوندی، چ اول، ۱۳۷۷.

۵۳ . قوچانی، آقا نجفی، سیاحت شرق، نشر حدیث، چ سوم، ۱۳۷۶.

۵۴ . کتابی، سید محمدباقر، رجال اصفهان، انتشارات گلها، چ اول، ۱۳۷۵.

۵۵ . کشوری، احمدرضا، فرزانگان خوانسار، دفتر کنگره محقق خوانساری، چ اول، ۱۳۷۸.

۵۶ . کمره ای، علی نقی، غزلیات، به کوشش میر ابوالقاسم سری، کتابفروشی تایید، ۱۳۴۹.

۵۷ . گلی زواره، غلامرضا، جرعه های جانبخش، انتشارات حضور، چ دوم، ۱۳۷۷.

۵۸ . مدرسی، سید محمدکاظم، نسل نور، انتشارات نیکو روش، چ اول، ۱۳۷۸.

۵۹ . مدنی کاشانی، آیینه دل، انتشارات مرسل، چ اول، ۱۳۷۵.

۶۰ . مرزبانی، ابوعبیداللّه محمدبن عمران، مناجات الهیات حضرت امیر، به کوشش علی اوجبی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول، ۱۳۷۸.

۶۱ . مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، چ اول، ۱۳۷۸.

۶۲ . معصومی، رضا، در خلوت علی، انتشارات حافظ نوین، چ سوم، ۱۳۷۶.

۶۳ . ملا صدرا، مثنوی، به کوشش مصطفی فیضی، انتشارات کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی، چ اول، ۱۳۷۶.

۶۴ . ملکی تبریزی، جواد، المراقبات، ترجمه ابراهیم محدّث، انتشارات اخلاق، چ چهارم، ۱۳۷۹.

۶۵ . نراقی، احمد، خزائن، تصحیح آیت اللّه حسن زاده آملی، انتشارات قیام، چ اول، ۱۳۷۸.

۶۶ . نراقی، احمد، معراج السعاده، انتشارات هجرت، چ اول، ۱۳۷۱.

۶۷ . نسیمی، سید عمادالدین، دیوان اشعار، به کوشش پرویز عباسی داکانی، انتشارات برگ، چ اول، ۱۳۶۹.

۶۸ . نوقانی، علی اکبر، احوال و اشعار، به کوشش عبدالحمید مولوی، چاپخانه حیدری، بی تا.

۶۹ . هاشیمان، هادی، دریای عرفان، (زندگی نامه مرحوم قاضی)، مؤسسه فرهنگی طه، چ اول، ۱۳۷۹.

۷۰. A.S Hornby, Oxford advanced, Tehran: mahtab, ۲۰۰۲.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹